



فعالیت‌های جاسوسی
واسموس پیالارنس آلمانی
در ایران

نوشته:

گریستوفر سایکس

ترجمه:

حسین سعادت نوری

انتشارات وحید

فَعَالِيَتِ هَامِي جاسوسی واسموس پالارنش آلمانی در ایران

نوشته:

گریستوفر سایکس

ترجمه:

حسین سعادت نوری

حق طبع محفوظ است

شماره ثبت در دفتر کتابخانه ملی ۲۳۸-۲۷/۳/۴۸

انتشارات وحید

یادداشت

مجله وحیده‌وآزات انتشار منظم
و هر تب خود ، سعی دارد کتب سودمند
و آموزنده ای را که وسیله نویسندگان
نخبه و مترجمان زبردست تألیف و
ترجمه شده است چاپ کند و بطالبان
آن تقدیم دارد .

در اجرای این نیت خیر ، از سال
گذشته بصورت جدی تر بکار پرداختیم
و کتبی مفید بیازار دانش عرضه داشتیم .
اکنون نیز کتاب واسموس یا لارنس
آلمانی را که توسط ترجمان دانشمند
آقای حسین سعادت نوری از انگلیسی
به پارسی روان و دوراز تکلف و تعقید
لفظی برگردانده شده است هدیه
دوستان علاقمند می‌کنیم و امید است
مطلوب افتد و بحساب خدمت کوچکی
منظور گردد .

وحیدنیا



گفتار اول

اوضاع ایران و ایرانیان قبل از جنگ بین‌المللی

در اوایل قرن حاضر انگلستان منفورترین کشورهای اروپا بود و عموم مردم از اقدامات اسفناك آن دولت در جنوب افریقا و رویه‌ایکه مأمورین انگلیسی در جنگهای آنجا پیش گرفته بودند انتقاد میکردند ولی خوشبختانه در عین حال که دولت انگلیس در یک ناحیه متعددی و بیدادگر بقلم میرفت در منطقه دیگری چون در مقابل حریف طماع و زورمندی مثل روسیه تزاری قرار گرفته بود یک دولت آزادیخواه و آزادی بخش نامیده میشد. مردم ایران وقتی تقاضای های بیمورد و تعدیات روز افزون مأمورین تزاری را با طرز رفتار فرستادگان دربارسن‌ژام مقایسه میکردند خواه و ناخواه بجانب انگلیس گرویده از خرسهای شمالی پرهیز مینمودند .

ناصرالدین شاه اولین پادشاه ایران که از انگلستان دیدن کرد آخرین سلطان مقتدر سلسله قاجاریه بود که در عصر ملکه ویکتوریا بسر میبرد و شرح عملیات او و درباریانش هنوز ورد زبان مردم ایران میباشد . موكب شاهانه همه ساله با عده زیادی از درباریان که در التزام ركاب او بودند از ایالات و ولایات دور دست دیدن

میگرد و گاهی نیز با حاشیه مفصل برای زیارت بنجف و کربلا و قم مشرف میگردد .

در دوره ناصرالدین شاه رژیم مطلق العنان فردی در مملکت برقرار بود و اوامر و نواهی شاه حکم قانون را داشت که بدون چون و چرا بایستی بموقع اجرا گذاشته شود

شاه در اواخر سلطنت بدون در نظر گرفتن مصالح ملک و ملت باعطای امتیازات گوناگون مبادرت ورزید و اتباع خارجی را بجان و مال هموطنان خود مسلط ساخت ، پادشاه قاجاریه و درباریان سودپرست او بمنظور تأمین منافع شخصی بانجام هر گونه معامله ای تن در میدادند و از هیچگونه ظلم و تعدی دریغ نمیکردند چنانکه در غائله باب و فتنه بهائیان جمع کثیری بیگانه را بعنوان اینکه دست از آئین اسلام برداشته اند بخاک و خون کشیدند در حالیکه شاید اکثر آنها با سران بابی و بهائی کوچکترین ارتباطی نداشتند .

مظالم و تعدیات شاه و درباریان او همه را بستوه آورده بود و سرانجام يك روز که ناصرالدین شاه برای زیارت بحرم حضرت - عبدالعظیم رفت بدست میرزا رضای کرمانی کشته شد . پس از این واقعه مردم میگفتند دوره ظلم و ستم بسر رسید و بعضی مردم بودند که قاتل را مجرم و جنایتکار یا شهید راه آزادی بنامند صدراعظم برای جلوگیری از وقوع شورش و انقلاب تا چند روز خبر مرگ شاه را افشا نکرد و گفت : تیر کارگر نگردیده و شاه در آتیه نزدیکی بهبود خواهد یافت !

هنگامیکه مظفرالدین میرزا با حول و حوش مفصل بتهران رسید معلوم شد شاه در همان موقع که هدف گلوله واقع شده جان بجان آفرین تسلیم کرده است .

شاه جدید و درباریان تازه بدوران رسیده او که از تبریز آمده بودند بخیال آنکه بر سر سفره گسترده‌ای مینشینند و از وجوه دولتی استفاده‌های سرشار خـ واهند کرد کیسه‌ها دوخته بودند و هنگامیکه معلوم شد خزانه مهلکت تهی گردیده و ضعف بنیه مالی کشور بحد اعلا رسیده امید آنها مبدل بیأس شد خاصه اینکه در آن تاریخ شخصیتی مثل مورگان شوستر مستشار امریکائی را هم سراغ نداشتند که با اوضاع آشفته مالی دولت سر و صورتی داده و برای تعدیل بودجه مملکت قدمهای مؤثری بردارد .

در اینموقع اشخاص مغرض و منفعت طلب دربار بجلد شاه رفتند و گفتند : چاره منحصر بفرد اینستکه دولت دست توسل بروسیه تزاری دراز کند و از همسایه شمالی وام بگیرد .

این وسوسه‌هایی نتیجه نبود و مبلغ کلانی از دولت روسیه قرض گرفته شد و بدبختانه کلیه مبلغ دریافتی در مسافرت شاه و درباریان در بلاد اروپا بمصرف عیاشی و لهو و لعب رسید . در مراجعت از اروپا باز شاه دچار مضیقه مالی شد و مجدداً دولت قرضه دیگری از روسیه تزاری گرفت .

شاه ضعیف‌النفس قاجاریه چون بهمسایه شمالی مقروض بود در مقابل تعدیات و زورگوئیهای مأمورین آن دولت قدرت لاو نعم نداشت و کلیه درخواست‌های روسیه تزاری را بیدرنـگ انجام میداد . شاد فرمانروای مطلق مملکت بود و با این ترتیب سرتاسر کشور در معرض تاخت و تاز و تطاول مأمورین روسیه قرار گرفت . انگلیسها که وضع را چنین دیدند ناگزیر برای جلوگیری از نفوذ خرسهای شمالی بخاک هندوستان ، در مقام چاره جوئی برآمدند .

مقارن همین ایام جنبش آزادیخواهی و نهضت مشروطه طلبی و

افتتاح مجلس شورایملی در ایران آغاز گردید و انگلیسها صلاح در این دیدند که از آزادیخواهان و مشروطه طلبان تقویت و پشتیبانی کنند. از قدیم الایام رسم بر این جاری بوده است که ایرانیها برای دادخواهی در موقع لزوم در اصطبل سلطنتی یا سفارتخانه‌های خارجی یا پای‌توپ مروارید یا فلان درخت کهن سال یا در ادارات تلگرافخانه یا دریکی از امامزاده‌ها متحصن شوند و در آغاز قیام مشروطیت نیز جمعی از احرار و معاریف تهران برای استقرار رژیم مشروطه در سفارتخانه انگلیس بست نشستند.

جمعیت متحصنین متدرجاً رو با افزایش نهاد و از چهل پنجاه نفر بدوازده هزار نفر رسید. دیگرهای آش و پلو براه افتاد و بازار تعطیل شد. کسبه و تجار دست از کار کشیدند و نسبت بتحصیل مشروطه و افتتاح «عدالتخانه» يك دل و يك زبان گردیدند.

طبقه متنوره و سران قوم میگفتند: شاه حق نخواهد داشت منابع زر خیز مملکت را در مقابل ثمن بخش بخارجیها بفروشد و ملت بیش از این اجازه نخواهد داد که امپریالیستهای روسیه تزاری با جان و مال مردم بازی کنند.

شعارهای «آزادی، مساوات، اخوت» همه جابگوش میرسید ولی ناگفته نماند که وضع زندگی ایرانیها در دوره استبداد هم با کشورهای اروپا تفاوت داشت و مردم ایران آنطور که اروپائیهاتحت سلطه و اقتدار حکومتهای فردی بزحمت بودند در رنج و عذاب بسر نمیدردند و بطور کلی اغنیا و متنفذین از ضعفاد دستگیری میکردند.

روسای ایلات و عشایر ایران را، حتی باثروتمندان و ارباب املاک انگلستان هم نباید مقایسه کرد زیرا بزرگان هر قبیله کمتر با افراد ایل و عشیره خود ظلم و تعدی میکنند و هرگاه یکی از افراد هم مورد

تعرض و تجاوز مأمورین دولتی واقع شود روساء و خوانین ایل بکمک
او شتافته و از دولتیها باز خواست مینمایند .

اصول خان خانی و ملوک الطوائفی و مقاومت روسای ایلات در
مقابل مأمورین حکومت مرکزی البته مربوط بادوار قبل از جنگ
بین المللی میباشد و از هنگامیکه رضا شاه زمام امور را در دست گرفته
بکلی اوضاع تغییر پیدا کرده و تمام سرجنبانان عشایر بطهران انتقال یافته
و یا در زندان و یا در خانه های شخصی تحت نظر بسر میبرند تا دیگر
مجال مداخله در امور را نداشته و مأمورین دوات بتوانند بلامعارض
در اجرای قانون و بسط عدالت کوشا باشند .

مسئله برادری که در کشورهای اروپا خونها بر سر آن ریخته شده
در میان ایرانیان و سایر مسلمانان جهان تحصیل حاصل است و پیروان
اسلام بمضمون آیه شریفه «انما المومنون اخوة» همه با هم برادرند.
ایرانیها شاه را مظهر استقلال مملکت دانسته و برای مقام سلطنت احترام
زیادی قائل میباشند و شاه پرستی یکی از شعایر و سنن ملی ایرانیهاست
و از همین نقطه نظر متحصنین باغ سفارت کمتر در اطراف شخص شاه
سخن بمیان میآوردند و بیشتر از مظالم درباریان فاسد گله و شکایت
میکردند .

شاه بمنظور جلب رضایت متحصنین چند نفر از وزیران را که
بیشتر مورد شکوه و تنفر بودند از کاربرد کنار ساخت ولی این انفصالها
تأثیر نبخشید و آزادیخواهان را قانع نکرد و مشروطه طلبان و احرار
جداً برای صدور فرمان مشروطیت پافشاری و اصرار میورزیدند .

هنوز سه هفته از مدت تحصن کسبه و اصناف در باغ سفارت
بیشتر نگذشته بود که يك روز کاردار سفارت انگلیس با درشکه از راه
رسید و بمردم مؤذنه داد که شاه سرانجام با صدور فرمان مشروطیت

موافقت بعمل آورده و فرمان صادره بصبحه ملو کانه رسیده است جمعیت متحصنین از شنیدن این خبر ابراز مسرت نمودند و فریادهای زنده باد مشروطه از همه جا بگوش میرسید. میگویند هنگامیکه دستجات و طبقات مختلف چادرها را کنده و عازم تخلیهٔ باغ سفارت بودند يك نفر از عوام اصناف با یکی از انگلیسها تماس گرفت و تقاضا کرد معنی و مفهوم مشروطیت را برای او توضیح دهد.

از این پس کاردار سفارت انگلیس برای اینکه از مشروطه طلبان پشتیبانی نموده بود وجهه و محبوبیت زیادی پیدا کرد و هر جا میرفت مردم مقدم او را گرامی و معزز میداشتند و چند روز بعد مظفرالدین شاه رسماً مجلس ملی را افتتاح و بقرآن مجید سوگند یاد کرد که نسبت باصول مشروطیت وفادار بماند.

مظفرالدین شاه در موقع توشیح فرمان مشروطیت بیمار و بستری بود و مدت کوتاهی بعد از استقرار رژیم جدید بدرود زندگی گفت و محمد علی میرزا ولیعهد به جای او بسطنت رسید. از همان ابتدای جلوس محمدعلیشاه بتخت پادشاهی معلوم بود که ایران آستان حوادثی است و دیری نخواهد کشید که کشتارهای خونینی بوقوع پیوسته و طرفداران شاه و مشروطه بجان یکدیگر خواهند افتاد.

در حدود يك سال بعد از استقرار رژیم مشروطیت قرارداد کذائی ۱۹۰۷ میان روس و انگلیس منعقد و مبادله گردید و دولتین متعاهدتین بموجب این قرار داد ایران را بدو منطقه نفوذ تقسیم نموده و متعهد شدند که در منطقه نفوذ دیگری مداخله نکرده و منطقه بیطرف را بحال خود گذارند. دولتین روس و انگلیس در موقع عقد این قرارداد دولت ایران را دخالت نداده و راجع بمواد پیمان با آن دولت مذاکره ای بعمل نیاوردند. باستثنای منابع نفت که در منطقه بیطرف قرار داشت و

امتیاز استخراج آن قبلا بوسیله داری گرفته شده بود سایر منابع ذیقیمت در منطقه روسها قرار داشت و با این ترتیب دیگر مأمورین تزار مانعی برای پیشرفت مقاصد و بسط جاه طلبی خود نداشتند و تنها مسئله ای که ممکن بود . از زیاده رویهای روسیه تزاری در ایران جلوگیری بعمل آورد همان برقراری رژیم مشروطه و مراقبت نمایندگان مجلس بود . بدیهی است پس از اینکه رئوس قرارداد ۱۹۰۷ افشاء گردید طبقات مختلف ایران نسبت بدولت انگلیس که با دشمن دیرین آنها سازش کرده بود بدبین شدند و انگلیسها را مردمی محیل و مزور نامیدند .

از تاریخ عقد قرارداد مورد بحث تا آغاز جنگ بین المللی، ایران شاهد زورگوئیها و تعدیات روز افزون همسایگان خود بود که فعلا بحث در اطراف آن زائد بنظر میرسد و شرح تحولات گوناگون این دوره مستلزم تألیف و تدوین کتاب مفصل دیگری خواهد بود تا جزئیات قضایا بتفصیل تجزیه و تحلیل شود.

محمد علیشاه وقتی بسلطنت رسید از زیاده روی آزادیخواهان بستوه آمد و چون اختیارات مقام سلطنت نیز مطابق اصول مشروطیت محدود و دولت مبالغ زیادی بروسیه تزاری مقروض بود لذا خود را با اختیار مأمورین متعدی آن دولت گذاشت.

نمایندگان مجلس از طرز رفتار شاه مکرر گردیده و اعمال او را نکوهش و انتقاد کردند.

او نیز متقابلا در صدد برآمد تا مشروطیت را برانداخته و با کودتای نظامی رژیم سابق و حکومت استبدادی را برقرار نماید و چون در انجام این منظور موفق نگردید قرانی مهر کرده و بمجلس فرستاد که از این پس پیمان خود را نقض ننموده و در اجرای اصول مشروطیت کوشا باشد ولی بعد از چندی باز پرخاشجوئی نمایندگان را نسبت

بافراد قزاق دستاویز قرار داد و مجلس را بمباران کرد و قدرت مطلقه را در دست گرفت.

مرگان شوستر در کتاب معروف خود بنام «اختناق ایران» بتفصیل در اطراف اقدامات محمدعلیشاه قلمفرسائی نموده و جریان امر را بطور مشروح توضیح داده است .

روسهای تزاری چون شاه را در دست داشتند با اعاده رژیم استبداد و قلدری موافق و همراه بودند و درگیرودار مخالفت شاه و مجلس چند واحد از سربازان روس بعنوان کمک به شاه و دربار در سواحل جنوبی بحر خزر از کشتی پیاده شدند.

تضییقاتی که عمال دست نشانده روسیه باتکای سالداتها و قزاقهای تزاری در نواحی شمالی برای مردم بیچاره ایران فراهم کردند از حوصله این مقال خارج است و همینقدر باید گفت: روسهایی که در موقع انقلاب خاکهمسایه ضعیف خود را اشغال کردند پس از برقراری صلح و آرامش و خلع محمد علیمیرزا از مقام سلطنت نیز از کشور گل و بلبل دل نمیکندند.

روسهای تزاری از آغاز مشروطیت تا هنگام جنگ بین‌المللی هرروز بیک عنوان پوچ و بی اساس دولت ایران را تحت فشار میگذاشتند.

نمونه بارز این زورگوئی‌ها اولی‌تاتوم روسیه تزاری بایران در سال ۱۹۱۱ و برکناری شوستر از راس خزانه داریکل میباشد.

شوستر آمریکائی که بعنوان مستشار خزانه از طرف دولت ایران استخدام شده بود به پشتیبانی آزادیخواهان و اصلاح طلبان ایران نسبت بتعدیل بودجه آشفته کشور زحمات فراوانی کشید و گو اینکه بعضی از مفسرین سیاسی معتقدند که او در انجام وظایف محوله اندکی

بی‌سلیقتی بخرج میداد و باندازه لزوم حسن تدبیر نداشت ولی بهر حال همینکه نزدیک بود اقدامات او به نتیجه برسد و وضع پریشان مالی مملکت سروصورتی بگیرد دولت روسیه که این اقدامات مترقی و اساسی را بضرر خود میدانست یادداشت‌شدید اللحنی بدولت ایران فرستاد و عزل شوستر را خواستار شد.

شوروی‌ها هی نمایندگان مجلس و ابراز احساسات آزادیخواهان و تظاهرات اصلاح‌طلبان بجائی نرسید و دولت وقت اضطراراً با تقاضای روسیه موافقت بعمل آورد زیرا در غیر اینصورت بیم تجزیه ایران میرفت و ممکن بود روسیه تزاری نواحی شمالی را بخاک خود ضمیمه کند.

شرح وقایع ایران در آستانه جنگ بین‌المللی آنهم باین اختصار برای این است که لااقل دورنمایی از عملیات گذشته در مقابل خوانندگان مجسم گردیده و بخوبی واقف شوند که چرا ایرانیها از آن تاریخ بعد از دولت انگلیس گله و شکایت میکردند. آزادیخواهان ایران معتقدند که روسیه تزاری در اتخاذ روش خصمانه نسبت بآن کشور قبلاً موافقت دولت انگلیس را جلب نموده و باتکای زد و بندها و توطئه‌های دولتی بود که روسها آنهمه جور و تعدی بایران میکردند و الا دلیل نداشت مقامات انگلیسی در مقابل اینهمه اعمال غیر انسانی سکوت پیشه کنند و از مجرای دیپلوماسی عملیات ظالمانه همسایه‌زورمند و متعدی ایران را که بخاک هندوستان هم چشم طمع داشت متوقف سازند

یکی از شخصیت‌های بزرگ انگلیس که همکاری دولت متبوع خود را بادولتهای تزاری و سکوت مقامات لندن را در مقابل بیدادگریهای روسیه مورد انتقاد قرار داده و از انعقاد پیمان ۱۹۰۷ و تقسیم ایران بمناطق نفوذ

بزشتی یاد کرده پرفسور برون خاورشناس معروف میباشد. این مستشرق نامدار در زبان ترکی و عربی و فارسی تسلط کامل داشت و کتابهای نفیس و ممتازی تالیف کرده که از همه معروفتر «تاریخ ادبیات ایران» و «یک سال در میان ایرانیان» و «انقلاب ایران» میباشد نویسنده فقید در کتاب اخیر شرحی مستدل در پیرامون مضار قرار داد ۱۹۰۷ نوشته و بادله کافی عواقب وخیم این قرار داد را بمقامات سیاسی لندن خاطر نشان ساخته است.

یک قسمت عمده پیروزی و موفقیت واسموس قهرمان داستان مانیز مربوط بهمین قرار داد ۱۹۰۷ میباشد و نامبرده باستناد انعقاد همین پیمان که بمنزله همکاری صمیمانه دولتین انگلیس و روس در بحبوحه جنگ بود احساسات وطن پرستان ایرانیان را بر علیه بریتانیا برانگیخته و باجرای نقشه‌های خود که بنفع دولت متبوع او یعنی آلمان بود پیروز میگردد.

از همان روزهای اول اوت ۱۹۱۴ مأمورین و عمال متفقین و متحدین باین خیال افتادند که از خاک ایران برای پیشرفت مقاصد جنگی خود استفاده کنند.

ایران از لحاظ موقعیت سوق الجبیشی اهمیت فراوان دارد و در هنگام جنگ مقامات نظامی و سیاسی انگلیس بیم آن داشتند که دولت ترکیه یعنی یکی از دولت های متحد آلمان از راه ایران به هندوستان مسلط گردیده و همکیشان مسلمان خود را در آن کشور علیه حکومت بریتانیا تشویق و تحریض نماید.

دولت انگلیس برای جلوگیری از همین منظور مایل به حفظ بیطرفی ایران بود تا مأمورین سیاسی ترکیه از راه این کشور به هندوستان دست نیافته و نظم و آرامش آنجا را مختل و پریشان نمایند.

آلمانها برعکس معتقد بودند بهرحيله و تدبیری که هست از خصومت دیرین ایرانیان نسبت به اعمال گذشته روس و انگلیس استفاده کرده و اهالی این کشور را بر علیه این دو دولت جابر برانگیزند تا انگلیس و روس اجباراً يك قسمت از نیروی نظامی خود را در این کشور متوقف ساخته و بمیدانهای جنگ اروپا نفرستند.

ترکها در عین اتحاد و ائتلاف با دولت آلمان نقشه معینی نداشتند و گاهی در مورد ایران با ستاد ارتش برلن موافق بودند و بعضی اوقات نیز همان اشغال نواحی غربی ایران را کافی میدانستند.

بامطالعه این کتاب خوانندگان گرامی بجزئیات این قضیه پی برده و از کلیه جریانات استحضار حاصل خواهند نمود.

و اسموس شبکه جاسوسی آلمانها را در ایران و افغانستان اداره میکرد و گاهی چنان ابتکار عملیات را در دست میگرفت که اجرای نقشه انگلیسها را خنثی میساخت و يك تنه با امپراطوری بریتانیا بمبارزه ادامه میداد.

مأمورین سیاسی و جهانگردان و سیاحانی که بایران رفته اند هر يك بنا بباستنباط خود بطرق مختلف نسبت باخلاق و رفتار مردم این کشور اظهار عقیده کرده اند.

جیمز موریر نویسنده کتاب جاجی بابا ایرانیان را مردمی بزدل و ترسو نامیده در حالیکه پروفیسور برون و سرار نلدویلسن درست عکس این مطلب را در نوشتجات و تألیفات خود منعکس ساخته اند.

بامطالعه تاریخ ایران کذب اظهارات موریر مدلل خواهد گردید و قشونکشی نادرشاه بهندوستان و آنهمه فتوحات پی در پی حاکی از اینستکه ایرانیها اگر سر کرده و پیشوای لایق و مدبری داشته باشند بیروزیهای درخشانی نایل خواهند شد.

ما از گذشته ایران و عظمت دوره هخامنشی و قشونکشیها و پیشرفتهای کوروش و خشایارشا یا نبوغ نظامی و سیاسی سلاطین ساسانی سخن بمیان نمیآوریم و بذکر همین واقعات اعصار اخیر اکتفا میکنیم.

تاریخ معاصر ایران و سلطنت رضاشاه مؤید ادعای ما خواهد بود و جای تردید نیست که ایرانیها در هر عصر و در هر زمانی که پیشوای باهوش و توانائی داشته باشند شاهد موفقیت را در آغوش گرفته اند. منظور از توضیح این مختصر این بود که واسموس با چنین مردم و چنین ملتی که دارای این اوصاف و خصایل است سروکار داشت.

ایران در روی جلگه مرتفعی قرار گرفته که سرتاسر آنرا بیشتر بیابانهای بایر و لم یزرع تشکیل میدهد ولی گویا تمام صحاری قفر و خشک کنونی، سابق بر این آباد و معمور بوده زیرا کلیه جهانگردان و سیاحانی که در ادوار گذشته بایران رفته اند و مخصوصاً برادران مارکوپولو که از طریق این کشور بپایتخت چین عزیمت نموده بجننگلها و باغات وسیع بین یزد و کرمان اشاره و از سرسبزی و حضارت این نقاط توصیف و تمجید کرده اند.

این مسئله حاکی از این است که آبادیهای ایران بمرور و دهور ایام روبرویرانی نهاده و نسبت بترمیم خرابیها مراقبت بعمل نیامده است.

یکی از مناطق عجیب و بی نظیر این کشور ناحیه واقع در نزدیکی کوه ملك سیاه است که ایران و افغانستان و بلوچستان را بیکدیگر متصل میکند.

هوای این ناحیه روزها فوق العاده گرم و طاقت فرسا و شبها سرد است.

بلوچستان ایران در جنوب این ناحیه واقع شده و از آن نقاطی است که جز آدمیزاد که قادر بتحمل شداید میباشد ذبجیات دیگری در آنجا قدرت زندگی نخواهد داشت و از قدیم گفته‌اند:
خداوند تعالی هنگام آفرینش عالم زباله‌های خلقت را نصیب مردم بلوچستان کرده است.

در نزدیکی‌های پرسپلیس این روزها آبادی نسبتاً قابل توجهی وجود ندارد ولی مسلماً این منطقه در ایام سابق یکی از معمورترین مناطق فارس بوده و الا هرگز داریوش بزرگ چنین بنای با عظمت و محیر العقولی را در وسط يك بیابان قفر و لم بزرع برپا نمی‌کرد.



گفتار دوم

اولین مأموریت و اسموس در ایران و فعالیتهای سیاسی او

سی و یکم اوت ۱۹۰۷ که قرارداد معروف روس و انگلیس بامضا رسید گروهی از امپریالیستها و سرمایه داران انگلستان و هندوستان اقدام دولت وقت را مورد انتقاد قرار دادند و از اینکه مقامات لندن در مقابل سیاستمداران مسکوسر تسلیم فرود آورده و بسهم ناچیزی قناعت کرده اند اظهار نارضایتی مینمودند.

جمعی از مقامات معروف سیاسی انگلستان منجمله لارد کرزن میگفتند :

دولت انگلیس با عقد این قرار داد نه فقط در مقابل روسیه تزاری تسلیم گردیده و ضمنا احساسات وطن پرستان ایران را علیه خود برانگیخته است بلکه پایگاههای نظامی و دریائی خود را نیز در آبهای خلیج بخطر انداخته است.

اظهارات مفسرین سیاسی نامبرده متکی بدلائل و براهین متعدد بود و از سال ۱۹۰۱ کشتی کرنیلف متعلق بشرکت کشتیرانی روسیه مرتبا از ادسا بخلیج و سواحل بمبئی ایاب و ذهاب میکرد و دولت روسیه از کالاهائی که بوسیله این کشتی در بنادر خلیج تخلیه میکردید

نه فقط منفعت نمی‌کرد بلکه ضرر روزی آن فاحشی هم متحمل میشد یکی از نکات عمده اینکه معترضین قرارداد آن استناد می‌جستند همین مسئله بود و سیاستمداران واقع بین انگلستان و مخالفین قرارداد ۱۹۰۷ می‌گفتند ادامه رفت و آمد کشتی کرنیلف و حمل کالاهای بازرگانی با تحمل خسارات هنگفت برای توسعه نفوذ و مطامع سیاسی و دست اندازی و استیلای روسیه تزاری بپایگاههای دریائی خلیج فارس می‌باشد و دولت وقت با عقد قرارداد مورد گفتگو موجبات پیشرفت نقشه‌های خطرناک روسیه را فراهم آورده و در تسهیل اجرای آن بادشمنان و مخالفین سیاسی خود کمک کرده است.

در اواخر قرن نوزدهم يك کشتی آلمانی برای اولین بار در آبهای خلیج لنگر انداخت و مقارن همین ایام شعب تجارتی کمپانی وانکهاوس آلمانی در بغداد و آبادان و بوشهر دایر گردید و در سال ۱۹۰۳ که پیمان آلمان و عثمانی راجع باحداث خط آهن برلن و بغداد با مضار سید بازرگانان و مأمورین سیاسی انگلستان در سواحل خلیج متوجه شدند که امپریالیستهای آلمان چشم طمع بآبهای خلیج دوخته و برای نیل باین منظور دست بفعالیت شدیدی زده اند.

ایاب و ذهاب کشتیهای روسیه و آلمان در آبهای خلیج آنهم در فواصل نسبتاً کوتاه البته مسئله‌ای نبود که موجبات آشفتنگی خیال مقامات لندن را فراهم کند خاصه اینکه انگلیسها از مدتها قبل در خلیج فارس مراقبت کامل بعمل آورده و از ورود کشتیهای جنگی و مسلح سایر دول جزرزم ناوهای انگلیسی جلو گیری میکردند ولی مقامات روشن بین اقدامات و فعالیتهای روسیه و آلمان را برای امنیت آتیه این منطقه خطرناک میدانستند و مسلماً و اهمه و نگرانی آنها هم بيمورد بنظر نمی‌آمد.

ایالت فارس در این ایام دستخوش هرج و مرج و اغتشاش بیسابقه‌ای بود و سرانجام دولت انگلیس ناچار شد که در جولای ۱۹۰۹ چهل نفر سرباز هندی و يك عراده توپ ماگزیم از گارد کنسولگری بوشهر بعنوان حفاظت

جان و مال اتباع بریتانیا بشیراز بفرستد و قبلانیز در نتیجه قیام تنگستانیها یکصد نفر سرباز برای تقویت گارد نمایندگی بوشهر در بندر نامبرده از کشتی پیاده شده بودند.

مخالفین دولت انگلیس این دو موضوع را دستاویز قراردادند و آنرا بعنوان مداخله مسلحانه در امور داخلی ایران قلمداد کردند در حالیکه هیچیک از این دو موضوع با مداخلات گوناگون و متوالی روسیه تزاری که در آن موقع تنهارقیب سیاسی انگلستان در ایران بشمار میرفت قابل مقایسه نبود ولی با اینوصف همین اقدامات جزئی و غیر قابل اهمیت بعداً ثمرات نامطلوبی بار آورد و رقبای سیاسی انگلستان آنرا مستمسک ساخته و احساسات وطنپرستان جنوب ایران را برانگیخته و در اجرای مقاصد خود پیشرفتهای شایانی نایل گردیدند .

در سال ۱۹۰۹ واسموس نامی بعنوان کنسول آلمان وارد بوشهر شد و چون از همان تاریخ شایع بود که آلمانها درصدد تسلط بر مشرق زمین افتاده اند و علاوه طرز رفتار کنسول جدید با همکاران سیاسی تا اندازه ای خشونت آمیز بنظر میرسید انظار همگی متوجه این مأمور جدید - الورد بود تا ببینند سرانجام، او چه نقشی بازی میکند و برای اجرای سیاست دولت متبوع خود دست به چه اقدامی میزند . یکی از کارهایی که واسموس برای انجام آن تلاش زیاد بکار میبرد تأمین آزادی دریا نوردی برای کشتیهای آلمانی بسود و نامبرده میخواست ترتیبی فراهم نماید تا کشتیهای آلمانی نیز مثل کشتیهای انگلیسی از کلیه مزایای موجود استفاده کنند .

در این هنگام نماینده دولت انگلیس در بوشهر سرپرستی کا کس معروف بود که با خون سردی کامل و در عین حال با کمال زبردستی عملیات و اقدامات واسموس را خنثی میکرد .

مقامات محلی خلیج با اشارهٔ کا کس بتقاضاهای واسموس جواب منفی میدادند و نامبرده که بخوبی میدانست این مخالفتها از کجاسرچشمه میگیرد بخشم درمیامد و همواره منتظر فرصت بود تا از انگلیسها انتقام بگیرد .

واسموس در هر محفل و مجلسی که می نشست از اقدامات مأمورین دولت انگلیس انتقاد میکرد و عملیات آنها را منافی شئون و استقلال ایران میدانست.

مأمورین انگلیسی نیز متقابلاً مگفتند دولت متبوع آنها از شصت سال پیش باینطرف در آبهای خلیج نظارت داشته و سواحل آنجا را از لوٹ وجود دزدان دریائی پاک و منزله ساخته است و اینک نیز باستناد سوابق امر باید عملیات خود را ادامه دهد و این مسئله با استقلال و حاکمیت ایران منافاتی نخواهد داشت.

ایرانیان مقیم سواحل خلیج نیز تحت تأثیر اظهارات فریبندهٔ واسموس قرار گرفته و این مأمور تازه کار را بدوستان سابق و قدیمی ترجیح میدادند.

دامنه تبلیغات عمال دولتین انگلیس و آلمان بطور روزافزون روبه توسعه بود تا سرانجام در سال ۱۹۱۰ و واسموس بوشهر را ترک گفت و چون نامبرده سلسله جنبان و عامل اصلی اختلافات بود همه اظهار امیدواری میکردند که او تغییر ماموریت یافته و بمحل دیگری منتقل شود.

واسموس بعد از سه سال باز ببوشهر مراجعت کرد اما این دفعه بزبان فارسی و آداب و رسوم کشور آشنائی کامل داشت و معلوم بود که در مدت سه سال اوقات خود را ببطالت نگذرانیده و تعلیمات لازمه را فرا گرفته است.

واسموس در دومین ماموریت خود خشونت و زمختی را کنار

گذارده و با همه کس برفق و مدارا رفتار می کرد و کار بجائی رسید که دشمنان سابق نیز حلقه ارادت او را گردن گرفتند.

پیشانی بزرگ و چشمان نافذ و نگاههای عمیق و لحن ملایم او همه راتحت تأثیر قرارداد و بفکر احدی نمیرسید که در زیر این زبان چرب و نرم چه اسرار مخوف و خطرناکی نهفته است.

واسموس در سال ۱۸۸۰ در ایالت هانور بدینا آمده و مسقط الراس او شهر اهلندورف واقع در دره کزلاریکی از توابع هارز میباشد. اهالی این ناحیه در سرسختی و لجاجت و یکدنگی در سرتاسر اروپا ضرب المثل میباشند و کلیه این اوصاف بحد اکمل در واسموس موجود بود.

نامبرده در سال ۱۹۰۶ در وزارت امور خارجه آلمان مشغول کار گردید و بعد از چندی بماداگاسکار رفت.

بقراریکه میگویند اهالی این جزیره دور افتاده از زمان استیلای داریوش بفرهنگ و تمدن آشنا گردیده و هنوز هم خون ایرانی در عروق و شراین مردم آنجا جاری میباشد.

بعضی معقدند که واسموس طی همین ماموریت، دورا دور نسبت بایران علاقمند گردید و تصمیم گرفت هرچه زودتر موجبات انتقال خود را بسرزمین سلاطین هخامنشی فراهم نماید.

بدیهی است مردم انگلیس هیچگاه تحت تاثیر این قبیل مسائل واقع نخواهند شد در صورتی که آلمانها همواره تابع احساسات بوده و شاید واسموس هم به پیروی از همین سیره کلی از همان هنگام اقامت در ماداگاسکار شیفته سرزمین ایران گردیده و سرانجام سرنوشت و مقدرات روزگار او را با آنجا کشانده است.

دوره ماموریت واسموس در ماداگاسکار مدت مدیدی بطول

نیا انجامید و پس از چندی بیرلن احضار و بعنوان کنسول عازم بوشهر شد. یکسال که گذشت بیرلن مراجعت نمود و مجدداً بماداگاسکار رفت و سه سال متوالی بدون اینکه بار و پائیان رفت و آمد کند و یا اوقات خود را در باشگاهها بگذراند بتحصیل زبان فارسی پرداخت و در سال ۱۹۱۳ باز بوشهر عزیمت کرد.

در دفعه دوم مستقیم به محل ماموریت رفت و اول عازم تهران شد تا با وزیر مختار آلمان ملاقات و از او کسب دستور کند.

واسموس در موقع توقف تهران بخوبی متوجه شد که مردم نواحی شمالی با ایلات و عشایر جنوب تفاوت فراوان دارند و افراد ساده تنگستان فارس برای اجرای مقاصد او بیشتر مناسب خواهند بود زیرا مردم نقاطی که کمتر تحت نفوذ استعماری انگلیس قرار گرفته آن اندازهها از آن دولت متنفر نیستند و حتی بعضی اوقات قهرمانان انگلیسی را که با حيله و تدبیر کشور بزرگی مثل هندوستان را بحیطه تصرف در آورده بدیده تحسین مینگردند.

واسموس برای العین ملاحظه کرد که مردم شمال چون بیشتر مورد ظلم و تعدی روسیه تزاری واقع شده و روسها در تبریز فجایع و جنایات بیشماری مرتکب گردیده و در مشهد مقدس گنبدو بارگاه طلا و مرقد مطهر حضرت رضارا بمباران کرده اند کینه عمال تزار را بدل گرفته و تبلیغات ضد انگلیسی در آنها کارگر نخواهد شد و همان بهتر که بجنوب رفته و اجرای نقشه خود را در آنجا آغاز نماید.

واسموس هنگام مسافرت از تهران ببوشهر کاملاً با سرار بدبختی اهالی ایران پی برده و دریافت چکونه فلان شاهزاده ای که با خانواده

قاجاریه انتساب دارد خود را مالک الرقاب و صاحب اختیار مطلق جان و مال مردم حوزه ماموریتش میدانند .

مردم ایران در این اوقات از فرهنگ و بهداشت محروم بودند و در زیر چکمه مامورین ستمگر محلی و عمال جابر دولتهای غربی دست و پا میزدند و واسموس البته بخوبی میدانست که امپراطور آلمان و دولت متبوع او نیز در مظالم دولتهای استعمار طلب غرب شرکت داشته و مکرر با روسیه و یا با انگلیس برای تجزیه و تقسیم کشورهای آسیا ائتلاف کرده اند .

ولی با اینوصف توسعه طلبی و دست اندازیهای آلمان را بهیچ میگرفت و همه جا از بیدادگریهای روسیه تزاری و سکوت بیمورد انگلیسها سخن بمیان میآورد.

بعقیده اینجانب آلمانها بطور کلی از ملت انگلیس تنفردارند و از دیرزمانی کینه مردم جزایر بریطانیا را بدل گرفته اند و اگر خواسته باشیم جانب بیطرفی را رعایت کنیم باید اعتراف نمائیم که انگلیسها نیز نسبت به نژاد آلمان دارای همین احساسات میباشند و متقابلاً بغض و عناد آنها را بدل گرفته اند طرز رفتار واسموس با اتباع انگلیس و فعالیتهای شدید او بمنظور برهم زدن نقشه انگلستان در ایران حاکی از این است که احساسات ضد انگلیسی نامبرده بمنتهی درجه شدت بوده و بسایقه همین افکار و معتقدات قلبی علیه سیاست انگلیس تلاش میکرده است .

واسموس پس از مراجعت بیوشهر دقیقاً پیرامون اوضاع و احوال مردم جنوب ایران و خصوصیات اخلاقی ایلات و عشایر این منطقه مطالعات لازم بعمل آورد تا عندالاقضا از اطلاعات خود استفاده کامل نماید.

بوشهر یکی از شهرهای محقر و ناسالم ایرانست که هوای آن نهایت گرم و طاقتفرسا میباشد و مردم آنجا را بیشتر ضعفا و فقرا و اشخاص مفلوک و بینوا تشکیل میدهند و نواحی شمالی محل مزبور را سرزمین عجایب و غرایب باید نامید بهبهان و کهگیلویه در شمال غربی بوشهر و در یک منطقه کوهستانی واقع شده و کوههای آن حدود به سلسله جبال غربی ایران متصل میشود.

در سمت شرق بهبهان و جنوب جلگه معروف آنجا سرزمین وسیع نسبتاً کم جمعیتی است بنام دشتستان که سکنه آن در نقاط مختلف محل متفرق و پراکنده اند ناحیه نامبرده در شمال بوشهر به تنگستان متصل میشود و محل اخیر الذکر چنانکه از اسم آن پیداست یکی از مناطق کوهستانی جنوب ایران و دارای کتل و گردنه‌های متعدد میباشد ایالات و عشایر تنگستان در سرزمین‌های مسطح و جلگه‌های همواریکه در میان کوههای مرتفع و تنگه‌های محل واقع شده بسر میبرند و شهر عمده آن قصبه ایست بنام اهرم که مرکز فعالیت و اسموس بود و با اصطلاح ستاد فرماندهی و محل طرح نقشه‌های تخریب آمیز او در آنجا قرار داشت.

و اسموس از قبل از جنگ با خوانین تنگستان طرح آشنائی ریخت و مکرراً اسب را هواری که بهمین منظور خریداری کرده بود باهرم میرفت.

بوشهر در یک محل نسبتاً مرتفع واقع شده و در فصل زمستان آب اطراف آنرا احاطه کرده و آنجا را بصورت جزیره در می‌آورد.

از بوشهر بسمت شمال ناحیه ایست که آنجا را «مشیله» مینامند و این محل که در فصل زمستان آب در سرتاسر آن جاری میشود بوشهر را از تنگستان و دشتستان جدا می‌سازد و در حدود سه فرسخ و نیم طول آنست که بچاه کوتاه متصل میشود.

تنگستانیها لباس و لهجه مخصوصی دارند ولی چون اهالی سایر نقاط و حتی نژادهای دیگر با آنها اختلاط و امتزاج کرده اند از حیث شکل و قیافه یکسان نیستند.

اجداد تنگستانیها از سالها پیش و حتی شاید قبل از اینکه ایالت فارس شهرت جهانی پیدا کند در این منطقه اقامت داشته اند ولی متدرجا ملوانان عرب و سیاحان افریقائی که در خلیج فارس آمد و رفت میکرده اند و غلامان فراری بآنجا پناهنده شده و بمرور با سکنه محل ازدواج نموده اند.

لباس مردم تنگستان کم و بیش نظیر لباس قشقائیهاست و تنگستانیها نیز قبای بلندی در بر کرده و گاهی شال روی آن می بندند و کلاه دیگری شکل بر سر گذارده و متعینین آنها عبا بدوش میگیرند.

ناحیه تنگستان محل دلپذیر و باصفائی نیست و جز درخت خرما اشجار دیگری در آنجا دیده نمیشود و معلوم نیست چرا واسموس تا این اندازه بآنجا دلبستگی پیدا کرده و بسکنه محل تاسرحد پرستش علاقمند بوده است؟

در چشمه سارهای تنگستان آب شیرین و گوارا یافت نمیشود و تمام آبهای که در آنجا جاری است گرم و مخلوط با مواد گوگردی میباشد و بوی آن از مسافت بعیدی انسان را متاذی میکند.

تنها امتیازی که تنگستان بسیار نواحی محل دارد همان انواع و اقسام گلهای صحرائی است که در فصل بهار در و دشت را بشکل يك صفحه نقاشی در میآورد ولی متاسفانه عمر این گلها کوتاه است و بفاصله چند روز این منظره فرح انگیز از میان می رود.

واسموس همواره با اسب چابک و چالاک خود تمام دهات تنگستان

را زیرا میگذاشت و از این ده بآن ده میرفت و با کلیه طبقات مردم تماس میگرفت .

نامبرده قیافه جذابی داشت و چون موی سر خود را نمیتراشید مویهای دراز و پیشانی بلند جلوه مخصوصی باو میبخشید .

واسموس چشمان درشت و نافذی داشت و همواره ببالا مینگریست و گوئی بافرشتگان آسمان در راز و نیاز بود و با اینکه قدی نسبتاً کوتاه و تنومند داشت اسب سوار چالاکی بود و همین مسئله او را در نظر ایلات و عشایر فارس مخصوصاً اهالی تنگستان محترم و معزز میساخت.

سابق بر این بطور کلی همه اروپائینی که بنقاط مختلف ایران میرفتند با خود مقداری دوا و داروی بیضرر از قبیل آسپرین و گنه گنه و مسهل و ملین برده و بین بیماران مستمند توزیع میکردند.

واسموس نیز از اجرای این امر که باعث جلب توجه عامه بود کوتاهی نمیورزید ولی تنگستانیها نه از این نقطه نظر بلکه بواسطه اینکه او را آدم امین و چشم پاک و بیغرضی میدانستند نسبت باو کمال مهر و محبت را معمول مبداشتند.

واسموس نه تنها بزبان فارسی معمولی بلکه بلهجه تنگستانی نیز تسلط کامل داشت و همین مسئله اجرای نظریات او را تسهیل میکرد.

چند نفر از کسانی که در اطراف اوضاع و احوال واسموس مطالعه و تحقیق کرده اند میگویند کار نامبرده و مردم تنگستان بمرور و دهور ایام از آشنائی معمولی گذشته و بمریدی و مرادی کشیده بود و تنگستانیها او را مرشد و پیشوای خود دانسته و صمیمانه نسبت باو عشق میورزیدند.

یکی از دوستان قدیمی واسموس شیخ حسین خان چاه کوتاهی از زعمای معروف تنگستان بود که شرح خیره سریهای او تا با امروز نیز در

زبانها میباشد و از هنگامیکه با واسموس طرح آشنائی ریخت هیچگاه از او امر او سرپیچی نکرد.

یکی دیگر از بزرگان قبایل تنگستان زایر خضر خان شیخ اهرم بود که شجاعت و سرسختی و بیباکی را از اجداد خود بارث میرد و در مقابل دشمن با کمال تهور و رشادت ایستادگی میکرد. نامبرده بسلاحهای مختلف علاقمند بود و همواره هیکل خود را با دشنه و خنجر آرایش میداد.

مردم تنگستان برای سواری از الاغ استفاده میکنند و طبقه سوم و اشخاص فقیر پای پیاده میروند و اسب سواری را یکنوع تفریح و تفنن میدانند.

زایر خضر خان برخلاف معمول محل چندین راس اسب داشت و در مواقعی که با اصطلاح بیلوک گردشی میرفت چند نفر سوار با خود برده و با این کبکبه و دبدبه رعب و هراسی ریشه دارد در دلها ایجاد میکرد. او نیز در دوستی ثابت قدم بود و از روزیکه با واسموس عقد مودت بست تا پایان در عهد خود وفادار ماند.

یکی دیگر از شخصیت‌های جنوب که البته پای آن دو نفر نمیرسید غضنفر السلطنه ضابط و شیخ برازجان بود.

واسموس در فاصله کوتاهی محبت او را نیز جلب کرد و در مواقع لزوم از او کمک میطلبید.

واسموس برخلاف مامورین انگلیسی که فقط با بزرگان و معاریف محل تماس میگیرند با کلیه طبقات مردم بلا استثناء آمیزش میکرد و طرز رفتار و سلوک او بقدری جالب و شورانگیز بود که هر کس با او یک جلسه ملاقات میکرد حلقه ارادت او را گردن میگرفت.

همین امروز هم شما اگر با هر کشاورز و مقنی و چارو ادار سالخورده بوشهر و برازجان و تنکستان روبرو شوید وقتی اسم او را بمیان آورید آنها بفکر عمیقی فرو میروند و بیاد ایامی که با واسموس معاشر بوده اند حسرت و اندوه میخورند.

واسموس پس از مدتی لباس فرنگی را در آورد و جامه تنگستانیها را در بر کرد و برای بار اول هم با همین لباس بکازرون رفت و با ناصر دیوان ضابط محل که بعدها خیلی بدرد او خورد دوست و آشنا شد.

ناصر دیوان یا ناصر لشکر سابق، نامش خواجه عبدالله فرزند خواجه حسنعلی پدر بر پدر همیشه کلانتر شهر کازرون بوده و خانواده آنها در رشادت و دلاوری اشتهار داشته اند.

ناصر دیوان متوسط القامه و چهارشانه و شجاع و در وطن پرستی ثابت قدم و استوار بود.

پس از انعقاد قرارداد ۱۹۰۷ فیما بین دولتین روسیه و بریطانیا انگلیسها يك عده نظامی در بوشهر پیاده کرده و عازم شیراز بودند. عده ای از اهالی بوشهر که محرك و پیشوای آنها میرزا علی کازرونی بود چند تلگراف به ناصر دیوان مخابره و از او تقاضا کردند که از عبور قشون اجنبی جلوگیری نماید.

ناصر دیوان در سه فرسخی کازرون با عده ای تفنگچی با اردوی انگلیس مصاف داد و آنها را تارومار کرد.

هنگام قیام تنگستانیها نیز بکمک آنها و چندین بار با سپاهیان اجنبی جنگ و ستیز کرد.

(برای اطلاع از چگونگی احوال دلاوران بالا رجوع کنید بکتابهای «دلیران تنگستانی» و مجلدات دوگانه «فارس و جنگ بین المللی» تألیف آقای آدمیت. مترجم)

روزی از روزها واسموس به پیروی از آداب و رسوم مردم ایران در حالی که کفشهای خود را کنده و کلاه از سر برداشته بود دوزانو در اطاق یکی از تنگستانها نشست و با جمعی گرم مذاکره شد. یکی از حاضرین گفت واسموس جان دستم بدامنتم چاره‌ای بیندیش که این انگلیسها مدتی است با ما در افتاده و کینه ما را بدل گرفته‌اند بحق حق قسم که اگر از حالا ما بفکر چاره نباشیم یکی بعد از دیگری بهلاکت خواهیم رسید و زن و فرزند ما بدست سربازان هندی اسیر خواهند شد.

سایر تنگستانها که در آنجا حضور داشتند همگی اظهارات او را تصدیق کردند و یکی گفت:

اینها تصمیم گرفته‌اند شیرۀ ما را مکیده و املاک ما را تصاحب کنند دیگری گفت بتجربه ثابت شده که رحم و مروت در قاموس انگلیسها مفهوم نداشته و هر وقت فرصت پیدا کنند مخالفین خود را بشدت سرکوب خواهند کرد.

اینها برای ما پیشیزی ارزش قائل نیستند و اگر بر ما مسلط شوند مثل خراز گرده ما کار خواهند گرفت.

سابق بر این نسبت بما ابراز محبت میکردند و ما هم متقابلاً با آنها مهربانی میکردیم ولی مدتی است تغییر وضع داده و گاه و بیگاه با تفنک و سرنیزه و دشنه و خنجر بجان ما میافتند و مسلماً اگر اوضاع بهمین منوال پیش برود بعیال و اطفال ما ابقاء نخواهند کرد کما این که این او آخر چند نفر از سردسته‌های ما را بغل و زنجیر کشیده و بزندان انداخته‌اند.

در این ضمن يك نفر از گوشۀ اطاق گفت: ما هرگز بمذات تن در

نخواهیم داد و اگر جنگی درگیر شود شکم آنها را پاره خواهیم کرد.
 واسموس از شنیدن این کلمات بحیرت افتاد و در عین حال
 بوجد در آمد و اوضاع را برای پیشرفت مقاصد خود آماده و مهیادید.
 علت العلل اضطراب و نگرانی تنگستانیها را باید در حوادثی
 که قبلا اتفاق افتاده بود جستجو کرد.

هنگام بروز اغتشاشات بوشهر دولت انگلیس بمنظور حفظ جان
 و مال اتباع خارجی يك صد نفر سرباز ببوشهر فرستاد و بآنها مأموریت
 داد که از تعرض آشوب طلبان نسبت به بیگانگان جلوگیری بعمل آورند.
 در همین اوقات حکمران بوشهر که از شرارت چند نفر از متمرذین
 تنگستان بستوه آمده بود موقع را مغتنم شمرد و بامقامات انگلیسی تماس
 گرفت و تقاضا کرد چند نفر از سربازان هندی بکمک مأمورین حکومتی
 به تنگستان رفته و محرکین و ماجراجویان آنجا را دستگیر نمایند
 مقامات انگلیسی با این تقاضا موافقت بعمل آوردند و پس از زد و خورد
 خونینی چند نفر از آشوب طلبان را بازداشت کردند.

چندی بعد رؤسای تنگستانی بالا جماع بحکمران بوشهر مراجعه
 و برای استخلاص زندانیان پافشاری کردند و ضمنا متذکر شدند که حبس
 و شکنجه زندانیان بیش از این صلاح و مقتضی نخواهد بود زیرا در
 اینصورت بیم آن میرود که عشایر تنگستان راههای تجارتی را بسته و
 اموال بازرگانان را چپاول و تاراج نمایند.

این تهدیدات بی تاثیر نبود ولی در عین حال حکمران بوشهر
 تصمیم داشت که سرکوبی تنگستانیها را بحساب خود گذاشته و توجه
 و رضایت حکومت مرکزی را جلب نماید و چون موافقت باسران
 قبایل تنگستان و آزادی زندانیان همه خیالات او را نقش بر آب میکرد

با خود فکری اندیشیده و تدبیری بکار برد تا با خیال راحت با اجرای نقشه خود بپردازد.

حکمران بوشهر قیافه حق بجانب بخود گرفته و بتنگستانها گفت:
«آقایان شما خیال میکنید من خودم از این اوضاع راضی هستم
یا در این گوشه دارالحکومه که نشسته‌ام آزادی عمل دارم؟»

«شما البته دیده و یا شنیده‌اید که مأمورین اعزامی تنگستان ایرانی
نبودند و کسانی که اکنون در زندان بسر میبرند بوسیله سربازان هندی
دستگیر گردیده و بدستور دولت بریطانیا توقیف شده‌اند.

«من اگر يك قدم علیه مصالح دولت انگلیس که فعلا یکی از مقتدر
ترین دولت های جهان است بردارم کشتیهای جنگی آن دولت بوشهر را
را بتوپ میبندند.»

«پس خواهشمندم من و سایر هموطنان بوشهری را بمخمسه
نیاندازید و در صورتی که با آزادی زندانیان علاقمندید با خود انگلیسها
تماس بگیرید.»

نیرنگ حکمران بوشهر مؤثر واقع گردید و تنگستانها بنا
بمقتضیات سکوت پیشه کردند ولی در عین حال کینه انگلیسها را بدل
گرفتند و منتظر فرصت بودند که از متجاوزین اجنبی انتقام بگیرند.
واسموس ضمن تحقیقات بحقیقت قضایا پی برده بود ولی افشای آنرا
چون اجرای نقشه‌های او را بمخاطره میانداخت مصلحت نمیدانست و
بعداً از همین احساسات ضدانگلیسی کمال استفاده را نمود و مأمورین
انگلستان چون در آن ایام از مآووقع استحضار حاصل نکردند خسارات
و زیانهای فراوان دیدند و در بحبوحه جنگ جهانگیر با مشکلات
زیادی روبرو شدند.

قبل از ایام جنگ بین المللی بمخیله هیچیک از مأمورین روس و انگلیس نمیرسید که در آتیه نزدیکی نظم و آرامش مملکت بهم خورده و آزادیخواهان ایران و یا جمعی که بوسیله تحریکات خارجی تحت تأثیر واقع میشوند علیه آنها قیام خواهند کرد.

روسهای تزاری مطمئن بودند که در فاصله کوتاهی تمام خطه شمال را رسماً تحت تسلط خود در آورده و بآرزوی دیرین خود نایل خواهند شد.

انگلیسها نیز بنظم و آرامش ظاهری نواحی جنوبی و امنیت سواحل خلیج سرمست گردیده و از اخگر سوزانی که در زیر خاکستر قرار داشت غافل نشسته و باین دلخوش بودند که با استقرار اسکورت مسلح در کریاس منازل مسکونی اتباع انگلیس بحیثیت و اعتبار خود افزوده اند.

واسموس نیز در این گیرودار با اجرای مقدمات نقشه های خطرناک خود اشتغال داشت و مرتب مجالس مهمانی تشکیل میداد و از بزرگان و خوانین و زعماء قوم پذیرائی میکرد و گاهی هم برای خالی نبودن عریضه از اروپائی های مقیم بوشهر دعوت به عمل میآورد و نوشابه های گوناگون مخصوصاً آبجو بناف آنها می بست.

شیخ حسین خان چاه کوتاهی سالار اسلام و سالار شیخ و مرحوم شیخ احمدخان پدر بر پدر مالک ملک چاه کوتاه و مطاع مردم آنجا بوده اند مرحوم شیخ بلند قامت و رشید و بیباک بود و فرزندان شجاع و دلاوری داشت که اسامی آنها بترتیب سن از اینقرار است - ۱- شیخ محمدخان (سالار جنگ) - ۲- شیخ ناصرخان (سالار مفخم) - ۳- شیخ عبدالحسین

خان ۴- شیخ عبدالرسول خان (سالار معظم) ۵- شیخ خزعل خان ۶- شیخ مزعل خان ۷- شیخ صالح خان.

شیخ حسین خان با انگلیسها داد و ستد و تجارت میکرد و با بازرگانان انگلیسی دوست بود و سالیانه مبالغ هنگفتی از تجارت سود میبرد.

جنگ بین المللی اول که آغاز گردید و انگلیسها بوشهر را قبضه کردند سالار اسلام خشمناک شد و بمخالفت با آنها برخاست و در میدان جنگ نخست عبدالحسین و بعد خزعل و عاقبت خود او بر خاک هلاک افتادند.

زایر خضر خان تنگستانی امیر اسلام یکی از روسای قوی الاراده تنگستان و فوق العاده سائنس و وطن پرست بود و بآبادی و عمران و غرس اشجار عشقی مفرط داشت.

آن مرحوم نیز در راه مدافعه وطن آنقدر کوشید تا بفیض شهادت نایل گشت.

میرزا محمدخان برازجانی غضنفرالسلطنه ضابط برازجان مردی درشت اندام و متدین و وطن پرست بود و بقراری که میگویند در تعهدات خود پایداری و ثبات قدم نداشت.

هنگام زدو خورد شیخ حسین خان و زایر خضر خان بادشمنان ایران، با سیصد نفر تفنگچی بکمک آزادیخواهان رفت.

در سال ۱۳۳۵ قمری که انگلیسها بر برازجان مسلط شدند وی در مقابل آنها تاب مقاومت نیاورد و بکوههای اطراف متواری گردید .

پس از تغییر اوضاع مجددا ضابط برازجان شد و بخانه و کاشانه خود مراجعت کرد و مدتی با سودگی زندگی نمود ولی متاسفانه در سال ۱۳۰۸ شمسی بپختی بدوروی آورد و معلوم نیست چرا علم طغیان برافراشت و هرچه مأمورین دولت و حکمران بنادر اورا نصیحت کردند

سودی نبخشید.

دولت نیز ناچار شیخ عبدالرسول خان فرزند شیخ حسین خان را
مامور قلع و قمع او کرد و در همان گیر و دار کشته شد.

مقارن جنگ بین المللی و اسموس کنسولگری آلمان را بیکی از
هم میهنان خود بنام دکتر لیستر من تحویل داد و عازم برلن شد تا داوطلبانه
وارد ارتش گردیده و برای نبرد بمیدان جنگ برود.



گفتار سوم

صدر حکم جهاد از طرف خلیفه مسلمانان

و عکس العمل آن در جهان اسلام

بقراری که همه اطلاع دارند هر وقت در محافل سیاسی اسم روسیه تزاری و یا افغانستان برده میشود رنگ صورت مأمورین بریطانیا که در هندوستان بانجام وظیفه اشتغال دارند تغییر پیدا میکند.

البته کسانی که باحوال سیاستمداران روسیه سابقه دارند و آنهایی که از روح سلحشوری مردم افغانستان باخبر هستند از این مسئله تعجب نموده و حق بجانب هموطنان اینجانب خواهند داد.

بدیهی است از بعد از جنگ جهانی نظر سیاستمداران انگلیسی در مورد افغانستان تغییر پیدا کرده و برای مقامات وزارت خارجه بتجربه ثابت شده است که نقشه «پان اسلامیزم» هیچگاه آنطور که انتظار میرفت تحقق پیدا ننموده و اضطراب و نگرانی آنها راجع باین مسئله موردی نخواهد داشت.

سلطان عبدالحمید امپراتور عثمانی در عین حال که خلیفه عالم اسلام بود ولی سیاستمداران بابعالی برای مسئله «پان تورانیزم» بیشتر از «پان اسلامیزم» اهمیت قائل بودند.

نفوذ امپراتور ترکیه و خلیفه عثمانی در کشورهای اسلامی کم و بیش باندازه نفوذ پاپ در ممالک مسیحی بود و مقام و موقعیت هر یک در عالم اسلام و مسیحیت شباهت تامی بیکدیگر داشت.

خلیفه عثمانی از پیروان تسنن بود و همانطور که پرستانها از کلیه اوامر و نواهی پاپ تبعیت نمیکنند طرفداران تشیع نیز اوامر خلیفه اسلام را لازم الاجرا نمیدانند.

در حال حاضر اگر پاپ فتوا دهد که مسیحیان عالم علیه فلان فرقه ضاله مجهزو آماده جنگ شوند حکم او نه فقط در میان پرستانها تأثیری نخواهد داشت بلکه اجرای آن از طرف کلیه کاتولیکها هم قابل تأمل بنظر خواهد رسید.

حکم خلیفه ای هم که خود او سنی است در میان فرق مختلف اسلام و پیروان تشیع و تسنن نیز همین حال را خواهد داشت و مسلماً اگر بدیده تحقیق ملاحظه شود اهمیت مقام او در میان مسلمانان نسبت بموقعیت و نفوذ پاپ در میان عیسویان ناچیز تر بنظر خواهد رسید.

از هنگامیکه تجلیات فرهنگ و تمدن جدید در کشورهای آسیا پرتو افکن گردیده مردم بیشتر تحت تأثیر شتون و مظاهر مدنیت غرب قرار گرفته و تدریجاً بقیود و مبادی مذهب پشت پازده اند.

مستشرقین و خاورشناسان اروپائی ضمن یادداشتهایی که قبل از وقوع جنگ بین الملل تنظیم کرده اند پیرامون مقام و موقعیت خلیفه عثمانی بحث زیادی بعمل آورده و نسبت بوجه و نفوذ مرکز خلافت راه غلط و مبالغه پیموده اند.

نویسنده در مقام آن نیست که نوشتجات و عقاید آنها را تخطئه

نموده و یا چگونگی تشخیص خاور شناسان اروپائی را مورد انتقاد قرار دهد زیرا مسلمانان نوشتجات آنها پس از مدتی مطالعه و بررسی نسبت باوضاع آسیا تدوین گردیده و متکی بافکار عمومی مردم این منطقه بوده است و بعبارة اخری باید گفت سکنه کشورهای آسیا راجع بمقام و منزلت خلیفه اغراق گوئی کرده اند.

سیاستمداران آلمان هم بواسطه توجه بهمین مسئله بی اساس بود که هنگام جنگ جهانی اول هیئت های مختلف به کشورهای اسلامی گسیل داشته و بعنوان و جوب اجرای احکام خلافت بتحریک و اغوای مسلمانان پرداختند. مامورین دولت آلمان که بیشتر آنها را افراد شاخص و برجسته تشکیل میدادند بتوهم اینکه احکام خلیفه اسلام باتمام معنی در میان مسلمانان ساری و نافذ خواهد بود تلاش فراوان کردند و سرانجام از زحمات خود نتیجه نگرفتند .

تاکنون معلوم نیست که واسموس در فاصله عزیمت از ایران و مراجعت او مجدداً باین کشور کجا متوقف و چه وظایفی رابعهده داشته است . تا آنجا که نویسنده حدس میزند گویا نامبرده از طریق استامبول به برلن رفته و برای ورود بارتش نام نویسی کرده است . واسموس و ندرمایر و شونمان که مامور ایران و افغانستان شدند هر سه نفر از جاسوسهای زبردست بودند و مطالعه شرح عملیات آنها از هر جهت جالب توجه میباشد .

اسکارفن ندرمایر از زمین شناسان متبحر و کار آزموده ای بود که سابقاً در ایران بسر میبرد و باوضاع و احوال اکثر نقاط این کشور سابقه داشت . ندرمایر از اهالی باواریا و فوق العاده لجوج و سرسخت

و دارای چشمانی نافذ و میشی رنگ بود . بقراری که همه اروپائیا معتقدند کلیه اهالی پروس انعطاف ناپذیر و کینه توز و سنگین دل و جنگجو میباشند در حالیکه سکنه جنوب آلمان را مردمی نسبتاً ملایم و مهربان و خوشگذران و عیاش تشکیل میدهند. ندرمایر از آن کسانی بود که بانضباط و دیسیپلین اهمیت زیاد میداد و بطور کلی وجود همین سبیه اخلاقی است که ارتش آلمان را شکست ناپذیر بدنی معرفتی کرده است .

ندرمایر در آغاز جنگ بین‌المللی در آلمان بود و بلافاصله پس از اینکه آتش رزم شعله‌ور گردید بصفوف ارتش پیوست و چند هفته بعد بسرکردگی چند افسر نظامی به خدمت اشتغال جست . یکی از شبها پس از مراجعت بقرارگاه ارتش فرمانده قسمت او را احضار و تلگرافی را که بعنوان وی رسیده بود باو تسلیم کرد . از طرف مقامات بالا به ندرمایر ابلاغ کرده بودند که هرگاه برای عزیمت بیک کشور دوردستی آماده و مهیا میباشد چگونگی را اعلام دارد تا بعداً محل مأموریت باو اطلاع داده شود . ندرمایر چگونگی را با فرمانده قسمت فی‌المجلس در میان گذاشت و نظریه او را در اینمورد استعمال کرد . افسر نامبرده که باکمک حس ششم وضع و محل مأموریت را استنباط نموده بود باو توصیه کرد که فوراً موافقت خود را برای رفتن بمحل مأموریت جدید اعلام نماید. ندرمایر باتفاق گماشته وفادار خود که نویسنده معتبری او را در کابل دیده است عازم مونیخ شد .

چند روز پیش از این قضیه یعنی شاید در حوالی ماه اوت ۱۹۱۳ شویمان نامی را هم‌نه به مونیخ ولی ببرلن احضار کرده بودند . شویمان

از هر جهت باندرمایر تفاوت داشت و مردی بود تنومند و نسبتاً کوتاه اندام که با پیشانی بلند و چشمان شاعرانه و نگاههای عمیق خود همه کس را مسحور و مجذوب میساخت. وی در دوستی و آشنائی ثابت قدم و استوار بود و نسبت بحسن تشخیص و نظریات صائب خود راجع بمسائل بین المللی عقیده کامل داشت. سوابق زندگانی شویمان تا اندازه ای افسانه آمیز بنظر میرسد و میگویند برای اولین بار که عازم ایران شد بعنوان مهاجرت به تبریز رفته و در آنجا بنام یکنفر درودگر و مبل فروش بکار اشتغال ورزیده و رفته رفته سرمایه و تعینی بهمزده است. در آن ایام تیره و تاری که تبریز روزهای بحرانی و خطرناکی را طی میکرد و ناله مظلومانه مردم آنجا از جور و بیداد مأمورین روسیه تزاری به آسمان میرسید، شویمان از نزدیک شاهد جنایات فجیع سالداتهای ستمگر و قزاقهای زمخت و قلدر روسی بود که بهیچ چیز اهالی آذربایجان ابقاء نمیکردند و مشاهده همین فجایع چنان احساسات ضد روسی در او بوجود آورد که جداً کینه خرسهای شمالی را بدل گرفته و منتظر فرصت بود تا از آنها انتقام بگیرد و گوشه ای از جنایات آن ستم پیشگان زورگو را تلافی کند. شویمان از مشکلات سیاسی ایران اطلاع کامل داشت و بزبان فارسی مسلط بود

انور پاشا رهبر نهضت « جوانان ترك » بوسیله وزیر مختار آلمان مقیم اسلامبول با مقامات وزارت خارجه در برلن وارد مذاکره شد و پیشنهاد کرد که اگر ترتیبی داده شود و حکم جهاد از طرف خلیفه عثمانی صادر گردد و فتوای خلیفه از طرف علمای شیعه هم که مرکز آنها در اماکن مقدسه نجف و کربلا میباشد مورد تائید قرار

بگیرد در فاصله کوتاهی مصریها و اعراب و مسلمانان ایران و ترکیه بهیجان آمده همه جا علیه متفقین قیام خواهند کرد. در این گیر و دار اگر هیئتی مرکب از جوانان پرشور و آزموده ترکیه و آلمان از بغداد عازم ایران گردیده و از آنجا بکابل بروند و با امیر افغانستان ملاقات نمایند و هدایائی همراه با نامه‌های تحریک آمیز از طرف خلیفه عثمانی و قیصر آلمان بامیر افغانستان تقدیم نمایند مسلماً مسلمانان متعصب آن کشور نیز بجوش و خروش درآمده و احساسات ضدانگلیسی بدروازه‌های هندوستان سرایت خواهد کرد.

وزارت خارجه آلمان بلا تأمل این پیشنهاد را پسندید و هزارها نشریه بزبان‌های محلی هندوستان تهیه گردید تا از کابل بشهرهای مختلف آن کشور ارسال و میان هندیها توزیع شود. مقامات وزارت خارجه ترکیه و آلمان اظهار امیدواری میکردند که با این ترتیب شورش عظیمی در هندوستان برپا خواهد شد و انگلستان ناگزیر قسمت مهمی از قوای جنگی خود را از میدان‌های جنگ فرانسه بآبهای اقیانوس هند خواهد فرستاد تا این گنجینه ذیقیمت امپراطوری بریطانیا محفوظ بماند و پس از انتقال نیروی جنگی انگلیس از فرانسه متحدین با کمال سهولت قوای فرانسه و انگلیس را در هم شکسته شاهد پیروزی رادر آغوش خواهند گرفت.

مأمورین آلمان که قرار شد با عضویت هیئت مورد سخن با افغانستان بروند از برلن عازم قسطنطنیه شدند. وزارت خارجه آلمان بواسموس که ریاست مأمورین نامبرده را داشت دستور داد در اسلامبول با انور پاشا تماس بگیرد و سپس باتفاق همکاران ترك بطرف مقصد بشتابد. ریاست مأمورین ترك را قرار بود رئوف بیك نامی بعهدہ

بگیرد و نامبرده همان کسی است که در جنگهای دریائی، یونانیها را شکست داده بود و در این تاریخ شهرت و معروفیت زیادی داشت .

ندرمایر و شویمان در این تاریخ در مونیخ و برلن اقامت داشتند و هنگامیکه بآنها دستور داده شد عازم ایران شوند و از آنجا به کابل بروند چون هر دو می‌دانستند که این خوابهای طلائی هرگز تعبیر نخواهد شد چگونگی را بوزارت خارجه اعلام داشتند ولی معذک بآنها خاطر نشان گردید که بدون چون و چرا عازم مأموریت شوند. ندرمایر بقراریکه در یادداشتهای خود مینویسد فقط و فقط چون عنصر ماجراجوئی بود باجرای این مأموریت تن در داد و الا کاملاً از عدم تحقق نقشه کار و عواقب و خیم آن اطمینان داشت . ندرمایر ضمن یادداشتهای خود مدعی است که اول قرار بود ریاست هیئت بعهدہ او محول شود ولی چون او منحصراً در کارهای نظامی تخصص داشت تقاضا کرد ریاست هیئت را بواسموس واگذار نمایند تا با کمک زوگمایر نامی که او معرفی میکند نسبت باجرای نقشه‌های سیاسی سعی و کوشش بعمل بیاورد زوگمایر نیز قبلاً بعنوان مطالعه در پیرامون گلهای صحرائی و انواع مختلف پروانه به ترکستان و بلوچستان مسافرت کرده بود و از اوضاع این نقاط اطلاعات کامل داشت . شویمان نیز اوایل سپتامبر از برلن بسمت اسلامبول حرکت کرد .

از میان مأمورینی که قبلاً با عجله باتفاق واسموس حرکت کرده بودند خود او تنها کسی بود که از اوضاع مشرق زمین و به بعضی از زبانهای شرقی آشنائی داشت و بقیه جز اینکه مدتی رادر مستعمرات آلمان در افریقا بسر برده بودند معلومات و تخصص دیگری نداشتند .

شونمان پس از اینکه وارد اسلامبول شد بی اختیار راه سفارت آلمان را در پیش گرفت و وقتی بدم در سفارت رسید همانجا توقف کرد تا يك نفر از مأمورین سفارت را ملاقات کند . پس از لمحهای چند يك نفر از مأمورین آلمانی که تصادفاً با او آشنا بود از سفارت خارج شد و چون شونمان اطلاع پیدا کرد که اعضای هیئت اعزامی در سفارت منزل نگرفته و در مهمانخانه اروپا واقع در ناحیه غربی اسلامبول سکونت دارند بطرف مهمانخانه مزبور رفت تا محرمانه با اعضای هیئت تماس بگیرد . دم در سالون مهمانخانه که رسید معلوم شد مجلس ضیافتی بافتخار اعضای هیئت منعقد گردیده است . شونمان از پشت شیشه اوضاع سالون را از زیر نظر گذرانید و دید انور پاشا با او نیفورم نظامی آلمان در صدر میز جای گرفته و فینه را يك ور نهاده و سبیلها را با کمال تبختر تاب میدهد و واسموس در طرف دست راست او نشسته و سرها را در وسط دو دست قرار داده و بفکر فرورفته است و سایر اعضای هیئت نیز از باده ناب سرگرم گردیده و هنگامه‌ای برپا کرده‌اند . در این هنگام یکی از اعضای خام و بی - تجربه هیئت ناگهان چشمش به شونمان افتاد و عنان اختیار از کف داد و با صدای بلند گفت من جام خود را بسلامتی آقای شونمان فاتح افغانستان مینوشم که تازه از راه رسیده‌است . شونمان که این کلمات را شنید بخشم در آمد و هیچ نمانده بود که بزمین بیفتد .

در پایان مراسم مهمانی شونمان و واسموس تنها بایکریگر بمذاکره پرداختند و واسموس از عجله‌ایکه مقامات وزارت خارجه آلمان بخرج داده‌اند و مشکلاتی که ترکها پیش آورده‌اند گله و شکایت کرد و ضمناً متذکر شد که این جوانان بی تجربه آلمانی که از افریقا باین مأموریت آمده‌اند ابدآ بآداب و رسوم کشورهای مشرق زمین

آشنا نیستند و بی مطالعه دست بکارهایی میزنند که مشکلات فراوانی ایجاد خواهند کرد و وقتی هم که معایب کار با آنها تذکر داده میشود بجای اینکه بآن ترتیب اثر بدهند لجاجت بخرج داده و عملیات سابق را تکرار میکنند. شویمان اضافه کرد: حتی انور پاشا هم که مبتکر این نقشه بوده فعلاً انجام امر را با این جوانهای بی تجربه غیر مقدور میداند و از این گذشته نحوه عملیات مأمورین هیئت در ترکیه هم که مردم آنجا متمایل به سیاست آلمان بودند نتیجه معکوس بخشیده و احساسات ترکها را علیه دولت آلمان برانگیخته است.

وقتی شویمان بواسموس گفت که قریباً ندرمایر و زوگمایر و چند نفر دیگر نیز بهیئت ملحق خواهند شد اواز این خبر مسرت انگیز بوجد درآمد و باین خیال افتاد که اصولاً از عزیمت بافغانستان منصرف شود و باز برای تعقیب عملیات سابق بنواحی جنوبی ایران برود و چند روز بعد واسموس، شویمان را بنمایندهگی خود بانور پاشا معرفی کرده و خود باهمراهان بسمت حلب رفت.

ندرمایر و ویلهلم و پاچن و زوگمایر یکی دو هفته بعد وارد اسلامبول شدند و برای طرح نقشه هیئت اعزامی افغانستان با انور پاشا بمذاکره پرداختند.

انور پاشا بنا بپاره ای ملاحظات بمأمورین آلمان که از راه ایران عازم افغانستان بودند پیشنهاد کرد لباس اینفورم ترکها را بپوشند و ندرمایر هم با اینکه بعضی از اعضای هیئت اعزامی آلمان با این امر مخالفت بودند اضطراراً بانظر انور پاشا موافقت کرد. ترکها اصرار داشتند که کارهای مشرق زمین اصولاً زیر نظر آنها انجام یابد و بطور کلی آلمانها از نظر مأمورین عثمانی پیروی کنند.

هیئت اعزامی آلمان در مرحله اول مأموریت، بایک مشکل بزرگ مواجه گردید و مأمورین گمرک رومانی مقداری از ااثیه و بار و بنه آلمانها را توقیف کردند و هنگامیکه محتویات بارها را مورد رسیدگی قراردادند معلوم شد محمولات هیئت بیشتر مسلسل و صندوقهای فشنگ است که آلمانها مصمم بودند بطور قاچاق از گمرک رومانی مرخص کنند. ندرمایر پس از اینکه از این جریان استحضار حاصل کرد چگونگی را بوسیله تلگراف رمز بوزارت خارجه آلمان اطلاع داد و تقاضا نمود مقداری تفنگ و مسلسل از نو برای هیئت بفرستند و ضمناً برادر خود را از اسلامبول ببخارست فرستاد تا با پرداخت مبلغی رشوه محموله دومی را از خطر توقیف مصون بدارد. انجام این امر مدتی بطول انجامید و خواه ناخواه پیشرفت کار هیئت را بتاخیر انداخت و بالاخره در شانزدهم اکتبر زوگمایر و پاچن و شونمان اسلامبول را ترک گفتند تا هرچه زودتر بواسموس و همراهان او ملحق شوند.

ندرمایر و کاپیتن کریسینگر بانتظار وصول مهماتی که قرار بود از رومانی برسد در اسلامبول توقف کردند و سپس در نتیجه بعضی پیش آمدها نقشه دیگری برای انجام مأموریت طرح کردند.

شهر آبادان که رایحه بدبوی مواد نفتی سرتاسر فضای آنرا فراگرفته و دردهانه رودخانه کارون واقع شده و مرکز پالایشگاه بزرگ نفت است در آن تاریخ یکی از مراکز تجارتی آلمانها بود و بازرگانان و کشتیهای تجارتی آلمان از سابق در آنجا رفت و آمد میکردند. در همین اوقات نیز یک کشتی تجارتی آلمان بنام « اکباتانا » و یک ناو کوچک ترکیه در حوالی آبادان لنگر انداخته بودند. ندرمایر تصمیم

گرفت که بدون فوت وقت با کمک سکنه آبادان و نقاط اطراف که همگی با انگلیسها مخالف بودند لوله‌های نفت را آتش بزند و با ایجاد حریق عمل بهره‌برداری چاههای نفت را متوقف سازد و محققاً هرگاه این نقشه عملی گردیده بود اشکالات عظیمی برای متفقین پیش می‌آمد: ندرمایر تصمیم گرفته بود که کشتی اکباتانا را در دهانه کارون غرق کند تا راه عبور و مرور سایر کشتیها مسدود شود و هنگام آتش سوزی کشتی‌های انگلیسی به سهولت نتوانند بکمک مأمورین اطفائی بروند، ندرمایر جزئیات نقشه کار را بوزارت خارجه آلمان اطلاع داد و انتظار داشت هرچه زودتر پیشنهاد او مورد تایید قرار خواهد گرفت ولی تا مدتی هرچه انتظار کشید خبری نرسید و پس از چندی با و دستور داده شد که از اجرای این امر خودداری نماید زیرا قرار است هیئت دیگری بخوزستان برود و مراکز نفت خیز را از حیطه تصرف انگلیسها خارج کند تا در موقع مقتضی مورد استفاده دولت آلمان واقع شود.

می‌گویند وقتی این خبر بندرمایر رسید از فرط غضب بالگد همه میز و صندلیهای اطاق خود را خرد کرد و بی اختیار بهمه کائنات بد و ناسزا میگفت. چندروز بعد ندرمایر بعنوان اعتراض استعفا داد ولی استعفای او مورد قبول واقع نگردید و بعدها هم آلمان یا سایر دولتهای متحد او هیچیک نتوانستند منابع نفت خیز را تصرف و یا حریق مهمی در این منطقه ایجاد نمایند و تنها نتیجه‌ایکه ندرمایر از نقشه خود گرفت این بود که کشتی اکباتانا را که در دهانه کارون غرق شده بود انگلیسها در آورده و مورد استفاده قرار دادند.

در همین گیرودار در شهر حلب نیز اعضای هیئت اعزامی آلمان

باهمدیگر

اختلاف پیدا کردند و مأمورین جوان هیئت که قبلاً در آفریقا انجام وظیفه کرده بودند و از اوضاع و احوال مشرق زمین اطلاع نداشتند نسبت با اجرای تعلیمات و اساموس و زو کما پرو شو نمان که دارای تجارب کافی بودند تردید میکردند .

و اساموس و آن دو نفر دیگر بمحض وصول دستور، لباس اونیفورم ترکها را دربر کرده و کلاه فینه بر سر گذاشتند و هر وقت با مأمورین ترکیه و شخصیت‌های سیاسی تماس میگرفتند ظاهراً چنان اظهار انقیاد و عبودیت میکردند که اعضای جوان هیئت بحیرت افتاده و با خود میگفتند حتماً این سه هموطن ما که قبلاً در شرق بسر برده‌اند بآئین اسلام گرویده‌اند که تا این اندازه از ترکهای مسلمان تبعیت میکنند .

در اینجا باید متذکر شد که بعضی عقیده مندند که این موضوع واقعیت داشته و اساموس قبلاً در تنگستان بآئین اسلام گرویده بوده ولی طبق تحقیقاتی که این جانب شخصاً بعمل آورده‌ام این موضوع مقرون بحقیقت نمیشود .

یکی از اهالی تنگستان باینجانب میگفت هنگامیکه اساموس با بزرگان قبایل جنوب ایران بسر میبرد وقتی دوستان تنگستانی او بنماز میاستادند او همانطور در گوشه‌ای بی حرکت می‌نشست و زیر لب دعا میکرد ولی هیچگاه دیانت اسلام را نپذیرفت و از اصول و مبادی آن پیروی نمینمود .

بقراریکه استنباط میشود اساموس دارای سجایا و صفاتی بود که مشرق زمینی‌ها را بیشتر مسحور میکرد و اگر نفس گرم او بامیر افغانستان رسیده بود انقلاب و آشوبی در پشت دروازه‌های هندوستان بوجود می‌آمد که رفع آن باین آسانیهها میسر نمیگردید ولی برخلاف، آن قدرت

و جذبه را نداشت که هموطنان اروپائی خود را مطیع و منقاد سازد و بهمین مناسبت هم اعضای هیئت آلمانی از او تمکین نمی‌کردند. کار اختلاف اعضای هیئت بجائی رسید که بالاخره کاسه صبر شویمان لبریز گردید و روزی ضمن مذاکره با واسموس اهمیت امر را متذکر شد و جداً از او تقاضا کرد که فوراً چگونگی را به برلن اطلاع دهد تا این جوانهای خام و بی تجربه را که مانع اجرای مأموریت‌های محوله میباشند بآلمان احضار کنند.

واسموس نیز به پیروی از نظریه شویمان مراتب را بآلمان تلگراف کرد و چند روز بعد همکاران ناسازگار به برلن احضار گردیدند و چند نفر دیگر که از هر جهت شایستگی تصدی این قبیل مأموریتها را داشتند از طریق اسلامبول عازم حلب شدند. مأمورین جدید آقایان و اخت و واگنر و زایلر بودند که هر یک بنوبه خود کارهای مهمی در این مأموریت انجام دادند. اگر سر پرستی هیئت اعزامی با شخصی سرسخت و مبارز و یک دنده و لجوجی مثل ندرمایر نبود شاید اعضای هیئت بامشکلاتی که در پیش داشتند قدم از حلب فراتر نمینهادند.

ندرمایر در همه جا شایع کرد که خلیفه عثمانی حکم جهاد داده است و علاوه قیصر آلمان هم بآئین اسلام گرویده و بزیارت خانه کعبه رفته است ولی طولی نکشید که ندرمایر طبق پیش بینیهای قبلی خود متوجه شد انتشار این خبر هیچ، تأثیری در جهان اسلام نخواهد داشت و بعلاوه خودترکها بمسئله «پان تورانیزم» بیشتر اهمیت میدهند تا «پان اسلامیزم» و تنها هدف جوانان ترک اینستکه نواحی ترک زبان ایران را بکشور خود ضمیمه نمایند و این مسئله را که یکی از آرزوهای دیرین آنهاست، بمرحله عمل در آورند.

یکی دیگر از اختلافات ترکیه و آلمان این بود که آلمانها بیشتر با انگلیسها مخالف بودند و برای شکست سیاست دولت بریطانیا میکوشیدند در حالیکه ترکها از روسیه تزاری متنفر بودند و در ایام بحرانی جنگ میخواستند از روسها انتقام بگیرند و نسبت بدولت انگلیس آن اندازهها عناد و خصومت نداشتند .

مقامات وزارت خارجه آلمان از مسئله «پان اسلامیزم» پشتیبانی میکردند و میخواستند بوسیله ترکهای مسلمان مردم ایران و افغانستان و سرانجام هندوستان را علیه انگلیس بشورانند ولی ترکها چنانکه در بالا گفته شد هدف دیگری داشتند و کمال مطلوب آنها این بود که مناطق ترك زبان را استملاك نمایند و برای انجام این منظور هم عجله و شتاب فراوان داشتند .

روز پنجم دسامبر ۱۹۱۵ ندرمایر و برادرش باتفاق چند نفر دیگر اسلامبول را ترك گفتند تا هرچه زودتر خود را بافغانستان برسانند . در این هنگام عدهای از قوای ترك بسرکردگی خلیل بیک عازم ایران بودند تا با نیروی روسیه تزاری که بعضی از نواحی ایران را اشغال کرده بود مصاف دهند .

دولت ترکیه به ندرمایر خاطر نشان ساخت که او و سایر اعضای هیئت اعزامی با خلیل بیک که در آن تاریخ در موصل اقامت داشت تماس بگیرند و بانظر و صوابدید او شروع بکار نمایند ولی ندرمایر بعنوان اینکه میسیون آلمانی باید بموجب دستور صادره هرچه زودتر بافغانستان عزیمت کند و او ناچار است برای اجرای امر فوراً بواسوس و سایر اعضای هیئت ملحق شود با اجرای نظریه دولت عثمانی مخالفت بعمل آورد ولی مقامات صلاحیتدار ترك در پاسخ گفتند که عدهای قبلا از طرف بابعالی بریاست عبیدالله افندی نماینده از میر بافغانستان (عبیدالله

و همراهان را متفقین هنگام عبور از ایران دستگیر و زندانی کردند (عزیمت نموده‌اند و با این ترتیب رفتن آلمانها فوریت نخواهد داشت .

ندرمایر و همراهان او بهر ترتیبی بود با چهار چرخهائی که گاو میش آنها را حرکت میداد بسمت حلب رهسپار و روز سیزدهم وارد آنجا شدند .

وضع هیئت اعزامی آلمان در حلب آنطوری که مأمورین برکنار شده گزارش کرده بودند اسف انگیز بنظر نمیرسید و ندرمایر پس از ورود بآنجا متوجه شد که اعضای هیئت با مقامات ترك دارای مناسبات رضایت بخشی میباشند و احتمال وقوع حوادث ناگواری که تصور میرفت مستبعد و غیر قابل امکان خواهد بود ولی لجاجت و توقعات بیمورد جوانهای احساساتی و تندخوئی که اینک بآلمان احضار شده بودند اثر خود را بخشیده بود و واسموس با این ترتیب دیگر نمیتوانست ریاست هیئت را بعهده بگیرد و اصولاً تصمیم گرفته بود که حساب خود را از هیئت تفکیک کند و برای رفتن با افغانستان راه دور و دراز دیگری را در پیش بگیرد .

برای اجرای این منظور واسموس مصمم شد که از طریق بغداد به بهبهان و از آنجا به تنگستان برود و پس از اینکه با دوستان و آشنایان عشایر جنوب فارس تجدید دیدار کرد عازم افغانستان شود . واسموس گویا در نتیجه خود پسندی و استبداد رأی و یا علل دیگر متوجه نبود که با این ترتیب ملاقات امیر افغانستان دیرتر دست خواهد داد و عامل زمان در این مدت اثر خود را خواهد کرد و بدیهی است این نکته را باید متوجه بود که هنگام جنگ هیچ فرصتی را نباید از دست داد و برای این که حزیف در مقابل يك امر انجام یافته واقع شود مأموریت های محوله باید

طبق برنامه معین و در موعد مقرر انجام پذیرد .

دولتین ترکیه و آلمان هر دو در هنگام جنگ جهانیگیر از این مسئله مهم غافل بودند چنانکه آلمانها در مسئله ایران باین نکته توجه نداشتند که خنثی کردن نقشه انگلیسیها در آن کشور، اول مستلزم جلب محبت مردم ایران نسبت با آلمان میباشد تا ایرانیها از دل و جان با آلمانها همکاری و در راه پیشرفت مقاصد سیاسی انگلیس موانع مهمی ایجاد کنند و بدیهی است اجرای این امر مدتی وقت لازم داشت تا آلمانها به منظور واقعی خود نایل شوند .

بهر حال چون ندرمایر نتوانست واسموس را متقاعد کند ناچار ریاست هیئت را شخصاً بعهده گرفت و قرار شد واسموس با دو نفر دیگر از راه جنوب ایران و از میان ایلات و عشایر فارس عازم افغانستان شوند. این نکته را هم باید متذکر شد که واسموس و ندرمایر بر سر این مسئله از یکدیگر نرنجیدند و بعد ها همواره بنیکی از هم یاد میکردند و عجب این است که مسافرت دور و دراز پر خطر ندرمایر نتیجه آنی نبخشید و نتایج زحمات او بعد از پایان جنگ مشهود گردید در حالیکه عزیمت واسموس بفارس و فعالیت های او در آن منطقه که سرانجام بترك سفر افغانستان منتهی شد نتایج وخیمی برای دولت انگلستان بیار آورد و مأمورین آن دولت را در ایران با مشکلات بیشماری مواجه ساخت .

ندرمایر و سایر اعضای هیئت هنگام اقامت در شهر حلب موجه شدند که ترکها جداً تصمیم گرفته اند ابتکار عملیات خود را در ایران و افغانستان خودشان بدست بگیرند و باطناً راضی نیستند که آلمان یعنی دولت متحد آنها مستقلاً در این نقاط دست بعملیاتی بزنند. حرکت اعضای هیئت از همین نقطه نظر مدتی بتأخیر افتاد و سرانجام ندرمایر و همکاران او بیست و یکم ژانویه ۱۹۱۵ حلب را بعزم بغداد ترك گفتند .

خلیل بیک افسر ارتش ترکیه که قرار بود بسر کردگی یک عده نظامی با این هیئت حرکت کند در آن تاریخ در موصل بود و او نیز از آنجا بیغداد رفت تا با هیئت تماس بگیرد و ندرمایر پس از مذاکره با او متوجه شد که وی نقشه دیگری دارد و مأموریت جدیدی باو محول شده است .

ندرمایر و اعضای هیئت همراه قافله سنگینی که بیغداد میرفت حرکت کردند و کاپیتان کلین آلمانی هم که قبلاً برای انجام عملیات تخریبی باآبادان رفته و با شکست روبرو شده بود با توافق آنها عزیمت نمود .

آلمانها چند نفر هندی هم که کینه انگلیسها را بدل داشتند با عده ای ایرانی و عرب استخدام کرده بودند تا در صورت اقتضا از وجود آنها استفاده کنند .

در بین راه ملوانان و ناخدای کشتی اکباتانا را هم که از خلیج مراجعت میگردند ملاقات نمودند و خلاصه وقتی بیغداد رسیدند یک بار دیگر با مقامات ترك تماس گرفتند تا شاید بتوانند موافقت آنها را جلب نمایند و عده ای سر باز با خود بافغانستان ببرند .



گفتار چهارم

مبارزه های طولانی واسموس با مأمورین انگلیس در نقاط مختلف فارس

از مسائلی مهمی که در ضمن سطور این کتاب بیشتر بچشم میخورد عقاید مختلف مردم مشرق زمین نسبت با روپائیا میباشد .

اهالی ترکیه پیروی از مردم انگلستان آلمانها را بطور کلی مردمی ناراحت و ماجراجو میدانند و معتقدند که پیشرفت سیاست آن دولت مثل توسعه نفوذ روسیه برای حفظ مصالح ترکیه خطرناک خواهد بود .

مردم بغداد و کربلا و نجف گواينکه سکنه دو شهر اخیر الذکر را بیشتر ایرانیها تشکیل میدهند مقدم آلمانها را گرامی و معزز می داشتند و بتصور اینکه آلمان شهرهای عرب نشین را از قید اسارت و استیلای ترك نجات خواهند داد با آنها گرم میگرفتند .

ایرانیها چون سابق با آلمان سرو کار نداشتند و بروحیه مردم آن کشور آشنا نبودند تا اندازه ای نسبت با آلمانها اظهار تمایل میکردند .

وطن پرستان ایران از ظلم و تعدی روسیه تزاری و سکوت دولت انگلیس بستوه آمده و همواره منتظر فرصت بودند که از عمال این دو دولت انتقام بگیرند و از هنگامیکه روس و انگلیس بموجب قرارداد ۱۹۰۷ ایران را

بدو منطقه نفوذ تقسیم کردند بیشتر کینه آن دو دولت را به دل گرفتند و نسبت بآلمان برای این که دشمن آن دو همسایه زورمند بود مهر و محبت میورزیدند .

مردم ایران از ترکها هم نفرت وانزجار داشتند واگرچه ترکها باندازه روسیه تزاری منفور نبودند ولی با اینوصف هرگاه آلمابهاتر کیه همکاری واشترک مساعی نمیکردند شاید در ایران بموفقیتهای بیشتری نائل میگرددند .

ندرمایر از همان جلسه اول ملاقات بارثوف بیک ، بخوبی متوجه شد که تنها هدف ستاد ارتش ترکیه همان الحاق نواحی ترک زبان بخاک عثمانی میباشد و ترکها جز این در ناحیه ایران مطامع دیگری ندارند . رثوف بیک مرد بلند اندام خوش سیمای مستفرنگی بود که بزبان انگلیسی هم آشنائی داشت وانگلیسی را بلند و مقطع صحبت میکرد . اگرچه رثوف بیک به پیشنهادات ندرمایر تن در نداد و تنها کسی بود که عامل اصلی شکست هیئت اعزامی آلمان بافغانستان میباشد با این وصف بعضی از مقامات آلمان که در حال حاضر در قید حیاتند هنوز هم از او به نیکی یاد میکنند و از ذکر خیر او غافل نیستند .

بعضی از مفسرین سیاسی معتقدند که هرگاه یکعده نظامی مسلح ترک باندرمایر بافغانستان رفته بودند مأموریت او به نتیجه میرسید وامیر حبیب الله خان از سیاست عاقلانه ای که پیش گرفته بود منصرف میگرددید . بعضی هم ، اقدامات افغانها را در سنوات بعد از جنگ بین الملل و سومین کارزار خونین افغانستان را معلول تحریکات وتبلیغات ندرمایر میدانند وشکی نیست که هرگاه این زدوخوردها در بحبوحه جنگ جهانی بوقوع

میپوست نتایج وخیمی بیارمیاورد .

رئوف بیک وقتی اصرار و پافشاری ندرمایرا برای رفتن بافغانستان مشاهده کرد کنایه و پرده پوشی را کنار گذاشت و صریحاً گفت که :

دولت ترکیه با اقدامات هیئت در خارج از خاک این کشور موافقت نخواهد کرد و اعضای هیئت باید تحت نظر سلیمان عسکری بیک با انگلیسها در حوالی خلیج مبارزه کنند و ضمناً متذکر شد که هیئت باید کلیه تجهیزات و سازوبرگ و مهمات خود را با اختیار افسر نامبرده بگذارد رئوف بیک از ذکر پاره‌ای از تصمیمات ستاد ارتش ترکیه خودداری کرد ولی صراحتاً گفت خود او قرار است بسر کردگی عده‌ای نظامی برای عملیات جنگی بایران برود.

ندرمایر باظهارات رئوف بیک ترتیب اثر نداد و جداً تصمیم گرفت عازم افغانستان گردد و گویا او ایل فوریه ۱۹۱۵ بود که واسموس و دکتر لندرس و بورنسدورف با قایق از روی رودخانه دجله عازم ایران شدند .

چند نفر ایرانی و هندی هم باتفاق واسموس با مقدار زیادی کتاب و رساله که بالسنه شرقی نوشته شده بود حرکت کردند.

یکی دوز قبل از حرکت واسموس خبر رسید که مقامات انگلیسی یک نفر از کارمندان شرکت وانکهاوس رادرسواحل خلیج بازداشت کرده اند .

انتشار این خبر واسموس و ندرمایرا بهیجان آورد و واسموس

سوگند یاد کرد که از انگلیسها انتقام بگیرد.

لزوماً باید متذکر شد که در ضمن بازرسی اثاثیه کارمندانم برده اسناد و مدارکی بدست آمد که مأموریت او را برای تخریب و قطع سیمهای تلگراف هند و اروپا مسلم و محقق میکرد و انگلیسها با در دست داشتن این مجوز قانونی نامبرده را توقیف کردند و بلاشبهه اگر آلمانها هم در آن تاریخ در ایران قدرت داشتند و یکی از انگلیسها میخواست علیه منافع آنها قیام کند با او همین معامله را میکردند.

بقراریکه میگویند ندرمایر و واسموس همواره این خاطره تلخ را بیاد میآوردند و از این اقدام مامورین انگلیسی تقبیح مینمودند.

مامورین انگلیسی بعد هادره میان اشیاء و اثاثیه واسموس نشریه‌های تحریک آمیزی کشف کردند و بهمین مناسبت حق داشتند او را در خاک يك کشور بیطرف مورد تعقیب قرار دهند.

نویسندگان انگلیسی هم که واسموس و ندرمایر را عناصری دیوانه و ماجراجو نامیده‌اند راه خطا پیموده و گویا متوجه نیستند که مبارزین سیاسی در موقع کشمکش بانواع تشبثات متوسل میشوند تا حریف را بزانو در آورند.

شونمان هم که باو مأموریت جداگانه‌ای داده شده بود یکروز زودتر از واسموس و همراهان قدم بخاک ایران گذاشت و باد کتر پوژن نامی که میگویند اصلاً از اهالی شیلی و از طرفداران جدی آلمان بود بظرف اصفهان رفت تا فعالیت‌های سیاسی خود را در آنجا آغاز کند و برای پیشرفت سیاست دولت آلمان با طرفداران روسیه و انگلیس وارد مبارزه شود.

نویسنده در مقام آن نیست که ضمن این یادداشتها بکلیه عملیات متفقین هنگام جنگ در ایران اشاره کند ولی برای اینکه رشته مطلب بدست بیاید و خواننده عزیز ما از رؤوس مسائل آگاهی داشته باشد ناگزیر بشرح بعضی مطالب مبادرت میشود.

سلطان احمد شاه در موقع جنگ بین الملل بسن بلوغ رسیده بود و تازه میخواست بجریان و رموز و ظایف سلطنت آگاه شود که جنگ جهانگیر در گیر گردید. اوضاع کشور در این هنگام بحرانی و تاریک بود و کابینه‌ها بیشتر از سه ماه بروی کار نیماندا و درباریان و وزراء همه چیک بآتیه خود امیدوار نبودند و هر لحظه بیم آنرا داشتند که استقلال کشور بخطر بیفتد.

مردم مملکت از اوضاع و مسایل بین المللی و قوف و آگاهی نداشتند و هر دسته و هر طبقه از یک سیاست بخصوص پیروی میکردند. مردم مملکت در تنهاموضوعی که باهم متفق العقیده و همفکر بودند مقابله و مقاومت با روسیه تزاری بود که هر روز بعناوین کوناگون تفضیقاتی برای ملت ایران فراهم میساخت.

پس از اینکه دولت عثمانی بجر که متحدین پیوسته با متفقین وارد جنگ شد احساسات عمومی بهیجان آمد و مردم نسبت بآتیه خود بیمناک شدند.

دولتهای متخاصم، بیطرفی ایران را نقض کردند و روسها نواحی شمالی را بحیطة تصرف در آوردند. ارتش عثمانی هم بسر کردگی خلیل بیك پایگاههای نظامی واقع در ناحیه غربی دریاچه ارومیه (رضائیه) را اشغال و در مقابل روسها صف آرائی کردند. مردم ایران از ترکها هم متنفر

بودند ولی البته از روسها که در این اواخر مرتباً ایران را مورد تعرض قرار میدادند بیشتر نفرت و انزجار داشتند و همینکه عسگرهای ترك سالدهای روس را در جنوب تبریز شکست دادند شور و غوغای عظیمی همه جابریا گردید و مسلمانان متعصب ایرانی بفکر جهاد افتادند تا به كمك همکیشان خود از روسهای کافر و زندقه انتقام بگیرند

این اولین باری بود که روسها در خاک ایران با چنین شکست بزرگی روبرو میشدند و رسوائی ننگینی به بار میآوردند. این پیش آمد باعث وجد و سرور عمومی شد و قاطبۀ مردم را چنان تحت تاثیر قرارداد که انتظار میرفت ایران در فاصله کوتاهی بترکیه تاسی کند و در صف متحدین درآید دولتهای متفق که از این مسئله اندیشناک بودند بدولت روسیه پیشنهاد کردند خاک ایران را تخلیه کند تا دولت عثمانی نیز بیطرفی ایران را رعایت نماید و ارتش خود را از آن کشور فرابخواند.

روسیه تزاری باین پیشنهاد عاقلانه که با موازین و مقررات بین المللی نیز منطبق بود روی موافق نشان نداد و زمامداران روسیه تصمیم گرفتند بجبران این اهانت نه فقط با ترکها مجدداً مصاف بدهند بلکه شهر تبریز را نیز متصرف شوند.

اگر فرماندهی ترکیه در ایران از اقدامات ناروای سربازان عثمانی جلوگیری بعمل آورده بود ایران مسلماً بمتحدین می پیوست و مشکلات بزرگی برای متفقین پیش میامد ولی سربازان ترك که از باده پیروزی سرمست گردیده بودند بهمان سیره معمولی سابق دست بعملیاتی زدند که با جنایات و فجایع روسهای تزاری هم قابل قیاس نبود.

حالا برگردیم به واسموس و سرگذشت قهرمان خود که غرض اصلی

از تألیف این کتاب شرح عملیات او میباشد.

واسموس و همراهان در چهل میلی پائین دست کوت العماره از قایق پیاده شدند و از ساحل دجله بسمت نواحی جنوبی لرستان عزیمت نمودند و از آنجا روانه دزفول شدند.

دزفول بواسطهٔ پل بزرگی که بدست معماران رومی ساخته شده شهرت جهانی دارد.

شوشتر و دزفول از بلاد معتبر خوزستان میباشند که در آن تاریخ عربستان نامیده میشد.

در بازارهای شوشتر و دزفول بازرگانان و پیشه‌وران پشتکوه و پیشکوه هم که برای معامله به آن جا میر و ندیده میشو ند اما بیشتر سکنه عربستان را قبایل مختلف عرب تشکیل میدهند .

اعراب ایرانی مقیم خوزستان پس از انتشار خبر صدور حکم جهاد از طرف خلیفه عثمانی از آن طبقه مردمی بودند که احساساتشان بهیجان در آمد و تصمیم گرفتند علیه دولت انگلستان قیام نمایند.

روحیهٔ طایفهٔ بختیاری با عربهای خوزستان متفاوت بود و از سالها پیش به اینطرف خوانین این طایفه و قبایل مختلف پشتکوه با مأمورین انگلیسی رابطه و مناسبات دوستانه داشتند.

چون لوله‌های نفت مسجد سلیمان در بعضی نقاط از میان املاک خوانین بختیاری میگذشت خوانین حفظ و حراست آنرا بعهده گرفتند و شرکت نفت نیز متقابلاً متعهد شد سالیانه مبلغی بعنوان حق الزحمه بآنها بپردازد. بختیارها با وصول این در آمد دارای موقعیتی بی نظیر شدند و بهمین مناسبت سایر ایلات و عشایر بآنها رشک و حسد

میورزیدند.

چندتن از خوانین بختیاری با وجود چنین موقعیتی باز هم تحت تأثیر تبلیغات واسموس قرار گرفتند و با اینکه اطمینان داشتند مخالفت آنها با انگلیس و عمال شرکت نفت منافع خود آنها را بخطر خواهد انداخت و پرداخت حق الزحمه آنها دچار اشکال خواهد شد، بتصویر اینکه اقدامات واسموس سرانجام بمنفعت ایران خواهد بود با دولت انگلیس به مخالفت برخاستند و برای مأمورین آن دولت اشکالاتی ایجاد نمودند.

اینجاست که باید بهوش و دهای واسموس آفرین گفت و نبوغ و تسلط او را مورد تقدیر قرارداد.

هنوز چند روزی از توقف واسموس در دزفول نگذشته بود که مناسبات خوانین بختیاری و مأمورین انگلیسی اندکی رو بوخامت گرائید. چند روز بعد واسموس و همراهان بطور ناشناس عازم شوستر شدند و چون عده ای از معاریف محل از چگونگی امر اطلاع یافتند بخانه ای که در آنجا سکونت داشت هجوم کردند تا او را دستگیر و به مقامات انگلیسی تسلیم نمایند اما او این موضوع را پیش بینی کرده بود و قبلا از آنجا جان سلامت بدربرد.

هنگامیکه واسموس متجاوز از سی فرسخ از شوستر دور شده بود انگلیسها اطلاع حاصل کردند که او و همراهان بطرف بهبهان رفته اند. در شهر بهبهان حادثه ای برای «واسموس» اتفاق افتاد که او را متوجه خطر ساخت و بعدها مراقبت می کرد بی مطالعه فریب کسانی را که لاف دوستی می زنند نخورد.

یکی از خوانین بهبهان که از رقابت شدید انگلیس و آلمان

بخوبی استحضار داشت در نتیجه شم سیاسی و حس تیزبینی خود چنین پیش بینی کرد که سرانجام آلمان ها در این جنگ شکست خواهند خورد و پیروزی نهائی با دولت انگلیس خواهد بود.

نامبرده بمنظور تامین آتیه و دریافت حق الزحمه و انعام گرانبھائی ب فکر دستگیری و اسموس و تسلیم او بمقامات انگلیسی افتاد.

برای اجرای این منظور بیدرنك با و اسموس ملاقات کرد و فوق العاده با او گرم گرفت .

و اسموس و همراهان غافل از اینکه او چه نقشه خطرناکی برای آنها کشیده است راه خانه ویرا در پیش گرفتند تا همانجا را مرکز عملیات خود قرار دهند اما هنگامی که بکریاس در رسیدند چندتن مسلح بدستور «خان» آنها را احاطه کردند و تنها کسی که از این معرکه گریخت بوردسورف بود که در نهایت یاس و ناامیدی عازم مراجعت بغداد شد. ایرانیها و هندیها هم چون کسی اهمیتی برای آنها قائل نبود هر يك بگوشه ای متواری گردیدند.

و اسموس و لندرس بدام افتادند و در همان خانه خان زندانی شدند و کلیه باروبنه و اسباب و اثاثیه آنها بدست خان افتاد و طرفداران دولت انگلیس با خود گفتند که:

باید دستگیری و اسموس بفعالیتها و تحریکات او خاتمه داده

خواهد شد.

خان خبر این پیروزی را با اطلاع مقامات انگلیسی مقیم بوشهر رسانید و هنگامی که تصمیم گرفتند و اسموس و لندرس را تحت الحفظ از بهبهان حرکت دهند معلوم نیست و اسموس به چه نیرنگی از معرکه

گریخت و کجا سرزیر آب کرد.

بهر حال لندرس راتنها بوشهر و از آنجا بهندوستان فرستادند و فرار و اسموس آنهم بآن طرز اعجاب آور همه را بحیرت و شگفتی انداخت .

(نویسنده در اینجا راه خطا پیموده و گویا عمداً مغلطه گوئی کرده است تا نام کسانی که با مقامات انگلیسی بوشهر در تماس بوده‌اند منتشر نشود.

پس از اینکه و اسموس وارد بهبهان شد «شیخ محمد علی مجتهد» از او ملاقات و او را به مهمانی دعوت نمود.

و اسموس تصمیم داشت از راه بندر ریک به شبانکاره و برازجان برود و بوسایلی اوراق تبلیغیه خود را در حدود هندوستان منتشر سازد و نظر به اطمینانی که از مساعدت ایلات و عشایر جنوب ایران پیدا کرده بود تصور نمینمود که در میان ایرانیان یک نفر هم با افکار و اعمال او مخالف باشد.

هر چند شیخ محمد علی مجتهد او را نصیحت کرده بود که از راه بندر ریک و از میان طایفه حیات داودی که انگلیسها آنها را «دوستان ساحلی» نامیده‌اند نرود و اسموس نپذیرفته بود.

در این ضمن یکی از بازرگانان بهبهان که تازه طرف رجوع تجار انگلیسی واقع شده بود خبر عزیمت و اسموس را بسر پرسى کاکس ژنرال فنسول انگلیس در بوشهر نوشت و او هم مستر چیک کنسولیاری خود را به بندر ریک فرستاد و همینکه و اسموس و همراهان وارد بندر ریک شدند حیدرخان حیات داودی ضابط بندر ریک با اشاره انگلیسها او را محاصره کرد.

اولین علت شهرت واسموس همان فرار متهورانه او از میانیک
 عده صدنفری تفنگچی حیدرخان حیات داودی بود که خود را از میان
 آنها نجات داد و به برازجان رفت رجوع کنید بصفحات ۳۲ و ۳۳ کتاب
 فارس و جنگ بین الملل تالیف آقای رکن زاده آدمیت. مترجم)
 واسموس از بندر ریک به برازجان رفت و نوئل از طرف
 سرپرسی کاکس مأمور دستگیری او شد.

نوئل به بعضی از زبانهای شرقی آشنا بود و ایلات و طوایف
 سرحد شمال غربی هندوستان خاطرات شیرینی از دوران خدمت او در
 آن منطقه پیدا کرده و هنوز هم شرح عملیات خارق العاده وی و رد زبان
 مردم آن سرزمین میباشد. قبایل سرحد شمال غربی هندوستان بالاتفاق
 معتقدند که احدی در جان سختی و خون سردی و تحمل شداید جز نوئل
 پبای آنها نمیرسد و بدیهی است برای دستگیری حریف زبردست و
 بی باکی مثل واسموس مردی متهور چون کاپیتن نوئل لازم بود تا با
 حيله و تدبیر و یا بهر طریقی که ممکن باشد او را دستگیر و مردم ایران
 و هند و افغانستان را از شر تحریکات وی آسوده کند.

نوئل با اسب از بوشهر، یکه و تنها عازم برازجان شد تا هر چه
 زودتر مأموریت خود را انجام دهد.

نامبرده بهر آبادی و دهکده ای که میرسید مردم را با ملایمت و
 شیرین زبانی از عملیات تخریب آمیز و مأموریت های خطرناک واسموس
 آگاه میساخت و ضمناً بامنطق و برهان عواقب وخیم تبعیت افراد ایرانی
 را از گفته های او توضیح میداد و طولی نکشید عناصر زودباور و ساده -
 لوحی که تحت تأثیر اظهارات واسموس واقع شده بودند از کرده
 پشیمان گردیدند و با واقع بینی به کاپیتن نوئل گرویدند.

واسموس نیز متقابلاً بارژوسای ایلات و عشایر تنگستان تماس میگرفت و آنها را از مداخلات بیرویه انگلیسها بر حذر میساخت و ضمن تحبیب و استمالت اظهار امیدواری مینمود که مردم غیرتمند و رشید فارس بسخنان کسی که فرسنگها راه پیموده و دست دوستی بطرف آنها دراز کرده ترتیب اثر بدهند و برای رفع تعدیات و مداخلات بیرویه انگلیسها با او همکاری کنند .

واسموس مدعی بود که از طرف قیصر آلمان انواع و اقسام هدایا برای ایلات غیور تنگستان همراه داشته که انگلیسها توقیف کرده‌اند و مردم زود باور جنوب هم این اظهارات دروغ را باور و از ضبط ارمغانهای نفیس و ممتاز امپراطور آلمان اظهار دلتنگی میکردند. واسموس هر کجا که میرفت نوئل مثل سایه او را تعقیب مینمود تا بالاخره محل اختفای او را پیدا کرد و چند تن از دوستان خود را به سراغ او فرستاد و هنگ-امیکه خبر دستگیری واسموس را برای نوئل آوردند بیدرنگک برای ملاقات او حرکت کرد و چون بمحل دستگیری واسموس رسید بی اختیار از جریان قضیه بحیرت افتاد . واسموس با - کمال بی اعتنائی و بانهایت خونسردی در قهوه‌خانه محل در میان جمعی از دهقانان نشسته و با آنها گرم گرفته بود . نوئل به کدخدای آن قریه دستور میدهد واسموس را تحت الحفظ به بوشهر بفرستد ولی باز معلوم نیست واسموس چه حقه‌ای بکار بسته و از چنگک، مأمورین کدخدا میگریزد . چنانکه میگویند در میان راه شبانگاه در محلی توقف میکنند و واسموس بعنوان اینکه اسب او مریض است بدفعات متعدد به اصطبل مجاور میرود و مراجعت مینماید و او آخر شب که مأمورین مست خواب میشوند

بخيال اینکه و اسموس مثل دفعات سابق مراجعت خواهد کرد مراقبت لازم بعمل نمیاورند و و اسموس هم فرصت را مغتنم شمرده و متواری میشود .

پس از این قضیه و اسموس از طریق کازرون مستقیماً به شیراز میرود و در کازرون سلطان علمی را که تا پایان کار با او بود استخدام میکند . در این گیرودار عشایر تنگستان بکمک و اسموس می‌شتابند و سرپرسی کاکس برای اینکه خطری متوجه نوئل نشود او را به بوشهر احضار میکند .

مأمورین انگلیسی در ایران دقیقاً از عمال آلمانها مراقبت بعمل میآوردند و پس از بازداشت یکی از اعضای تجارتخانه وانکهاوس که اسناد مهمی هم از او بدست آمد نوبت بدستگیری «هر لیسترمن» ژنرال کنسول آلمان مقیم خلیج فارس رسید و صرف نظر از اینکه دستگیری و توقیف یکی از مأمورین کور دیپلماتیک که مصونیت سیاسی دارد برخلاف قواعد و رسوم معمولی بین‌المللی میباشد پس از تفتیش اسباب و اثاثیه او اسناد و مدارکی بدست آمد که توقیف او را از هر جهت موجه میساخت .

انگلیسها ضمن تفتیش اسناد و مدارک لیسترمن از مأموریتهای سری و محرمانه و اسموس و ندرمایر استحضار حاصل کردند و علاوه معلوم شد به آقای ژنرال کنسول هم مأموریتهای خطرناکی داده شده که یکی از آنها تخریب خطوط تلگرافی هند و اروپا میباشد .

مقامات انگلیسی ظاهراً راجع به و اسموس زیاده از اندازه

غلو و مبالغه می‌کنند و گویانکه فعالیت‌های نامبرده با هیچ مامور خارجی دیگری جز سوان و لارنس قابل مقایسه نمیباشد ولی کلیه مشکلاتی را هم که انگلیسها با آن روبرو میشدند نباید بحساب و اسموس گذاشت.

از روی نقشه‌ای که وزارت جنگ انگلیس کشیده و اسموس سرتاسر منطقه‌ای را که بوسعت خاک فرانسه است میدان عملیات خود قرار داده بوده و در این ناحیه وسیع اعمال نفوذ میکرده است در حالیکه بعقیده اینجانب حوزه عملیات او این اندازه‌ها وسعت نداشته و تنها رمز موفقیت و اسموس اینستکه او باصطلاح چم ایلات و عشایر جنوب ایران را بدست آورده بود و هر موقع که اقتضا داشت با تحریکات گوناگون فتنه و آشوب بزرگی بر پا میکرد.

پس از جنگ وقتی برای اولین بار نقشه ترسیمی انگلیسها بنظر او رسید بی اختیار بخنده در افتاد که چرا فعالیت‌های او تا باین اندازه حریف را بوحشت انداخته بوده است.

بهر حال برگردیم بر سر و اسموس و دنباله عملیات او.

نامبرده چنانکه گفتیم از چنگ مامورین کاپیتان نوئل گریخت و از بیراهه خود را بکازرون رسانید و از آنجا نیز عازم خاک قشقائی شد.

البته و اسموس قبلادر پیرامون اوضاع و احوال قشقائیها تحقیقات کافی به عمل آورده بود و میدانست رئیس ایل صولت‌الدوله میباشد که پدران او پشت اندر پشت ایلخانی بوده‌اند و ضمناً میان ایلخانی و مقامات انگلیسی هم فعلاً شکر آب است.

صولت الدوله دو برادر داشت که یکی از آنها سردار احتشام و دیگری علیخان بود و قبل از جنگ یعنی آن اوایل که صولت الدوله بتازگی مستقلاً زمام امور ایل را در دست می‌گیرد معلوم نیست بر سر چه پیش آمدی بامورین انگلیسی مقیم فارس اختلاف حاصل می‌کند و روند خیر اندیش هم آتش اختلاف را دامن می‌زنند تا کار بجائی میرسد که انگلیس‌ها رسماً با قوام‌الملک و والی فارس که یکی از شاهزادگان قاجاریه بود تماس می‌گیرند و تقاضا می‌کنند که صولت را از ریاست ایل برکنار و دیگری را باین سمت انتخاب نمایند.

استاندار فارس هم ریاست ایل را بسردار احتشام واگذار می‌کند ولی صولت که وضع را چنین می‌بیند در مقام عذر خواهی برمی‌آید و مجدداً با جلب موافقت سردار احتشام بر ریاست ایل منصوب می‌شود.

صولت الدوله قشقائی از همین تاریخ کینه انگلیسها را به دل می‌گیرد و واسموس هم که از این موضوع اطلاع حاصل می‌کند همین مسئله را دستاویز و مورد استفاده خود قرار می‌دهد.

واسموس در میان افراد ایل باهرکس که روبرو میشد از اهمیت مقام صولت الدوله سخن بمیان می‌آورد و ضمناً خاطر نشان می‌کرد که امپراطور آلمان برای ایلخانی قشقائی احترام خاصی قائل است و نسبت باو همه نوع عنایت و محبت خواهد کرد.

خط‌سیر واسموس از بوشهر با نظر از میان جاده‌های خطرناکی بود که پرتگاههای زیادی دارد و از دالکی بتنگستان جاده از میان کتل‌های پرپیچ و خمی عبور می‌کند که حتی در ایام حاضر هم که راه را

اتومبیل رو کرده‌اند و وسایل تسهیل مسافرت فراهم گردیده طی راه‌های نامبرده خالی از خطر نخواهد بود.

در سرابالائی‌هائی که این روزها اتومبیل بجوش می‌آید و ناچار توقف میکند سابق براین اسب و قاطر از خستگی بهلاکت میرسیدند.

راه بوشهر را تا، کسی نرفته و ندیده باشد اظهارات مسافری را که جان آنها بلب می‌آید باور نخواهد کرد.

لارد کرزن سیاستمدار معروف انگلیس مینویسد :

عدم ترمیم راه‌های بوشهر و یا تغییر جاده بوشهر و شیراز حاکی از کمال بی‌علاقگی و خون‌سردی مردم ایران می‌باشد.

پس از طی خاکریزهای پست و بلند جاده‌ایکه بکتل ملویا کتل ملعون منتهی میشود مسافر به دره «خشت» میرسد که قریه محقر «کنار تخته» در آنجا واقع شده است .

از کنار تخته ضمن عبور از گردنه‌های خطرناکی که مسافر هر لحظه مرك را بچشم خود می‌بیند بکمارج و از آنجا با هزار لاجول بتنك ترکان و سپس بکازرون می‌روند.^۱

(۱) «مرحوم فرصت‌الدوله شاعر معروف فارس مشکلات راه کتل‌ملورا

که بین دالکی و کنار تخته و بدترین کتل‌هاست چنین وصف کرده‌است:

چون که بدرود کمارج کردم	کتلی طی بمدارج کردم
گه بی‌الا شدم و گه بنشیب	که بره راجل و گه پابریب
گاه تا چرخ برین میرفتم	گاه در قمر زمین می‌رفتم
غول بگریزد از آنجا از هول	دیو از بیم بخواند لاجول
آنچنان تنك بود راه عبور	که نباشد ره جنبش بر مور
بسرانگشت و بزانو و شکتم	گاه میرفتم و گاهی بقدم
الغرض رسم از این سخت کذل	جان بدربردم از چنك اجل
دالکی آخر این مرحله بود	که از این مرحله ما را گله بود

مترجم

ناصر دیوان کلانتر کازرون مثل زایر خضرخان طبیعتی جنگجو داشت و واسموس ضمن تجدید عهد با او متذکر شد انقلاب و تحولی شگرف در شرف وقوع است و او باید خود را برای مقابله با حوادث ناگواری که قریبا اتفاق میافتد آماده و مهیا نماید و اسموس در تحریک ایلات و عشایر ید طولائی داشت و خلاصه بایک مشت راست و دروغ و رطب و یابسی که بهم بافت ناصر دیوان را تحت تأثیر قرارداد و پس از اینکه اطمینان حاصل کرد گفته‌های او موثر واقع گردیده عازم شیراز شد.

کتل‌های معروف به «کتل دختر» و «کتل پیرزن» واقع در راه کازرون بشیر از در نوع خود بی نظیر است و مسافرین که از اینراه عبور میکنند در واقع ریاضت میکشند درخت بلوط و عرعر و بعضی اشجار محلی دیگر در این ناحیه رشد و نمو میکند و هوای بعضی نقاط در کتلهای نامبرده حتی در فصل تابستان هم توی سایه انسان را بلرزه درمیآورد مسافرینی که از کازرون بشیراز میروند پس از طی کتلهای خطرناک پیش گفته بطرف دشت ارژن سراز پرواز آنجا عازم شیراز میشوند. شیراز جنت طراز شهر دلپذیر مصفائی است که حافظ در باره آن میگوید:

خوشا شیراز و وضع بیمالش

خداوندا نگهدار از زوالش

حافظ شاعر معروف ایران نسبت بشیراز فوق‌العاده علاقمند بوده و زادگاه خود را بسایر شهرستانها ترجیح میداده و از اصفهان

هم که یکی از شهرهای آباد و معمور زمان بوده بالاتر میدانسته زیرا گفته‌است:

اگرچه زنده رود آب حیاست - ولی شیراز ما از اصفهان به
 ایرانیانی که شیراز را دیده‌اند همگی از شیراز تمجید و تعریف میکنند
 و مدح و توصیف آنها هم بیجهت نیست زیرا شیراز و مناظر باصفای
 آن هر آدم باذوق و اهل دلی را مسحور و مجذوب میکند.
 شیراز سابقاً چندین بار خراب و ویران و سپس آباد گردیده
 ولی آثار باستانی آن با مراقبت و دلسوزی تعمیر و مرمت نشده است.
 مردم ایران در ادوار گذشته نسبت بابنیه تاریخی و عمارات
 قدیمی توجهی مبذول نمیکردند و از همین نظر بسیاری از آثار باستانی
 ایران که از گذشته با عظمت و ادوار مجد و شکوه این کشور حکایت
 میکرد از بین رفته است.

خارجیها هم در این خرابیها کم و بیش دست داشته‌اند چنانکه
 یکی از مهندسين آلمانی که چند سال پیش در شهرداری اصفهان خدمت
 می کرد طرحی تنظیم و به شهرداری تقدیم نمود. مهندس نامبرده تصمیم داشت
 خیابانهای اطراف میدان شاه اصفهان را توسعه دهد و در صورت اجرای
 نقشه تقدیمی او يك قسمت از عمارت عالی قاپو از میان می رفت اعضای
 انجمن شهر هم بخیال اینکه گفته و کرده اروپائیها غیر قابل تردید و
 وحی منزل است طرح مزبور را به تصویب رسانیده بودند و هرگاد
 یکی از مقامات صلاحیت دار شهر بموقع از اجرای این نقشه جلوگیری
 نکرده بود مسلماً عمارت عالی قاپو هم بسرنوشت سایر ابنیه تاریخی
 اصفهان که در زمان قاجاریه از بین رفته است دچار می گردید .

واسموس وارد شیراز که شد یکر است به اداره ژاندارمری رفت اداره ژاندارمری را در آن تاریخ افسران سوئدی اداره می کردند که بیشتر به آلمانها متمایل بودند. افسران ارشد سوئدی از حدود مقررات تجاوز نمی کردند و جانب بیطرفی را رعایت می نمودند ولی در این تاریخ اکثر آنها استعفا داده و بسوئد مراجعت کرده بودند، سوئدیهای درجات پائین تر که بجای آنها منصوب شدند بسوظایف خود آشنا نبودند و اغلب جانب آلمانها را می گرفتند . واسموس اواسط مارچ وارد شیراز شد و مقامات ژاندارمری فارس مقدم او را گرامی داشتند و از نامبرده تجلیل بسیار کردند ، سایر طبقات مردم هم وقتی دیدند که واسموس با والی ایالت و رؤسای ایلات رفت و آمد میکند با او طرح دوستی ریختند و آشنائی با او را مغتنم شمردند .

واسموس دریکی از باغات مجلل و باشکوه شمال شهر سکنی گرفت و روز دوم ورود، والی از او دعوت کرد که بعمارت استانداری بملاقات وی برود و کالسکه شخصی خود را نیز برای او فرستاد تا احترام مقام او در انظار از هر جهت منظور شده باشد . واسموس ضمن ملاقات والی نسبت به اقدامات مأمورین انگلیسی که در خاک کشور بیطرف به اموال و اثاثیه و نوشتجات او دستبرد زده اند اعتراض کرد و ظاهراً به اشاره والی شرحی رسماً نوشت و تقاضا نمود نسبت به استرداد اثاثیه او اقدامات مقتضی بعمل بیاید .

«مرحوم حاج مخبر السلطنه هدایت» که در آن تاریخ والی فارس بوده تلگرافاتی را که بین او و دولت وقت راجع به واسموس مبادله گردیده است در کتاب «خاطرات و خطرات» درج کرده است

که چون مطالعه تلگرافات متبادله بروشن شدن قضایای فارس کمک میکند مترجم بنقل تلگرافات مزبور بادرت می‌نماید»

تلگراف وزیر امور خارجه

مورخه غره جمادی‌الاول ۱۳۳۳

«این دوسه روزه یادداشت و سواد بعضی تلگرافاتی که مأمورین انگلیسی سفارت خود کرده‌اند از سفارت انگلیس بسوزارت خارجه رسیده است که اطلاع جنابعالی از نکات عمده آن واجب است .

۱- وزیر مختار در یادداشت رسمی خود می‌نویسد میان اسباب و اساموس جعبه‌ای مشتمل بر هزار ورقه تهیج آمیر بالسنه سیخی وارد و سنجابی و هندی و انگلیسی بوده است که اهالی مختلفه هندوستان رابشوراند و ضمناً تصریح کرده‌اند شخصی که چنین مأموریتی داشته‌است در خاک يك مملکت بیطرف مثل يك سرباز مسلح دشمن شمرده میشود .

۲- در رقعہ دوستانه به آقای معین‌الوزاره (آقای حسین - علاء) وزیر مختار نوشته است که و اساموس ابتدا به اداره ژاندارمری رفته و بعد بخانه‌ای در خارج شهر که سابق سکنی داشته نقل مکان کرده دو ساعت بعد از ورود او در کالسکه‌ای که مخصوصاً برای او فرستاده‌اند سوار و بدیدن حاکم رفت تلگرافاتی از شیراز رسیده است که خبر میدهد کاپیتان ارتانگرین علناً در عرض راه وطنخواهان ایرانی را برضد انگلیس دعوت و به ناصر دیوان و امین مالیه اظهار داشته است که در این مقصود شرکت جویندو تحقیق نموده است چند عده تفنگچی می - توانند برای جنگ با انگلیس تهیه نمایند و علناً گفته است ماژراکونور قنسول انگلیس استاز (مستشار بلجیگی پیشکار مالیه فارس) را وادار

نموده است که به ژاندارمری پول ندهد . این رفتار ناچار میکند که برای احضار سوئدیها از فارس تقاضائی بشود . تلگراف دیگر خبر می‌دهد که نقشه و اسموس این بوده است که بقنسولگری حمله نموده قنسول را دستگیر نماید .

ماژراکونور (ژنرال قنسول انگلیس در شیراز) باندازه‌ای مخاطره را حتمی میداند که اجازه خواسته است تمام نوشتجات رمز و محرمانه خود را آتش بزنند و می‌گوید هیچ اشتباهی در رفتار سوئدیها نیست و محقق است که با واسموس همراه و مساعد هستند و نیز والی فارس هم با آلمانها متحد میباشد لهذا اعتباراطمینانات دولت ایران محل تردید و هرگاه امر قطعی در این مقدمات صادر نشود ایران مجبور خواهد شد که با روس و انگلیس داخل جنگ شود .

تلگرافات دیگر است که مدلل میدارد که در ورود مقادری اسلحه و مهمات که در ژانویه گذشته به بوشهر و محمره رسیده آلمانها شرکت و دخالت داشته‌اند و این اسلحه ظاهراً برای ایران وارد شده قسمتی را برای سوئدیها بشیراز حمل کرده و قسمت دیگر هنوز در محمره است سوئدیها شمارا فریب داده اسباب خرابی ایران خواهند شد مگر خودتان بخواهید ما را باز یچه قرار داده اسباب خرابی ایران را تهیه کنید .

۳- تلگراف دوازدهم مارس قنسول شیراز است که خبر میدهد واسموس وارد کازرون شده مشغول تحریک مردم است . اگر از طرف دولت اقدام نشود اقدامات محلی من بیفایده است بایستی حکم به ایالت فارس بشود که از هیجان جلوگیری کنند و نیز به تلگرافخانه‌ها قدغن شود تلگرافات جعلی را قبول نمایند . تلگراف دیگر قنسول

حاکی است که اهالی کازرون تحت ریاست شیخ همدانی مسای ژاندارمری بخانه مجتهدین رفته و کاغذهایی در اعلان جهاد ارائه داده میرزا حسن برادر جبل‌المتین هم از بوشهر به کازرون آمده مجالس مخفی میکند. علمای برازجان تلگرافهای مفصلی به کازرون نموده‌اند که به آنها ملحق شوند. خوب است دولت ایران حکم کند که تلگراف خانه اینگونه تلگرافات را قبول ننماید و به والی و علما دستور داده شود از این حرکت جلوگیری نمایند.

۴- در ضمن تلگرافی از بصره خبر می‌دهند و اسموس علما و اهالی بهبهان را بجهاد دعوت می‌کرده و این مسئله که از روی کاغذ آلمانها بدست آورده‌ایم معلوم شده است این است خلاصه اظهار و اطلاعات که توسط سفارت انگلیس رسیده است. اولاً نسبتهایی که به صاحب‌منصب سوئدی می‌دهند در اینجا با کفیل اداره ژاندارمری مذاکره شد او اظهار بی‌اطلاعی و تقریباً اظهار میکند لازم است جنابعالی تحقیقات لازم نموده صحت و سقم این نسبتها را معلوم و در صورت صحت جداً جلوگیری فرمایند. ثانیاً آن قسمتی که راجع بخود و اسموس اظهار می‌دارند آیا صحیح است یا خیر؟

منتظر اطلاعات حضرت‌مستطاب عالی هستم و در هر صورت باید ساعی بود که مبادا در شیراز تحریکاتی که منجر به اغتشاش و هیجان اهالی برضد بیطرفی شود بظهور برسد و با هر قوه و قدرتی که دارید از اغتشاش جلوگیری فرمائید بطوریکه این سوء تفاهم از قنصل انگلیس خارج و نیز طوری بشود که سوء ظن آنها را از صاحب‌منصب سوئدی

برطرف شود . معاون الدوله

(معاون الدوله میرزا ابراهیم خان غفاری کاشی برادر وزیر همایون
و پسر فرخ خان امین الدوله است)

مورخه پنجم جمادی الاول ۱۳۳۳

پاسخ تلگراف بالا نمره ۳۱۶

اینکه در اشیاء و اسموس نوشتجات بشش زبان اردو و غیره
یافته اند بنده اطلاعی ندارم . اما آنچه در خصوص ورود و اسموس
نوشته اند پس از اینکه و اسموس وارد بر ازجان شد و یکنفر کاپیتان انگلیسی
متعاقب او از بندر ریک به بر ازجان آمده بود ژاندارمها و اسموس را
در تحت حفظ خودشان بر حسب تکلیف بشیراز آوردند .

طبیعتاً ورود او به ژاندارمری شد . نظر بحفظ نزاکت یکنفر
صاحب منصب نظمی را فرستادم به احوال پرسی ، با درشکه کرایه رفته
بود . و اسموس درخواست ملاقات کرده بود منم وقت دادم باهمان
درشکه کرایه نزد من آمد و شرح مسافرت خود را گفت و گمان میکرد
که می توانم اشیاء او را از انگلیسها بخواهم گفتم این مذاکره باید در
تهران بشود و رفت . پریروز هم آمد که نتیجه را بفهمد گفتم هنوز
اطلاعی ندارم ضمناً اطلاع داد که يك مقدار از اسباب او رسیده .
روز ورود خواسته بود دو روز در منزل ژاندارمها بماند مخصوصاً به
او گفته بودند با سوء ظنی که انگلیسها از خیالات شما دارند نمیتوانیم
قبول کنیم و همانشب به منزلی که پارسال در موقع آمدن بشیراز آنجا
منزل کرده بود رفت .

درباب مذاکرات کاپیتان آرتن‌گرن از پراوتیس سئوال کردم چیزی نمی‌دانست ناصر دیوان قطعاً وسایرین یقیناً اقدامی برضد دولت انگلیس نخواهند کرد. (با وقوع حوادث بعد کذب اظهارات والی و پیش‌بینی‌های او ثابت و محقق گردید)

تلگرافچی انگلیسها که بکنفر ارمنی است و مکردیچ نام دارد در کازرون از شیطانهاست (مکردیچ مذکور بعد در زمانی که مرحوم یاور علیقلی‌خان پسیان حکومت فارس را در دست گرفت به امر آن مرحوم در شیراز تیرباران شده مترجم) و من ابداً بر اپورت‌های او اطمینان ندارم معهداً تحقیق میکنم. امروز هم به پراوتیس تأکید کردم قدغن کند به ژاندارها از این اظهارات نکنند و خودم هم به ناصر دیوان و خوانین دشتی و دشتستان قبل از زیارت تلگراف اخبار کردم که در اسکات مردم سعی کنند.

چون قنصل انگلیس امروز صبح نزد من آمده و همین اظهارات را کرد او را مطمئن کردم که این مطالب صحت ندارد بر عکس میان مردم شهر این زمزمه است که واسموس خوبست بشهر بیاید و در شهر منزل کند مبادا او را هم مثل قنصل آلمان در بوشهر بی‌خبر ببرند. ملاحظه بفرمائید افکار چقدر مشوش است.

در هر حال خاطر اولیای دولت آسوده باشد در فارس از اینگونه اقدامات که احتمال داده‌اند نخواهد شد. اما در اینکه تمام مردم اعلی درجه افسردگی را از قضیه بوشهر و بندر ریک دارند هیچ شبهه‌ای نداشته باشید. اگر افکار این مردم محل ملاحظه است شرط عقل اصلاح این افکار است در ضمن این مذاکرات امروز به قنصل انگلیس گفتم

که ابدأً احتمال حدوث حادثه و رفتاری نمی‌دهم در بوشهر هم صلاح نیست قشون پیاده نمایند زیرا ممکن است پیاده کردن قشون تازه به اندازه‌ای اسباب تحریک شود که اختیار از دست اولیای امور بیرون برود مسئله سوزاندن اوراق قنسولگری را نمی‌فهمم لابد در قنسولگری چیزی که موهم اخلال بیطرفی یا عدم روابط دوستی با ایران باشد نخواهد بود .

اما در باب اتحاد من با آن خیالات مکرر در تبریز و شیراز به حضرات « انگلیسها » گفته‌ام که من ایرانی و طرفدار مصالح ایران هستم . آلمان و انگلیس و روس را نمیشناسم و اگر روزی بنا شود مجبور شوم بر خلاف ملیت خود رفتار کنم کناره خواهم جست . در اینصورت چطور ممکن است من بدون تعلیمات در کاری اقدام کنم که ضررش از شمال تا جنوب ایران را خواهد گرفت . در نظر من اقدامات خود انگلیس در این موقع که آتش دنیا را گرفته و احکام حجج اسلام همه جا منتشر است زودتر مردم جاهل ایران را تهییج خواهد نمود .

در چنین موقع که بعضی اوراق بزبان اردو و غیره مخل بیطرفی است اگر مردم ورود اسلحه را بمملکت و تعاقب غیر را هم مخل بیطرفی بدانند و فریاد کنند تعجبی نیست بنده از مردم وطنخواه گرمسیر خیلی ممنونم که در اینموقع بداد و فریاد قناعت کرده‌اند خود انگلیسها از حال مردم گرمسیر بهتر آگاه هستند و میدانند که آنها در دفاع وطن خود از دولت خارجه واهمه ندارند پس در اینصورت نباید کاری کرد که بهرک تعصب این طوایف بر- بخورد .

اما در باب اسلحه که به بوشهر و محمره وارد شده است نیز

همینقدر میدانم که پارسال ژاندارمها مقداری اسلحه بشیراز آورده‌اند البته اولیای دولت بهتر میدانند و اگر تحقیقاتی لازم است باید از گمرک کرد .

از خیالات سوئدیها هم بنده هیچ اطلاع ندارم .

در مسئله قدغن به تلگرافخانه اختیار با اولیای دولت است اما من اینطور جلوگیریه‌ها را بد میدانم . بالاخره مردم از اظهار به اقدام دست خواهند زد و از تظلم بتمرد خواهند پرداخت معه‌ذا عرضی نمی‌کنم .

ارائه احکام جهاد بتوسط واسموس در کازرون باز از سیاستهای تلگرافچی آن جاست زیرا که این احکام عالمگیر است و الان دو سه ماهست که نقل سر هر بازار است عمده اینست که از مردم تحریک فکری نشود حرف در دهان زیاد زده میشود . جلوگیری از تلگرافات چه مصرف خواهد داشت .

قاصد و مکتوب را چه خواهیم کرد بعقیده بنده جلوی حرف را نباید گرفت که اقلا مردم بحرف خالی خوش بشوند و بغض نکنند . سید حسن حبل‌المتین هم مثل سایرین یکنفر از افراد است و در نظر بنده اهمیتی ندارد و فعلا هم بشیراز آمده است و بطهران عازم است .

در مذاکرات امروز با پراوتیس رئیس ژاندارمری که او را برای نصیحت و دلالت خواسته بودم از هر حیث احتمالات قنسول انگلیسی را منکر شد چیزی که معلوم شد آن بود که به تعلیم مرکز ارجاع قنسول آلمان و استرداد اشیاء واسموس را از قنسول انگلیس در شیراز و پوشهر خواسته است .

گفتم بشما چه ربطی داشت؟ ! گفت تعلیمات تهران اینرا هم
 اخطار کرده است که اگر بخواهند اقدام مخالف بیطرفی بکنند جلو-
 گیری خواهند کرد .

چیزی که در این مذاکرات مضحك است لفظ بیطرفی است .

مهدیقلی مخبر السلطنه

تلگراف مخبر السلطنه والی فارس به وزارت داخله

اینکه واسموس میخواهد قنصل انگلیس را بگیرد واهمه‌ای
 است که قنصل را گرفته با کدام قوه بنده چه کاره‌ام؟ اگر بیطرفی این
 است که واسموس را بگیرم تحویل بدهم بگوئید تا بکنم . برعکس
 اظهارات قنصل، مردم اصرار دارند واسموس از خارج شهر بشهر بیاید
 در فارس از اینگونه اقدامات نخواهد شد البته افسردگی از قضایای
 بوشهر زیاد است و تبعید قنصل آلمان برك غیرت آنها بر خورده است.
 اما در باب مناسبات من با مردم دموکرات یا غیر دموکرات
 طبیعی است اگر من بامردم روابط خوش نداشته باشم جلو افکار را با
 چه قوه بگیرم بعقیده من انگشت بيموقع در کار میشود و مضرت دارد
 و تظلم را به تمرّد می کشاند . اما از خیالات سوئدیها بنده هیچ اطلاعی
 ندارم سر و کار آنها با تهران است . اینجا چیزی هنوز بروز نکرده
 است .

از سید حسن جبل‌المتین کاری ساخته نیست و فعلا عازم تهران
 است . بنده خیال ماندن در فارس ندارم خواه موافق کسی باشم خواه
 مخالف . از نیت من شکایت میشود نیت من را کی میدانند عمل شرط

است اعمال خلاف رویه دیگران علی روس الاشهاد است پراوتیس را امروز خواستیم مذاکره کردم معلوم شد بدستور مرکز ارجاع فنسول آلمان و استرداد اموال واسموس را خواسته‌اند و گفته‌اند که اگر بخواهند تجاوزات دیگر بکنند جلوگیری خواهند کرد . صحت و سقم را از مرکز تحقیق بفرمائید .

از تهران تعلیمات رسیده است دسته‌ای از ژاندارم به برازجان برود رئیس ژاندارم که آشنا به اوصاف تنگستان است صلاح نمی‌داند و حق هم با اوست صلاح ژاندارم نیست وارد زد و خورد شود»

واسموس با قوام‌الملک و صولت‌الدوله نیز ملاقات کرد و چون این دو نفر با هم کشمکش و رقابت داشتند معلوم نیست اول بدیدن کدام يك از آنها رفت . البته صولت چون زندگانی ایلپاتی داشت و بیشتر اوقات با افراد ایل قشقائی بسر میبرد برای اجرای مقاصد او مناسب‌تر بنظر می‌رسید و نامبرده از قانون شکنی و تجاوز از مقررات و تمرد و طغیان هم بیمی بخود راه نمی‌داد . قوام‌الملک شهر نشین بود و عمارت آئینه کاری و مجلل او در شهر از ابنیه زیبای شیراز بشمار می‌رفت و افراد ایلات خمسه هم که تیول او بودند گاهی اوقات از او امر اوسرپیچی میکردند در صورتی که نفرات قشقائی عموماً در مقابل تعلیمات صولت‌الدوله مطیع صرف بودند . ایلات عرب بیشتر در نواحی شرقی شیراز سکونت دارند و زیادتر از قشقائیها در نقاط مختلف فارس پراکنده‌اند و گاهی در موقع بیلاق و قشلاق با قشقائیها تصادف و

برسر مراتع و احشام و اغنام زدو خورد می کنند.

در اثنای جنگ بین المللی قوام الملك از اوامر دولت ایران پیروی می کرد و با انگلیسها مناسبات نیکوئی داشت ولی صولت الدوله از واسموس و سایر ایلات و عشایر که علیه دولت ترمرد و طغیان کرده بودند پشتیبانی مینمود .

صولت الدوله دو سال اول جنگ را با انگلیسها کج دار و مریز و مماشاة میکرد و بعدها در اثر تحریکات، و دسیسه های واسموس علناً علم مخالف برافراشت . از هنگامی که واسموس با قوام و صولت تماس گرفت هر دو نفر روش خود را نسبت به مأمورین انگلیسی تغییر دادند و حتی قوام الملك هم مثل سابق به پیروزی نهائی متفقین اظهار اطمینان نمی کرد .

سروکار واسموس بیشتر با صاحبمنصبان ژاندارمری و دسته ای بود که خود را مجاهدین ملی می نامیدند مجاهدین شیراز و تنگستان و کازرون بوسیله پیکهای مخصوص با یکدیگر و همچنین با واسموس و صولت الدوله در تماس بودند و تصمیم داشتند آشوب بزرگی در فارس برپا و منطقه جنوب را از حکومت مرکزی مجزا نمایند . واسموس همواره به آنها می گفت تا موقع مقتضی فرا نرسد دست به اقدام نزنند و بی جهت خود را بخطر نیاندازند و منتظر دستور او باشند تا در موقع مناسب همگی در یک روز قیام و طبق تعلیماتی که به آنها داده میشود عمل نمایند .

اقامت واسموس در شیراز مدت زیادی بطول نیانجامید و نامبرده

به اتفاق سلطانعلی گماشته باوفای خود باز از همان راه پرمخاطره‌ای که شرح آن قبلاً داده شد به کازرون و از آنجا به تنگستان رفت ، و اسموس معتقد بود که قیام جنوب باید از ناحیه تنگستان آغاز شود و بعداً کازرونیها و شیرازیها هم بعنوان همدردی باعشایر دشتی و تنگستان قیام نمایند و در صورت اقتضا در فیروزآباد مرکز خوانین قشقایی هم تظاهراتی بعمل بیاید .



گفتار پنجم

قهرمانان مبارزه ابتکار عملیات را در دست گرفتند

هنگامی که قهرمان بی نظیر مأمورین آلمان در مناطق جنوبی فعالیت می کرد مابقی همکاران او نیز در نقاط مختلف آسیا در اجرای دستور سیاستمداران برلن می کوشیدند. شوونمان مقدمات کار را در اصفهان فراهم نمود و پس از اینکه سایر مأمورین را با اوضاع و احوال آشنا ساخت راه کرمانشاه را پیش گرفت.

این مرد قلندر پیشه شاعر مسلک چون اوضاع را در حدود کرمانشاه مساعد دید شروع به فعالیت کرد.

ایلات و عشایر سرحدی مخصوصاً سنجاییها که از دست روسهای تزاری صدمه فراوان کشیده بودند جانب او را گرفتند. سرکرده ایل سنجابی باطناً راضی نبود عملیاتی از او ناشی شود که مورد مواخذه دولت ایران واقع گردد و یا دوستان انگلیسی که از قدیم با او رابطه و خصوصیت داشتند رنجش حاصل نمایند اما البته در عین حال هم نمی خواست از این موقع مناسب و از پولهایی که آلمانها ریخت و پاش می کنند استفاده نکرده باشد.

رئیس ایل سنجابی برای اجرای این منظور علناً با شونمان به مخالفت برخاست و تعهداتی هم بگردن نگرفت. اعضای حزب دمکرات که در این تاریخ همه از سرجنابان کشور بودند با شونمان طرح دوستی ریختند. مردم به تحریک دمکراتها با نماینده آلمان که علیه روسیه تزاری دشمن قدیمی ایران فعالیت می کرد عقد مودت بستند شونمان همه روزه به اطراف می رفت و با ایلات و عشایر آمیزش می کرد و متدرجاً وضع کنسولهای روسیه و انگلیس را به مخاطره انداخت طوایف و قبایل مختلف کرمانشاه به اندازه ای شیفته عملیات

شونمان شده بودند که همه روزه برای او هدیه و ارمغان می بردند. رفتار محبت آمیز و مهر بانیهای مردم کرمانشاه و اطراف با شونمان و همکاران او عکس العمل تعدیات و مظالم سابق روسیه تزاری بود و عموم اهالی از وقوع جنگ جهانگیر اظهار مسرت و شکست روسیه و فتح آلمان را آرزو می کردند.

رئوف بیک که سابقاً ذکر او گذشت از ابراز احساسات مردم ایران نسبت به مأمورین آلمان حسادت می ورزید و چون انتظار نداشت ایرانیانی که همکیش او هستند نماینده آلمان را به او ترجیح دهند و برای وی اینهمه احترام قائل شوند از حرکت سایر مأمورین آلمانی از بغداد بسمت ایران جلوگیری بعمل آورد و بلاد رنگ بسرکردگی بیک عده هزار نفری وارد قصر شیرین شد.

قصر شیرین یکی از نقاط سرحدی ایران و ترکیه است که در دامنه کوههای پاتاق واقع شده. سپاهیان رئوف بیک قصر شیرین را

غارت کردند و بسوی ایران سرازیر شدند .
 سربازان روسیه تزاری که در این هنگام دسته دسته در نقاط مختلف
 موضع گرفته بودند ناگزیر با سربازان رثوف بیک وارد زد و خورد
 گردیدند . رثوف بیک بجای اینکه سربازان روس را مورد حمله قرار
 دهد با ایلات و عشایر محل هم شروع به جنگ و ستیز کرد . قبایل
 جنگجوی کرمانشاه در مندلیچ که آب شیرین و گوارای آن معروف
 است ضرب شخصی بحریف نشان دادند که رثوف بیک و همراهان او
 ناگزیر به قصر شیرین عقب نشینی کردند اما متأسفانه هنگام بازگشت
 همه جا را به باد یغما گرفتند .

شونمان بمحض اینکه از این اوضاع خبردار شد بلادرننگ به
 مندلیچ رفت و جز این که از این پیش آمد اظهار تأسف کند چاره‌ای
 دیگر نداشت . شونمان ضمن دلجوئی سران قبایل اعلام داشت که از
 این پس، از ورود سربازان ترك جلوگیری بعمل خواهد آمد و اظهار
 امیدواری کرد که بعداً چنین واقعه‌ اسف انگیزی نظیر پیدا نکند .
 پرواضح است که اهالی غرب انتظار نداشتند که از طرف متحدین هم مثل
 روسیه تزاری بعداً مورد حمله قرار بگیرند و از هر دو جانب صدمه و آزار
 ببینند و در معرض تپاول و غارت واقع شوند .

کسانی که سابقاً فریفته اظهارات و عملیات شونمان شده بودند
 اینک چون خلاف گفته‌های او را مشاهده کردند کینه‌ او را به دل گرفتند
 و حتی همانهایی که برای او تعارفی و سوغات میبردند کمر به قتل او
 بستند . زنهای ایلات بمحض اینکه با شونمان روبرو میشدند باچوب

و چماق بجان او می‌افتادند و هر گاه مردهای قبیله مداخله نمی‌کردند شویمان را بهلاکت می‌رساندند.

مردم غرب معتقد بودند که شویمان آنها را اغفال کرده است و الا آنها از همان ابتدا از ورود سربازان رثوف بیک ممانعت مینمودند. بهر حال حوالی قصر شیرین شویمان به اردوی رثوف بیک رسید و دید فرمانده اردو در پوش بزرگی نشسته و از باده پیروزی سرمست گردیده و چیزی که به مخیله او خطور نمی‌کند همان تخلیه خاک ایران است. این آقا می‌گفت حکم جهادی که از طرف خلیفه صادر گردیده باید بموقع اجرا گذارده شود و گویا تصور می‌کرد او در حقیقت فاتح خطه غرب است و اگر مردم گول اظهارات شویمان را نخورده بودند او به این آسانی نمی‌توانست تا مدلیج پیش برود.

شویمان ضمن ملاقات رثوف بیک متذکر شد که اقدامات بی‌رویه او به کلی به زیان نقشه‌های سیاسی آلمان و ترکیه تمام شده و شایسته نیست سربازان اعزامی مردم بی‌اسلحه و بی‌دفاع دهات و قصبات غرب را مورد حمله و غارت قرار دهند. شویمان لزوم تخلیه ایران را متذکر شد و به رثوف بیک خاطر نشان کرد هر چه زودتر به خاک ترکیه عقب نشینی کند رثوف بیک که تصرف یکی از نواحی ایران را در عالم رؤیا هم نمی‌دید از اظهارات شویمان متغیر گردید و او را مورد استهزا قرار داد.

در همین هنگام حوادث مهمتری اتفاق افتاد که به اوضاع سرو صورت دیگری بخشید.

پرنس هانری رویس که با سمت سفیر کبیر آلمان عازم تهران

بود اواسط مارس وارد بغداد شد و آلمانها با در نظر گرفتن اوضاع پایتخت ایران تصور می کردند که هرگاه در مرکز مملکت و سایر نقاط حساس شروع به فعالیت کنند اقدامات آنها به نتیجه خواهد رسید ، زوگمایر و گریسینگر از طرف ندرمایر مأمور سلطان آباد اراك شدند و قرار شد سایر اعضای هیئت اعزامی آلمان به اتفاق سفیر کبیر از طریق کرمانشاه و همدان عازم تهران شوند .

این عده بسه دسته تقسیم گردیده و در فاصله روزهای بیست و ششم و سی و یکم مارس بسمت خانقین که یکی از شهرهای سرحدی ترکیه است عزیمت نمودند . در خانقین از طرف مقامات ترك اقدامی بعمل آمد که در عرف بین المللی نکوهیده و قابل مذمت است .

دولت ترکیه به نفع دولتهای مرکزی وارد جنگ شده بود و با متفقین ستیزه و پیکار می کرد ولی گاهی مأمورین آن دولت در نقاط مختلف دست به اقداماتی می زدند که علت چگونگی آن بر ارباب بصیرت پوشیده است . فرماندار خانقین از آلمانها نفرت داشت و برای هیئت اعزامی اشکالات زیادی ایجاد کرد و به افراد هیئت اهانت های ناروایی بعمل آورد چنانکه دستور داد ااثا هر يك را به دقت تفتیش کنند و به اعتراض هیئت که مأمورین سیاسی از تعرض ، مصونیت دارند ، ترتیب اثر نداد و حتی آنها را تهدید کرد که هرگاه در مقابل مأمورین ترك مقاومت بعمل آورند به زندان خواهند افتاد .

فرماندار خانقین سرانجام بنا به تقاضای هیئت اعزامی جریان امر را به اطلاع رئوف بيك رسانید و نامبرده برای جلوگیری از عواقب وخیم بی نزاکتی مأمورین نسبت به سفیر آلمان بلا درنگ به خانقین

رفت .

پرنس رویس موقع را مغتنم شمرد و به اصرار از او خواست که فعلاً از قشونکشی بسمت ایران انصراف حاصل کند و رثوف بیک برای جبران اقدامات خانقین تا اندازه‌ای به این پیشنهاد روی موافق نشان داد .

هیئت اعزامی آلمان بسمت ایران حرکت کرد و صمصام‌الممالک یکی از خوانین بختیاری با سی سوار مسلح حوالی قصر شیرین از پرنس رویس استقبال نمود (نویسنده مرحوم نجفقلیخان صمصام - السلطنه بختیاری را باشیرخان صمصام‌الممالک سنجایی که در آن اوقات حاکم قصر شیرین بود اشتباه کرده است . مترجم)

استاندار کرمانشاه نیز تا چند فرسخی از پرنس رویس سفیر - کبیر آلمان استقبال کرد و ضمناً اولتیماتومی را که رثوف بیک برای او فرستاده بود به رویس ارائه داد . سفیر کبیر آلمان به او گفت که فعلاً برای جلوگیری از تجدید عملیات خصمانه رثوف بیک اقدامات لازم بعمل آمده است . رویس و همراهان باشکوه و احترام کامل وارد کرمانشاه شدند .

اهالی غرب عموماً در این تاریخ از اقدامات رثوف بیک اظهار تنفر میکردند و شویمان برای جبران اعمال بیرویه او کوشش فراوان بکار برد و باردیگر سکنه کرمانشاه در نتیجه فعالیت‌های مداوم شویمان جانب آلمان را گرفتند و با مامورین روسیه تزاری و انگلیس بمخالفت برخاستند. نمایندگان سیاسی روس و انگلیس در این هنگام اقدامات احتیاطی بعمل آوردند و برای اینکه مورد تعرض مخالفین واقع نشوند

چند نفر مسلح اطراف عمارت کنسولگری کشیک میدادند .
 مردم کرمانشاه موقع ورود پرنس اظهار شادمانی نمودند و او
 به بزرگان و کمترین قوم خاطر نشان ساخت که فعلا از دخول در جنگ احتراز
 نمایند و مادام که پیروزی آلمان مسلم نگردیده از تظاهراتی که ممکن
 است مورد دستاویز دشمن واقع شود اجتناب کنند.
 قبل از اینکه ندرمایر بایران وارد شود یعنی مصادف با ورود
 زوگمایر و گریسنگر، دو نفر دیگر از مامورین رکن دو ستاد ارتش
 آلمان بنام وایت و پاچن از راه ساو جبلاغ مگری (مهاباد) بهمدان
 رفته بودند.

در تمام این مدت واسموس باندرمایر و پرنس رویس که در اسلامبول
 بودند تماس داشت و هر موقع بیول احتیاج پیدا میکرد ندرمایر برای او
 میفرستاد.

چگونگی ارسال وجه بواسموس و جریان ارتباط او باندرمایر
 بعدا باطلاع خوانندگان خواهد رسید اما این نکته را هم باید متذکر
 شد که اوضاع ایران رفته رفته در نتیجه حوادث جنگ بین الملل مثل
 سایر کشورها رو بوخامت نهاد و بانواحی جنوبی کم و بیش قطع
 رابطه شد.

واسموس مدتی هم بازو گمایر که در کرمان بود ارتباط
 داشت. اما متدرجا با او هم بعدا نتوانست تماس بگیرد و یکه و تنها
 بنا بمقتضیات ابتکار عملیات را در دست گرفت و به فعالیتهای سیاسی
 ادامه داد .

در اوایل آوریل ۱۹۱۵ یعنی مقارن ورود پرنس رویس بایران

افکار عمومی از هر جهت آمادهٔ پیوستگی با آلمان بود و مردم همه‌جا با متفقین مخالفت میکردند و از قرائن اینطور استنباط مینمودند که روسیه‌تزاری در حال نزع و آلمان در آستانه پیروزی است.

مأمورین انتلیجنس سرویس که در نقاط مختلف ایران انجام وظیفه میکردند معتقد بودند که تمام این سروصداها و تظاهرات خالی از حقیقت است و ایران منتظر فرصت است که یکی از طرفین کارزار فائق و پیروز گردد تا او هم بلادرنگ جانب دولت فاتح را بگیرد. آلمانی‌هایی که در ایران مشغول فعالیت بودند از ضعف دولت ایران استفاده میکردند و دست با اقداماتی میزدند که انجام این قبیل عملیات در خاک يك دولت بیطرف مغایر با مقررات بین‌المللی میباشد.

شونمان در نواحی غربی عده‌ای مجاهد مسلح استخدام کرده بود و در موقع مقتضی از آنها استفاده میکرد و بتدیج کار بجائی رسید که با والی پشت کوه نیز تماس گرفت تا در صورت لزوم او و اتباع ویرا بنفع دولت آلمان وارد صحنه پیکار کند دکتر پوژن نیز در اصفهان باماجرا جوین محل طرح دوستی ریخت و به پیروی از عملیات شونمان به تجربیات خود توسعه داد.

ندرماير به اتفاق پرنس رويس سفیر کبير آلمان عازم تهران شدند و لدی‌الورد بوسیله بخش لیره‌های طلا میان عده‌ای از هوچیهای مرکز سروصدای زیادی راه انداختند.

سفارتین انگلیس و روس در نتیجهٔ تحریکات مأمورین جدید بمخاطره افتادند و یکی از مشکلات بزرگی هم که در اینموقع برای

انگلیسها بوجود آمده‌جوم مردم بشعب بانك شاهنشاهی بود که می‌خواستند اسکناسهای خود را بمسكوك نقره و یا طلا تبدیل کنند .

بانك شاهی دچار تضییقات فراوانی گردید و حاجت بتوضیح نیست که آلمانها محرك واقعی این پیش آمد بودند و مأمورین جدید الورود آن دولت در تمام این قضایا دست داشتند .

دربحبوحة این اوضاع سلطان احمد شاه نقش مهمی را بعهدہ داشت و در مواقع بحرانی و خطرناك، او جانب هر دولتی را که میگرفت مردم نیز به پیروی از پادشاه مملکت بطرفداری همان دولت قیام می‌کردند .

درشمال ایران جمع کثیری از ارامنه زندگی می‌کنند دشمنی آنها با ترکها سابقه تاریخی دارد و چون ارامنه شمال مرتب مظالم و تعدیات مأمورین دولت عثمانی را برای هموطنان ایرانی خود توضیح می‌دادند مردم شمال نسبت به حسن نیت دولت آلمان هم که با عثمانی دست دوستی داده بود تردید پیدا می‌کردند .

از آنجائی که اوضاع نواحی جنوبی آشفته و مغشوش بود دولت انگلیس بمنظور جلوگیری از وقوع هر گونه پیش آمد سوئی يك گردان پیاده نظام در بوشهر و چند دسته سرباز درجاسك و چاه بهار و لنگه و بندر عباس پیاده کرد .

واسموس که به منظور تحريك ایلات و عشایر متعصب جنوب به دنبال دستاویز بود همین قضیه را مستمسك قرار داد و به سران عشایر می - گفت انگلیسها که به دروغ مدعی بودند آلمان بیطرفی دولت ضعیف بلژیک را نقض کرده است چرا حالا همان گناه را مرتکب میشوند

و به خاک يك ملت باستانی که فعلا هم رویه بیطرفی پیش گرفته تجاوز و تخطی می‌کنند. اشغال بوشهر از طرف نیروی انگلیس و غلبه ارتش بریطانیا بقشون عثمانی در شعبه برای مدت کوتاهی بسر و صدای مخالفین خاتمه داد.

حالا برگردیم بر سرداستان رثوف بيك و عملیات این مرد خود - خواهی که تصمیم گرفته بود نواحی غربی ایران را در زیر سم ستوران لشکر خود پایمال کند.

هنوز سفیر کبیر آلمان وارد تهران نشده بود و مردم به اتکای مواعید آلمان از حمله و تعرض این مرد سفاک غافل نشسته بودند که ناگهان فامبرده با يك یورش تا کردند پیشروی کرد و از قتل و کشتار و چپاول و تاراج خاطرهای تلخی در اذهان مردم ضرب باقی گذاشت. رثوف بيك بمحض اینکه شنید قرار است روسها عده‌ای قزاق در انزلی پیاده کنند و به احتمال قوی ارتش اعزامی با قوای او دست و پنجه نرم خواهند کرد روش خصومت آمیز سابق را ترك گفت و ناگزیر با زعما و معاریف محل به صلح و مسالمت رفتار کرد.

در همین ایام و اسموس هر روزی را در يك محل بسر میبرد و با افراد ایلات و عشایر و تیره‌های مختلف هر قبیله آمیزش می‌کرد. هر کس که و اسموس را در سیاه چادرها و یا خانه‌های دهقانی مشاهده می‌نمود بحیرت می‌افتاد زیرا این مرد مرموز اروپائی چنان توجه طبقات مختلف را جلب کرده بود که گوئی همه آنان با او قرابت و بستگی و یا الفت و آشنائی دارند. و اسموس درهمه مجامع عمومی شرکت میکرد و حضور ذهن او همه را بحیرت می‌انداخت

از هر مقوله‌ای که سخن می‌رفت او بمناسبت مقال بیتی از حافظ و یا شعری از سعدی می‌خواند و هرگاه کسی با او سابقه نداشت ابداً ممکن نبود تشخیص دهد که گوینده این سخن و یا ناقل این اشعار یک نفر خارجی می‌باشد.

واسموس پس از اینکه همه جا را سرکشی و مردم را برای قیام آماده و مجهز کرد سرانجام به اهرم نزد زائر خضرخان رفت.

در همین اوقات مجاهدین و شیوخ تنگستان هم که قبلاً برای ملاقات و تبادل نظر با آزادیخواهان به کازرون و شیراز رفته بودند به تنگستان مراجعت کردند.

مجاهدین تنگستانی و چاه کوتاهی بنابصوا بدید آزادیخواهان شیراز گاهی در حوالی بوشهر سربازان انگلیسی را مورد تعرض قرار داده و پس از مختصر زدو خوردی به محل باز میگشتند.

واسموس از این جنگهای محلی راضی بنظر نمیرسید و او مصمم بود مقامات انگلیسی را به اندازه‌ای تحت فشار قرار دهد که ناچار بوشهر را تخلیه کنند. برای انجام این منظور بهر ترتیبی بود زایر خضر خان و غضنفر السلطنه را متقاعد کرد تا سایر شیوخ و زعمای محل را برای مشاوره به برازجان دعوت نمایند.

در این تاریخ تا ماه رمضان بیشتر از دو ماه باقی نمانده بود و از همین نقطه نظر واسموس برای تسریع در اجرای نقشه خود میکوشید که مبادا پس از حلول ماه رمضان عشایر محل سرگرم روزه و عبادت شوند و قهراً اجرای عملیات به تأخیر بیفتد، در اجرای دستور واسموس زایر خضرخان و غضنفر السلطنه برای عموم رؤسای قبایل و معاریف

محل پیغام فرستادند که در روز معین در قصبهٔ برازجان حاضر شوند. چند روز بعد شیخ حسین خان چاه کوتاهی با چند نفر از معتمدین نزدیک خود و رئیسعلی دلواری و حسین خان و شیخ محمود و چند نفر دیگر از وجوه سرکردگان عشایر جنوب که با انگلیسها مخالف بودند در یکی از نخلستانهای حوالی برازجان اجتماع کردند.

سلطانعلی گماشته واسموس از میهمانان پذیرائی گرمی بعمل آورد و سپس واسموس شروع به سخن کرد و گفت: بقراریکه اطلاع حاصل شده انگلیسها تصمیم گرفته‌اند همین چند روزه عده‌ای سرباز مسلح مجدداً به بوشهر بفرستند و سپس از آنجا بسمت شیراز سرازیر گردیده همه جا را قبضه کنند و کسانی را که مظنون هستند دستگیر و بهندوستان اعزام نمایند.

وظیفه وجدانی و مذهبی آقایان اینست که تا فرصت فوت نشده از اجرای این تصمیم جلوگیری نمایند والا فردا زن و بچه مسلمانان بدست سربازان هندی و انگلیسی اسیر خواهند شد. من چون مدتی با شما نان و نمک خورده‌ام پاس نمک بجا آوردم و جریان امر را بشما اطلاع دادم و اینک شما دانید و وظیفه وجدانی خودتان. رؤسای تنگستانی که همه از افراد غیور و متعصب و دلیر و شجاع بودند از واسموس چاره - جوئی نمودند و او که منتظر همین مسئله بود چون اذهان عموم را آماده و مستعد تشخیص داد گفت: مجاهدین و تفنگچیهای تنگستانی باید بقیادت آقایان پیش از اینکه انگلیسها برای پادگان بوشهر قوای امدادی بفرستند ابتکار عملیات را در دست بگیرند و بایک حمله مردانه بوشهر را تصرف و سربازان را خلع سلاح و افسران و مأمورین سیاسی را

بازداشت کنند در این هنگام چون پاسی از شب گذشته بود قرار شد که روز بعد رؤسای تنگستان حوالی چاه کوتاه مجدداً با او ملاقات کنند و از آنجا یکی از دلیران تنگستان با پرچم سفید به بوشهر رفته از طرف مجاهدین و وطن پرستان به نمایندۀ بریطانیا اعلان جنگ بدهد .

واسموس در موقع مقرر در محل حضور یافت اما از رؤسای تنگستانی که قرار بود سپیده صبح در آنجا حاضر شوند اثری مشاهده نگردید . واسموس مدتی در آنجا معطل ماند و از تأخیر ورود مجاهدین جنوب متغیر گردید اما انتظار او دیری نبائید که رؤسای تنگستانی یکی پس از دیگری رسیدند و هر يك بعناوین گوناگون متعذر شدند و از تأخیری که کرده بودند معذرت خواستند . همین که مجاهدین اجتماع کردند واسموس برای اغفال آنها دست به نیرنگ جدیدی زد :

این مرد مرموز حقه‌های عجیبی سوار میکرد مثلاً در همین هنگام از جیب بغل يك بیاض در آورد و چند جمله که حصار معنی آنرا نمی-فهمیدند زیر لب خواند و پس از اینکه وردی بخود دمید چرخ می زد و با قیافه از هم گشاده گفت موقع برای اعلان جنگ مناسب است و مسلماً پیروزی بامردان خدا خواهد بود .

سپس برای تحريك تفنگچیهای تنگستانی چند بیت از اشعار حماسی فردوسی را با آهنگ مهیج خواند و اظهار امیدواری کرد که وطن پرستان جنوب دست انگلیسها را از ایران کوتاه نموده سکنۀ سایر نواحی ایران را نیز از خطر حمله بیگانگان نجات دهند .

ناگفته نماند که ایلات و عشایر جنوب هم همگی از واسموس پشتیبانی نمیکردند و قبایل اطراف بندر ريك و شبانکاره به پیروی از

خوانین خود که تحت نفوذ انگلیسها بودند با اقدامات واسموس مخالفت میورزیدند و در اثر همین پیش آمد تنگستانیها کینه خوانین حیات داودی و عمال و ایادی انگلیس را، به دل گرفتند. رؤسای تنگستانی برای جلب نظر حیات داودیها چند نفر از ریش سفیدان محل را بشبانکاره و بندر ریک فرستادند و در نتیجه معدودی از افراد عشیره حیات داودی به مجاهدین پیوستند.

فعالتهای واسموس در این اوقات از هر جهت شدت یافت و در نتیجه انتشار حکم جهاد که به دروغ صدور آنرا به سلطان عثمانی و خلیفه اسلام نسبت میدادند یکی از روحانیون مکران قیام کرد و عده زیادی به او پیوستند تا با مأمورین انگلیسی مبارزه نمایند. روز هفدهم آوریل روحانی نامبرده با طرفداران خود چاه بهار را مورد تعرض قرار داد و سربازان انگلیسی مقیم آنجا متقابلاً دست به عملیات جنگی زده مهاجمین را متفرق کردند.

در این زدوخورده بیست نفر از طرفداران شیخ مکران و چهار انگلیسی کشته و عده‌ای نیز زخمی شدند. این خبر که به تنگستان رسید واسموس حد اعلای استفاده تبلیغاتی را از آن بعمل آورد و در هر مجلس و مجمعی که شرکت میکرد حادثه چاه بهار را مطرح مینمود و به منظور تحریک مجاهدین متعصب تنگستان می گفت انگلیسها هرگاه فرصت بدست بیاورند از اهانت و بی احترامی به روحانیون و علمای اسلام نیز دریغ نخواهند کرد.

در همین اوان بود که ارتش انگلیس سربازان ترك را در میدان های جنگ حوالی دجله شکست دادند و زایر خضر خان و مجاهدین

تنگستان که این خبر را شنیدند در اجرای تصمیمات خود و تعرض به انگلیسهای مقیم بوشهر تردید حاصل نمودند .

واسموس که اوضاع را چنین دید توجه خود را بسوی اداره ژاندارمری فارس و آزادیخواهان کازرون معطوف ساخت . افسران اداره ژاندارمری رعایت بیطرفی را نمیکردند و آزادیخواهان نیز به کمک و پشتیبانی ژاندارمری که تنها قوه نظامی مورد توجه محل بود درصدد دستگیری ماژورا کونور (از بعد سرفردریک) کنسول انگلیس در شیراز برآمدند . ماژورا کونور از این توطئه اطلاع حاصل و کتباً به والی محل اعتراض کرد . ژاندارمری این شایعه را تکذیب نمود و برای مدت کوتاهی اجرای این نقشه را به تأخیر انداخت اما اکونور غافل نشست و برای اینکه اوراق کنسولگری بدست دشمن نیفتد کلیه اسناد و مدارک و پروندهها را آتش زد . واسموس به وسیله عمال خود از جریان وقایع شیراز اطلاع حاصل کرد و شادی کنان برای اینکه اقدامات او هرچه زودتر به نتیجه برسد به وسایل مختلف و بهرزبانی که بود ذهن مجاهدین تنگستان را مشوب ساخت و گفت راست است که انگلیسها به ارتش ترك چشم زخمی زده و طرفداران نهضت مکران را در چاهبهار شکست داده اند اما تردیدی نیست که پادگان انگلیس در بوشهر از بیم تعرض دلبران تنگستان که دل شیر دارند خواب و خوراک خود را نمی فهمند و تا کمک، به آنها نرسیده مجاهدین جنوب باید به وظایف خود عمل کنند این دمدمهها و افسونها سرانجام مؤثر واقع شد و هر کس بهر وسیله ای که بود تفنگی بدست آورد تا بوشهر را از چنگال سپاه دشمن نجات دهد . بقراریکه میگویند کسانی که در جنگهای سابق

هدف گلوله واقع شده بودند به اشاره و اسموس جای زخمهای گلوله را بدیگران نشان میدادند تا همگی از دل و جان و بطیب خاطر رو به میدان جنگ آورند .

سرجان نیکسون فرمانده پادگان بوشهر به وسیله عمال خود از وقایع مطلع گردید و برای مقابله با دشمن اقدامات احتیاطی بعمل آورد پادگان بوشهر از هشتم ژوئیه بحال آماده باش در آمد و روز دوازدهم به دو نفر از افسران پاسگاههای بیرون شهر خبر رسید که چهارصد نفر تفنگچی در دو میلی جنوب عمارت کنسولگری انگلیس موضع گرفته منتظر وصول دستور میباشند تا بلادرنگ شروع به پیشروی نمایند .

افسران نامبرده چون از صحت و سقم این خبر آگاه نبودند با چند نفر سوار مسلح برای کشف خبر به محل مزبور رفتند که ناگاه با تفنگچیهای تنگستان مصادف شدند و کار به زد و خورد کشید .

افسران نامبرده هر دو نفر کشته شدند و علاوه سه نفر از سواران انگلیسی نیز در اثر شلیک گلوله دشمن به خاک هلاک افتادند . در این هنگام معلوم شد هزار ها تفنگچی برای حمله به بوشهر خود را آماده و مجهز کرده‌اند و عموم مردم تنگستان از خرد و بزرگ باقمه و غداره و چوب و چماق بکمک مجاهدین رفته‌اند ارتش انگلیس بیم به خود راه نداده با توپ کوهستانی و مسلسل آماده کارزار شدند .

در این زد و خورد رئیسعلی دلواری و زایر خضر خان و شیخ حسین خان چاه کوتاهی و چند نفر از بزرگان بنام دشتستان شرکت داشتند و اسموس در همین گیرودار برای اینکه رؤسای تنگستان از تصمیم خود منصرف نشوند لاینقطع هر يك را به قرآن مجید سوگند میداد

که برای حفظ جان زن و فرزند خود تا دشمن را بزانو در نیاورند از پای ننشینند و یقین داشته باشند پس از تصرف بوشهر غنایم زیادی بدست هر يك خواهد افتاد و ضمناً امپراطور آلمان هم بنوبه خود فداکاریهای ذیقیمت احرار تنگستان را منظور داشته بموقع زحمات هر يك را جبران خواهد کرد. ساعت هفت بعد از ظهر رئیسعلی و زایر خضر خان با سوارهای مسلح خود شروع به تیراندازی نمودند که ناگاه شلیک رعد آسای توپ کوهستانی ارتش انگلیس در فضا ظنین انداز گردید.

مجاهدین تنگستانی از آتش مسلسل دشمن بیم به خود راه ندادند و جنگ شدت هر چه تمامتر ادامه پیدا کرد تا ظلمت شب همه جا را فرا گرفت و طرفین بتدریج دست از پیکار کشیدند. ساعت چهار بعد از نصف شب جنگ مجدداً آغاز گردید و نعره و غریو رؤسای تنگستان که برادران مسلمان خود را بکمک می طلبیدند از هر سوبه گوش می رسید. این زدوخورد خونین چند ساعت بطول انجامید، مجاهدین بالاخره در مقابل حمله دشمن تاب مقاومت نیاورده و هر يك بسوئی رو بهزیمت نهادند و معلوم شد عده ای هم شب پیش از معرکه گریخته و جان بدر برده اند سربازان انگلیسی تامشيله تنگستانیها را تعقیب کردند اما از آنجا به آنطرف به ملاحظاتی چند پا فراتر ننهادند و اولین کارزار مجاهدین بارتش انگلیس که واسموس از ماه مارس تا ژوئیه برای آن تلاش و فعالیت کرده بود به این ترتیب خاتمه پذیرفت.

اواسط سال ۱۹۱۵ مأمورین آلمان در ایران و عراق دچار وضع خطرناکی گردیدند زیرا ارتش ترکیه که دوش بدوش متحدین وارد

امر تصمیم گرفتند قبلاً یک نفر نماینده سیاسی به نقاط لازم فرستاده با جلب موافقت سران ایلات و عشایر از تحریکات عمال دولت آلمان جلوگیری بعمل آورند اما متأسفانه دولت ایران با اجرای این امر مخالفت کرد و ناگزیر انگلیسها به وسایل دیگر امتداد مسیر ندرمایر و همراهان او را تحت نظر گرفتند، تأمین این منظور هم آنقدرها ساده و آسان بنظر نمی‌آمد زیرا اوضاع پیچیده و مبهم سیستان و بادهای موسمی جنوب شرقی ایران که یکصد و بیست روز متوالی ادامه دارد یکی دیگر از مشکلاتی بود که اجرای این امر را دچار صعوبت می‌کرد.

هیئت اعزامی آلمان به طبرس و حوالی کویر لوت که رسیدند متوجه اهمیت موضوع گردیده به مشکلات عبور از خط سیری که انتخاب کرده‌اند بخوبی پی بردند.

سکنهٔ بین راه با مأمورین مخالفتی نمی‌کردند و از ترس اینکه مسئول واقع نشوند هرچه زودتر وسایل خروج آنها را از حوزهٔ خود فراهم می‌نمودند. سوارهای مسلح ایرانی که همراه هیئت بودند یکی بعد از دیگری از ترس اینکه در این راه صعب‌العبور دچار مخاطره شوند سر زیر آب می‌کردند.

ندرمایر تا اندازه‌ای اقداماتی را که ممکن بود از طرف روس و انگلیس بعمل بیاید پیش‌بینی کرده بود ولی هرگز احتمال نمیداد که طی این راه تا به این حد مشکل و دشوار و در واقع غیر قابل تحمل باشد. پس از این که ندرمایر با این وضع روبرو شد در صدد اغفال مأمورین روس و انگلیس بر آمد و برای اینکه به اصطلاح ایزگم کند «واگنر» و

«بکر» را بطرف خراسان فرستاد تا روسها خیال کنند که هیئت از راه تربت عازم افغانستان میباشد و ضمناً زایلر را هم بطرف جنوب فرستاد تا در عین حال مأمورین انگلیسی را نیز به اشتباه بیندازد و توجه آنها را از مسیر اصلی خود منحرف بسازد.

ندرمایر و همراهان نیز که هسته مرکزی هیئت اعزامی را تشکیل میدادند بهر زحمتی بود شبها طی طریق کرده از بیراهه بسوی مقصد پیش میرفتند. واکنر که بسمت خراسان رفته بود گرفتار مأمورین روس شد و هیچ نمانده بود که به هلاکت برسد اما به لطایف الحیل از معرکه جان سلامت دربرود و روسها همراهان وی را به اسارت گرفتند.

هنگامی که ندرمایر و دارودسته او با تحمل هزاران گونه رنج و مشقت به دهوک رسیدند «ودیک» از طرف هیئت مأمور شد که مأمورین انگلیسی را مورد حمله قرار داده سپس خود را به کرمان برساند. ودیک در انجام این مأموریت توفیق حاصل کرد و در همان گیرودار که مأمورین انگلیسی سرگرم مبارزه با ودیک و همدستان او بودند ندرمایر و همراهان بهر جان کندن بود از حاشیه کویر طی طریق میکردند و برای این که مسافری بین راه چگونگی و خط سیر آنها را به مأمورین دولت انگلیس اطلاع ندهند بالاجبار از بیراهه میرفتند و چه بسیار اشخاص که در نتیجه این اقدامات بی‌رویه بهلاکت رسیدند. روز بیست و یکم اوت سرانجام ندرمایر و واگت و سایر همراهان به سرحد افغانستان و ایران رسیدند و برای این که بدست مأمورین مرزبانی نیفتند شب را در بیابان هولناکی بیتوته کردند و چند روز بعد وارد هرات شدند.

گفتار ششم

اولین نتیجه فعالیت‌های واسموس

تنگستانی‌ها عید فطر را با سلام و صلوات برگزار کردند . مقامات انگلیسی بوشهر هم بعد از آن زدو خورد شدید دیگر صلاح ندیدند ایلات و عشایر جنوب رادر نواحی کوهستانی مورد تعقیب قرار دهند و بی جهت سربازان خود را به مخاطره بیاندازند .

بقراری که قبلاً گفته شد کاپیتان نویل واسموس را دستگیر نمود و تصور میکرد با توقیف او اوضاع جنوب فارس آرام خواهد شد اما همانطور که گفتیم واسموس بهرنیرنگی بود از دست مأمورین فرار کرد و سپس نویل از طرف فرمانده قوای اعزامی بوشهر قول داد هر کس زنده یا مرده واسموس را بیاورد مبلغ هنگفتی پاداش خواهد گرفت . حکومت هندوستان بمحض این که از جریان استحضار حاصل کرد دستور داد نوئل بیدرنگ تعهد خود را مسترد بدارد و ضمناً به فرماندهی ارتش انگلیس در بوشهر خاطر نشان ساخت که در غیر این صورت تنگستانی‌ها برای واسموس اهمیت بیشتری قایل خواهند شد . بموجب دستور صادره از طرف حکومت هندوستان قرار شد هر کس واسموس را زنده دستگیر و به مأمورین انگلیسی تسلیم نماید مبلغ نسبتاً قابلی به او پاداش

داده شود . باوجود این هیچیک از افراد عشایر در مقام دستگیری واسموس برنیامدند و بقراری که يك مفسر صلاحیتدار میگوید با این که مبلغ تعیینی دفعه دوم هم با مبلغ تعیینی دفعه اول قابل مقایسه نبود باز به اندازه‌ای جلب توجه میکرد که هیچ کس آنرا جدی نمی‌گرفت و تنگستانیها باور نمی‌کردند که مقامات انگلیسی در حقیقت به عهد خود وفا نمایند و برای دستگیری واسموس چنین مبلغ هنگفتی را پردازند.

در ایام ماه رمضان واسموس مرتباً از حوالی بوشهر تا شیراز رفت و آمد میکرد و عشایر و ایلات این منطقه به اشاره او طرق و شوارع را مسدود و قوافل بازرگانی را غارت و تاراج میکردند . رؤسای تنگستان اعلام داشتند مادام که ارتش انگلیس بوشهر را تخلیه ننموده هر نوع مال التجاره‌ای که متعلق به انگلیسها باشد مورد دستبرد واقع خواهد شد .

چندی بعد عده‌ای از تنگستانیها دستجات چند نفری تشکیل دادند و شبها گاه و بیگاه به پاسگاههای اطراف بوشهر شبیخون میزدند. در همین اوان چهار ناو جنگی انگلیسی یعنی ژونو و بیراسوس و لارنس و والهوسی در آبهای بوشهر لنگر انداخته بودند . روز هشتم اوت ۱۹۱۵ عده‌ای سرباز برای تقویت پادگان بوشهر از کشتی پیاده شدند. چون در جنگ اول عشایر با انگلیسها رئیسعلی دلواری و همراهان او ضربات شدیدی به سربازان اعزامی وارد آورده بودند انگلیسها تصمیم گرفتند به انتقام خون سربازانی که در میدان جنگ به هلاکت رسیده‌اند

نخلستانهای دلوار را باخاك يكسان و نخلها را قطع کنند .
 دوز بعد از ماه رمضان همین که رئیسعلی متوجه شد که انگلیسها تصمیم گرفته اند به دلوار تعرض کنند به جنگجویان دلواری تأکید کرد که وجب به وجب از زاد و بوم خود دفاع نمایند و اجازه ندهند که انگلیسها به مقصود خود نایل شوند . البته افراد همگی آمادهٔ جانبازی شدند و با قسمهای غلاظ و شداد قول دادند که تاجان در بدن دارند از خاك خود دفاع کنند . اما همین که روز مقرر رسید وعدهای سرباز مسلح با تفنگ و مسلسل پوسیلهٔ قایق به ساحل نزدیک شدند دلوارها در مقابل تیراندازی شدید سربازان اعزامی تاب مقاومت نیاوردند و قبل از این که انگلیسها و هندیها به خشکی پیاده شوند پشت به میدان جنگ کرده راه دلوار را پیش گرفتند . طرفین متخاصمین حوالی دلوار چند ساعت متوالی زدو خورد کردند و همین که هوا تاریک شد دست از جنگ کشیدند شب به آرامی گذشت و هیچیک از طرفین تعرض و حمله ای نکردند ولی سپیدهٔ صبح که دمید صدای رگبار گلوله سربازان انگلیسی در گوشها طنین انداز شد . جنگجویان دلواری مدتی را به زدو خورد و پیکار ادامه دادند و سرانجام فرار اختیار کردند .

از مجاهدین دلواری چهار صد نفر بسمت دلوار نو و بقیه به دلوار کهنه رفتند . تفنگچیهای دلواری وقتی متوجه شدند که انگلیسها نخیلات محل را خراب و ویران کرده اند بخشم در آمده بشدت هرچه تمامتر شروع به تیراندازی نمودند . در این هنگام گلوله توپهای ساحلی یکی بعد از دیگری حوالی دلوار کهنه منفجر میگردید و بجای این

که دلواری ها را به هلاکت رساند سربازان انگلیسی را که در آنجا مشغول زدوخورد بودند از پای درمی آورد. میگویند مأمورین توپخانه اردوی انگلیس که از ساحل شلیک میکردند اشتباهاً بجای این که دلواری را هدف قرار دهند به دلواری کهنه که سربازان انگلیسی هم در آنجا متمرکز بودند تیراندازی مینمودند و در نتیجه این خبط و اشتباه عده زیادی از سربازان هندی و انگلیسی کشته شدند. تفنگچیهای دلواری از دلواری کهنه بسمت دلواری رفتند و به فاصله کوتاهی در آنجا هم در مقابل گلوله دشمن تاب مقاومت نیاورده متفرق شدند.

سربازان انگلیسی و هندی که در نتیجه اشتباه توپخانه ساحلی کشته شدند بالغ بر هفتاد نفر بودند و دلواریها این رقم را بحساب خود گذاشتند. انتشار این خبر و کشته شدن جمعی از سربازان انگلیسی در همه جای تنگستان بامسرت تلقی گردید و عموم عشایر این فتح و پیروزی را به فال نیک گرفتند. این واقعه حربه تبلیغاتی مؤثری بدست واسموس داد و نامبرده برای این حادثه تعبیرات گوناگون میکرد و به منظور تحریص عشایر محل آنرا دلیل تفوق اسلام به کفار قلمداد می نمود. تنگستانیها در پیرامون این زد و خورد غلو و مبالغه را از حد گذرانیده اند. روزی نویسنده این کتاب ضمن ملاقات بایکی از تنگستانیها سخن از جنگ مورد گفتگو بمیان آورد و او فوراً گفت من خودم در جنگ شرکت داشتم و به تنهایی شش هزار نفر سرگرد انگلیسی را به هلاکت رسانیدم و تعداد افراد و درجه دارانی که بدست دیگران کشته شده اند از شماره و حساب خارج است !!!

چون انگلیسها بازبنا بمقتضیات سوق الجیشی پازحوالی دلوار به آنطرف فراتر نهادند و اسموس همین موضوع را دستاویز قراردادہ آنرا بعدم توانائی و ضعف اردوی انگلیس تعبیر کرد و ضمناً گفت بقراری کہ شنیده شدہ همین روزها آزادی خواهان شیراز نیز به انگلیس های مقیم آن شهر غلبہ مینمایند و کنسول انگلیس را توقیف خواهند کرد .

تنگستانیها پس از از زد و خورد دلوار چهاربار دیگر بطور غیر منظم به پاسگاههای اطراف بوشهر تعرض نمودند اما زیان مهمی وارد نکردند و تلفات سربازان انگلیسی از یازده نفر رویهم بیشتر تجاوز نمود صولت الدولہ به وسیلہ معتمدین خود برای رؤسای عشایر تنگستان پیام- های تشویق آمیز میفرستاد و وعدہ همه نوع کمک و مساعدت میداد . ناصر دیوان نیز بنوبہ خود در کارون بیکار ننشسته بود و خود را برای مقابله با دشمن آماده میکرد . در این هنگام خبر رسید کہ زوگمایر آلمانی در شہر کرمان موفقیت هائی بدست آورده است و آزادیخواهان محل به اشاره او انگلیسها را از شہر خارج کرده اند .

واسموس همه این اخبار را کہ بعقیدہ خود مقدمہ شکست قطعی انگلیسها میدانست با آب و تاب تمام همه جا نقل میکرد تا تنگستانیها را برای مخاصمات بعد آماده و مجهز نماید . رئیسعلی دلواری هم کہ نخلستانهای او از بین رفته و کینہ انگلیسها را بہ دل گرفته بود در پی فرصت میگشت تا در موقع مناسب از اردوی دشمن انتقام بگیرد . بقراری کہ شنیده میشود رئیسعلی کہ از جنگجویان دلیر این منطقه بودہ

است شخصاً با همه قبایل و تیره‌های مختلف تنگستان تماس گرفته و همگی به او قول داده‌اند که در پیکارهای بعدی با او همکاری نمایند . رئیس - علی یکی از دلیرترین سواران تنگستان بود که تا به امروز هم شرح شجاعت‌های بی‌سابقه او در همه جای جنوب و در تمام قهوه خانه‌ها ورد - زبان می‌باشد .

پاسگاههای اطراف شهر از جنب و جوش ایلات و عشایر متوجه شدند که تنگستانیها تصمیم گرفته‌اند مجدداً قوای انگلیس را مورد تعرض قرار دهند . عمال مخفی ستاد فرماندهی انگلیس اطلاع داده بودند که تنگستانیها روز چهارم دسامبر را برای حمله تعیین کرده‌اند ولی برخلاف انتظار همه آنها در روز مقرر حاضر نمی‌شوند و بالاخره رئیسعلی به هر ترتیبی که بوده در حدود یکصد نفر تفنگچی آماده و بوشهر حمله میکند سر بازان انگلیسی در مقام دفاع بر می‌آیند و رئیسعلی کشته میشود . واسموس بلافاصله رؤسای تنگستانی را جمع آوری و آنها را برای گرفتن انتقام آماده میکند . قتل رئیسعلی شور و هیجان عظیمی در تنگستان برپا می - سازد و در حدود دو هزار تفنگچی بقیادت زایر خضر خان کلانتر اهرم بوشهر را مورد تعرض قرار می‌دهند . واسموس به سران عشایر تذکر می‌دهد دو شب را حالت آماده باش بخود گرفته تیراندازی را به صبح ساعت شش که هوا روشن میشود موکول نمایند .

به دستور فرماندهی ارتش انگلیس عده‌ای پیاده نظام در نخلستان - های اطراف بوشهر موضع گرفته عده‌ای سوار هم به مشیله می‌روند تا به این ترتیب راه را بر افراد عشایر بسته از تجاوز آنها به بوشهر جلو - گیری بعمل آورند .

صبح که هوا روشن میشود انگلیسها می‌بینند مه غلیظی هوا را گرفته و کار ستیز و پیکار را دچار زحمت کرده است. تنگستانیها چون اهل محل و به اوضاع جوی این حدود آشنا بوده‌اند از این وضع استفاده نموده بطرف بوشهر هجوم می‌آورند و همین که به نخلستانهای اطراف بوشهر میرسند سربازان هندی و انگلیسی با تفنگ و سرنیزه با آنها گلاویز میشوند. تنگستانیها در این جنگ تن به تن کاری از پیش نمیبرند و دسته جمعی بطرف مشیله عقب‌نشینی میکنند. افراد سواره نظام که در نتیجه مه غلیظ جایی را نمیدیده‌اند بمحض اینکه از رسیدن تنگستانیها خبردار میشوند جنبه تعرض به خود میگیرند ولی پیش از اینکه سوار اسب شده بحمله پردازند تنگستانیها آنها را محاصره میکنند و در این گیرودار طرفین تلفات زیادی داده منجمله هشتاد نفر از سربازان انگلیسی و هندی بقتل میرسند.

این حادثه سروصدای زیادی ایجاد کرد و «سرچارلز مارلینک» وزیر مختار انگلیس در تهران نتوانست کاری از پیش ببرد زیرا وزرای وقت در باطن بامتفقین مخالف بودند و ازدولتهای مرکزی اروپا بخصوص آلمان طرفداری میکردند. البته فرمانده قوای انگلیس در بوشهر بخوبی میتواند يك عده مجهز برای قلع و قمع مجاهدین به تنگستان روانه کند ولی بنا به پاره‌ای مقتضیات این کار را صلاح نمیدانست و معتقد بود که موقتاً با عشایر جنوب مماشات نموده بدفع الوقت بگذارند در همین اوان «مخبر السلطنه» والی فارس هم از ابراز قدرت خودداری و ارجاء عنان میکرد و آزادیخواهان شیراز موقع را مغتنم

شمرده بجمع آوری قوای مسلح پرداختند . یکی از نویسندگان ایرانی
 اوضاع فارس را در ایام جنگ بین المللی بصورت يك افسانه تاریخی
 نوشته و قهرمان داستان خود را دو نفر از مجاهدین تنگستان بنام « محمد
 خان و علیخان » قرار داده و مینویسد « رؤسای تنگستان پس از واقعه
 هائله شهادت رئیسعلی خان دلواری نامه‌ای به « یاورعلیقلیخان پسیان »
 فرمانده ژاندامری شیراز نوشته جریان امر را به او اطلاع دادند . محمد
 خان و علیخان پس از شرفیابی خدمت یاور و تقدیم مکتوب تبدیل لباس
 داده و در کسوت عمومی داخل جمعیت شده هر دو دستمال در دست
 و گریه کنان و ندبه گویان از طرف میدان مدبری بجانب مسجد و کیل
 می آیند تا میرسند به يك دسته از احرار و پیشقدمان آزادی و پس از آن
 که وارد مسجد و کیل میشوند جمعیت انبوهی را میبینند که مجلس ختم
 و فاتحه برپا کرده اند . در همین اثنا یکدسته از اهالی حساس و باعاطفه
 شیرازی سروپای برهنه برسینه و سر کوبان وارد میشوند و در همان حین
 که صدای جانسوز قاری به قرائت این آیه از کلام الله مجید در گوشها
 طنین انداز میگردد :

والذین آمنوا و هاجروا و جاهدوا فی سبیل الله والذین آووا و
 نصروا اولئك هم المؤمنون حقالهم مغفرة و زرق کریم .

فریاد عزاداران بلند میشود شهید راه خدا رئیسعلی دلواری
 کشته شده .

سید ابراهیم ضیاء الواعظین بر منبر صعود میکند و کلماتی متین
 و مهیج بر زبان میراند که خون در عروق شنوندگان بجوش میآید و
 سپس میگوید : ای مردم کم جرئت بر حال زار خود گریه کنید و آتیه

خویش را در نظر آورده صبحه زنید زیرا که عنقریب اجنبی شیراز را تصرف و دیگر صاحب وطن وهستی و ناموس نخواهید بود .

تعجب از اینجاست که رفقا از من سؤال میکنند با این که دولت به دول محارب اعلان بیطرفی داده ما چگونه میتوانیم برضد نیت دولت اقدام کنیم . عزیزان من از دولت ایران جز نامی باقی نمانده و الا جنوب و شمال در آتش بیداد انگلیس و روس نمی سوخت . چند نفر در تهران اجتماع کرده ایران را منحصر بشهر تهران دانسته با کمال ترس و لرز روزگاری بسر میبرند و از خوف جان جرئت نفس کشیدن ندارند و برای حفظ اموال و جان خود و بستگانشان اعلان بیطرفی داده ولی همچون انگشتی در انگشت متفکین میچرخند .

آیا این چند نفر را میتوان دولت ایران و نمایندگان ملت تصور کرد . امروز ملت ایران دشمن حقیقی و دیرینه خود را تشخیص داده و میخواهد علیه دو همسایه شمالی و جنوبی که قرنی است اسباب زحمت و درد سرما شده اند قیام کند . حضار میگویند صحیح است و ضیاء الواعظین به سخن ادامه داده اظهار میکند : تنها صحیح است فایده ندارد و در جواب حضار که می پرسند پس به عقیده شما تکلیف چیست میگوید من چه عقیده ای میتوانم از خود اظهار کنم حکم علمای اعلام و مجتهدین عراق و ایران بر جهاد با این دو دولت صادر شده پس هر چه زودتر مجهز شوید برخی از شما تبدیل لباس داده و لباس نظام ملی پوشیده اند باقی نیز بدانها اقتدا کنند و این لباس گشاد و دست و پاگیر را که هنگام آسایش بدان ملبس بوده اید بکسوت جنگجویان

مبدل سازید و به مشق نظام مشغول و خود را مهیای بدفاع از دین و وطن کنید .

یکباره حاضرین برخاسته گفتند ما همه حاضر هستیم زنده باد ایران نابود باد دشمنان وطن و سیدی از میان جمع فریاد زد امروز روز عزاست و مرسوم ما چنان است که هنگام حدوث مصیبت یقه لباس را پاره کنیم اینک من یقه این پیراهن را چاک میزنم تا مجبور شوم بجای آن لباس کرباسی وطن بپوشم جماعت همگی به سید مذکور اقتداء و پیراهن را قبا کرده هلله کنان بطرف بازار و کیل شتافتند تا به این ترتیب اهل کسب را بغیرت افزایش دادند و آنها را بمشق نظام ترغیب نمایند متجاوز از هفتصد نفر در همان روز لباس نظام پوشیده و مستعد مشق نظام شدند و صنا دید قوم در صدد برآمدند از یاور علی قلی خان تقاضا نمایند يك دو نفر صاحب منصب ژاندارم برای تعلیم مشق نظام به مسجد نو بفرستد» (مطالبی را که بین الہلالین نوشته شده مؤلف از کتاب فارس و جنک بین الملل تألیف آقای رکن زاده ادبیت اقتباس کرده ولی بنام نویسنده اشاره ننموده و مترجم این قسمت را عیناً از کتاب مزبور نقل کرده است)

صولت الدوله و قوام الملک بدقت ناظر اوضاع بودند و مراقبت بعمل می آوردند که این حوادث و انقلابات در بین ایلات قشقائی و خمسه عکس العملی ایجاد ننماید روسهای تزاری در ماه دسامبر قوای زیادی به ایران اعزام داشتند و سربازان روس تاقزویین به پیشروی خود ادامه دادند .

اشغال نواحی شمالی از طرف سربازان تزاری احساسات عمومی

را برانگیخت و مردم میگفتند چرا دولت روسیه بیطرفی ایران را نقض و خاک يك ملت ضعیف و ناتوان را اشغال کرده است .

سپاهیان ترك نیز در این موقع ایالات غربی ایران را متصرف شده بودند و کلین آلمانی که در صفحات قبل بنام او و عملیات وی در آبادان اشاره گردیده با ارتش ترك وارد کرمانشاه شده بود . کلین به پشتیبانی سربازان عثمانی بنفع آلمان فعالیت می کرد و می کوشید تا ایرانیان ساکن غرب را علیه انگلیس و روس برانگیزد . در اصفهان نیز دکتر پوژن و چند نفر دیگر از اتباع اطریش و آلمان اوضاع را در دست گرفتند و کار بجائی رسید که يك بار در صدد قتل ژنرال کنسول انگلیس برآمدند اما تیر تروریستها که قصد جان او را داشتند به هدف اصابت نکرد و در عوض یکی از سربازان هندی که همراه کنسول بود بقتل رسید .

خوانین بختیاری در این هنگام جانب بیطرفی را رعایت کردند و با هیچ يك از عمال متفقین و یا متحدین عقد اتحاد نبستند . طرفداران و ایادی آلمان معتقد بودند که با کمک قوای بختیاری و نیروی ژاندارمری از پیشرفت قشون روس بطرف اصفهان جلوگیری بعمل خواهد آمد در صورتی که مسلم بود خوانین با واقع بینی و عاقبت اندیشی به نظریات فرستادگان آلمان تن در نداده اقدامی به زیان متفقین نخواهند کرد . نقشه آلمانها در شیراز و اطراف بخوبی به مرحله عمل در آمده بود و اداره ژاندارمری و استاندار وقت کاملاً از متحدین پشتیبانی می کردند .

بقراری که می گویند صولت الدوله در همین گیرودار محرمانه با

مقامات انگلیس تماس گرفت و گفت اگر جان و مال مرا تضمین نمائید من باقوای خود شورشیان را سرکوب و راه را برای عبور قوافل بازرگانی باز خواهم کرد . دولتین روس و انگلیس با این نظر موافق بودند اما بعللی که ذیلا گفته میشود اجرای این امر موردی پیدا نکرد . حکومت مرکزی مخبر السلطنه را احضار و قوام‌الملک را به کفالت تعیین نمود و صولت که چنین اقدامی را احتمال نمیداد از این پیش آمد به خشم در آمد . صولت الدوله از دیرباز با قوام‌الملک مخالف بود و قسمت عمده اغتشاشات فارس معلول کشمکش و رقابت این دو فتودال بزرگ است که پیوسته باهم ستیزه‌جوئی می کرده‌اند . همین که قوام‌الملک به کفالت استانداری تعیین شد صولت الدوله برای برقراری امنیت که تعهد کرده بود اقدامی بعمل نیاورد و معتقد بود که در این صورت اقدامات او بنفع قوام‌الملک تمام خواهد شد و دولت ایران استقرار امنیت را نتیجه مجاهدات قوام تصور خواهد کرد از همین نقطه نظر هم هنگامی که قوام‌الملک برای سرکشی بابو اجمعی خود بنواحی جنوبی فارس رفت و افسران ژاندارمری شیراز سیمهای تلفون را قطع و چندین نفر از انگلیسها را زندانی کردند سکوت اختیار نمود و با این که ممکن بود از عملیات هواخواهان متحدین جلوگیری بعمل آورد واکنشی نشان نداد . کودتای ژاندارمری شیراز در تاریخ دهم اکتبر ۱۹۱۵ بوقوع پیوست و شورشیان شیراز بوسیله واسموس برای زایر خضرخان پیغام فرستادند که به احترام او تصمیم گرفته‌اند اسرای انگلیسی را در اهرم زندانی کنند .

واسموس در این هنگام دیگر سر از پا نمی‌شناخت و هر جا که میرفت

سخن از بازداشت مقامات انگلیسی به میان می‌آورد و پس از این که اذهان عمومی تنگستانیها را برای مجادلات بعدی آماده و مهیا کرد عازم کازرون شد تا ناصر دیوان را نیز وارد عملیات کند .

ناصر دیوان به واسموس گفت : رفیق عزیز ، من و مجاهدین کازرونی آماده پیکار میباشیم لیکن تاکنون انگلیسها به سراغ من نیامده و قشونی برای جنگ و زدو خورد به کازرون نفرستاده‌اند . اما شما می‌خواهید من به مجاهدین کازرون دستور دهم شب و روز بلاانقطاع به هوا تیراندازی کنند و بایک اردوی خیالی بجنگند یا مقصودتان این است که انگلیسهای اسیر زندانی را هدف گلوله قرار دهم واسموس در پاسخ می‌گوید نه اما شما تا فرصت از دست نرفته باید به دشمنی با انگلیس و روس تظاهر نموده خصومت خود را عملاً به اثبات رسانید .

پس از این که واسموس از کازرون حرکت می‌کند ناصر دیوان مجاهدین و جمعی از معاریف محل را احضار و به آنها چنین خاطر - نشان می‌نماید : دولت آلمان یعنی دولت متبوع واسموس رفیق ما با دولتهای روسیه و انگلیس یعنی همین انگلیسها که هندوستان را تصرف کرده‌اند وارد جنگ شده است . این انگلیسها همان کسانی هستند که با مسلمانان نجف و کربلا و همچنین هموطنان تنگستانی ما زد و خورد کرده و عده‌ای را بقتل رسانیده‌اند .

دولت روسیه یعنی دولتی که با انگلیس هم عهد و هم پیمان گردیده نواحی شمالی ایران را اشغال کرده است و سربازان تزاری تا شهر قزوین پیشروی نموده‌اند . جمعی از عناصر بی‌وطن که در حکم

ناجوان مردان هستند به این دودولت پیوسته و در صورتی که به مقاصد پلید خود نایل شوند زن و فرزند ما را اسیر خواهند کرد و بجای گلبانك محمدی که از مناره‌های مساجد بگوش میرسد صدای ناقوس در فضا طنین انداز خواهد گردید. ما بموجب تعالیم اسلامی باید با قوای کفر جهاد کرده از تسلط ملحدین به مردم مسلمان جلوگیری بعمل آوریم. من به همشهریه‌های عزیز اطمینان میدهم که انگلیسها یارای مقاومت باما را نخواهند داشت چنان که رئیسعلی دلواری هزارها نفر آنها را به خاک هلاکت انداخت و بقیة السیف قوای خصم به بوشهر هزیمت کردند. چند نفر از مأمورین عالیرتبه انگلیس بدست هموطنان آزادی خواه ما اسیر شده‌اند و فردا تحت الحفظ به اینجا وارد میشوند تا از کازرون به اهرم بروند. آزادیخواهان شیراز به احترام مجاهدین تنگستان که با اردوی انگلیس جهاد کرده تصمیم گرفته‌اند اسرای انگلیسی را به اهرم بفرستند تا در آنجا زندانی گردیده این افتخار نصیب زایر خضر خان و سایر روسای تنگستان بوده باشد انتظار دارم فردا که حضرات را وارد می‌کنند همه شما در خط سیر آنها اجتماع و تا آنجا که می‌توانید هلهله و تظاهر کنید تا عملاً ثابت شود مردم کازرون نیز با آزادیخواهان شیراز هم عقیده و همراه میباشند و از کسانی که قصد تعرض به تنگستان و خاک وطن داشته‌اند اظهار تنفر می‌کنند.»

کنسول انگلیس در شیراز در این تاریخ ماژرا کونور (سه فردريك بعد) بود و هنگامی که زندانیان انگلیسی را از شیراز به تنگستان میبردند در تمام طول راه ایرانیها از این پیش آمد اظهار مسرت می‌کردند، ماژرا کونور و مستر فرگسن رئیس بانك شاهی و مستر اسمیت رئیس تلگرافخانه هند و اروپ و خانم اوویکی از کارمندان اداره تلگراف و يك نفر بازرگان انگلیسی بنام لیوینگستن، مستر پتیگرو و خانم او و

مستر کریسمس و خانم او و یک نفر منشی سینگالی زندانیانی بودند که آنها را از شیراز به اهرم می‌فرستادند. در این جا این نکته را متذکر باید شد که مأمورین تلگراف و کارمندان این اداره که در آن ایام هرچ-ومرج، در نقاط دور افتاده ایران با وجود فقدان وسایل و هرگونه مشکلات خطرناک انجام وظیفه می‌کردند زحمات زیادی در راه اجرای نیات دولت متبوع خود متحمل گردیده و در حقیقت باید گفت ریاضت کشیده‌اند می‌گویند مستحفظین زندانیان در تمام طول راه کفن پوشیده بودند تا با این ترتیب در موقع ورود به آبادیهای خط سیر خود احساسات عمومی را هیجان در آورند اسرای نامبردهٔ بالا در پیشاپیش مستحفظین و سواران هندی که اسیر شده بودند از عقب در حرکت بودند.

هنگامی که اسرای به این ترتیب وارد کازرون شدند تفنگچیهای محل در میان هلله و غریب مردم بسمت هوا شلیک کردند و یکی از اهالی اشتباهاً شعاری داد که برخلاف دستور ناصر دیوان بود و بهمین مناسبت او همه را به باد فحش و ناسزا گرفت. اسرای انگلیسی از کازرون به برازجان رفتند و پس از چند روز در آنجا توقف اختیار کردند.



گفتار هفتم

زندانیان اهرم

از آنجائی که در اطراف خصوصیات اخلاقی و اسموس به اختلاف سخن گفته شده اینک در این فصل نتیجه تحقیقات نویسنده به اطلاع خوانندگان عزیز خواهد رسید تا کسانی که به فعالیت‌های و اسموس و سنخ فکر او علاقمندند از حقایق امر آگاه شوند .

ستاد فرماندهی مجاهدین ملی ، انگلیسهای مقیم شیراز را از طرف تشکیلاتی که « کمیته حفظ بیطرفی ایران » نام داشت زندانی کرد و در حین انجام این امر به ماژرا کونور کنسول انگلیس قول دادند که نسبت به خانمها با کمال ادب و مهربانی سلوک کرده از برازجان آنها را محترمانه به بوشهر بفرستند تا فرمانده پادگان انگلیسی بوشهر تکلیف آنها را تعیین نماید می‌گویند و اسموس علاقمند بود که زنها را نیز در برازجان زندانی کنند در صورتی که وضع بازداشتگاه آن محل حتی برای مردها هم غیر قابل تحمل بود . اما غضنفر السلطنه با این تقاضا موافقت بعمل نیاورد و اکیداً به و اسموس خاطر نشان ساخت که چون مجاهدین ملی در شیراز قول شرف داده اند که خانمها را به بوشهر بفرستند اجرای

این تعهد ضروری بنظر میرسد و ضمناً متذکر شد اگر کسی خواسته باشد به زنها بی احترامی و برخلاف قولی که داده شده رفتار کند من او را در هر مرتبه و مقام که باشد هدف گلوله قرار خواهم داد .

این که در بالا گفته شد وضع زندان اسرای انگلیس برای مردها هم غیر قابل تحمل بود منظور این نیست که از طرف زایر خضرخان نسبت به آنها سخت گیری میشد بلکه به شهادت خود زندانیان، نامبرده نسبت بهریک از اسرا با کمال جوانمردی رفتار می کرده و با وجود خصومتی که بطور کلی با انگلیسها داشته بسیره همه ایلات و عشایر ایران که اسرا را محترم می شمارند و عدم رعایت این امر را مغایر با اصول مروت و مردانگی میدانند حتی المقدور ترتیبی داده بود که موجبات آسایش آنها از هر جهت فراهم و با زندانیان مثل مهمان معامله شود .

طبق تحقیقاتی که بعمل آمد معلوم شد خانم اسمیت چون فوق العاده ضعیف و رنجور بوده پس از طی گذارهای صعب العبور بین راه بوضع خطرناکی میافتد بنحوی که همه از او دست می شویند و واسموس با مشاهده این وضع می گوید : بهتر این است که زندانیان را به بوشهر بفرستند زیرا اگر فرمانده پادگان بوشهر اطلاع حاصل کند که یکی از خانمها فوت کرده است تنگستان را مورد حمله قرار داده به جان و مال احدی ابقا نخواهد کرد . واسموس قبل از جنگ با خانم اسمیت آشنا بوده و چون بانوی نامبرده هم علاقه مفراطی به ادبیات فارسی داشته با اشغال بوشهر از طرف انگلیسها مخالف بوده است و قبل از دستگیری مرتباً با واسموس مکاتبه می کرده و پشتیبانی او را از آزادیخواهان ایران می ستوده است .

هنگامی که اسرار را به برازجان وارد می‌کنند و اسموس برای کسب اطلاع از سلامتی خانم اسمیت تصمیم می‌گیرد که شخصاً با او ملاقات و بواسطه این پیش‌آمد از او عذرخواهی نماید. در اجرای این منظور بطرف کاروانسرای برازجان یعنی بازداشتگاه اسرای انگلیسی میرود اما همین که می‌خواهد داخل کاروانسرا شود غضنفر السلطنه کلانتر محل که مأمور زندانیان بوده از او جلوگیری می‌کند. غضنفر السلطنه با وجود سابقه دوستی و آشنائی، به واسموس می‌گوید شما میدانید که ما ایلات و عشایر بحفظ ناموس و لواینکه ناموس دشمن خونی ما هم باشد زیاده از حد علاقمندیم و من هرگز اجازه نمیدهم شما به محوطه‌ای که برای خانمهای انگلیسی تخصیص داده شده قدم بگذارید. واسموس می‌گوید من منظوری جز ملاقات با خانم اسمیت ندارم و فقط میخواهم از سلامتی او اطمینان حاصل کنم و از این گذشته ما اروپائیها حجاب و محدودیتی برای طبقه بانوان قایل نیستیم و ضمناً از این که برای غضنفر- السلطنه سوء تفاهم حاصل شده اظهار تأسف و اصرار برای ملاقات می‌کند.

غضنفر السلطنه که اصرار واسموس را می‌بیند گلنگدن تفنگ را کشیده و می‌گوید: تصور نکنی من برای خاطر دوستی با تو بننگ و مذلت تن دردمم و اگر قدم از قدم برداری ترا نقش زمین خواهم کرد. مردانگی تنگستانیها اجازه نمیدهد که کسی به ناموس اشخاص مخصوصاً اسیران زندانی تخطی کند. اگر بحفظ جان خود علاقمندی زود از این حوالی دور شو والا آنچه نباید بشود خواهد شد و من به تکلیف ایلیاتی خود عمل خواهم کرد.

واسموس که می بیند موضوع شوخی بردار نیست و ممکن است کار بجای باریك برسد از ملاقات با اسرا و استفسار از سلامتی خانم اسمیت مصرف میشود .

می گویند پس از این که مجاهدین ملی خانمها را صحیح و سالم به بوشهر میفرستند خانم اسمیت کماکان با واسموس مکاتبه می کند تا هنگامی که موضوع از طرف مأمورین اطلاعات اردوی انگلیس کشف و به نامبرده تذکر داده میشود که از مکاتبه با جاسوس آلمانی خودداری کند .

این بود عین حقیقت قضیه و مسلماً مطالب دیگری که راجع به واسموس و خانم اسمیت نوشته شده همگی عاری از حقیقت است انتشارات دیگری هم که راجع به واسموس و ازدواج او با دختر شیخ حسینخان چاه کوتاهی داده شده واقعیت ندارد .

نویسنده مخصوصاً این موضوع را در تنگستان مورد تحقیق قرار دادم و هیچ يك از معاریف محل آن را تأیید نکردند و یکی دیگر از دلایل کذب این شایعه مراجعت واسموس به تنگستان بعد از جنگ جهانگیر است که با خانم خود به اهرم رفت و در آن تاریخ شیخ حسینخان هنوز در قید حیات بود و هرگاه واسموس با دختر وی زناشوئی کرده بود هرگز با همسر آلمانی خود به آن حدود نمیرفت .

حالا برگردیم بر سر زندانیان انگلیسی که بدست مجاهدین ملی اسیر شده بودند . مجاهدین خانمها را همانطور که قول داده بودند تحت الحفظ به بوشهر فرستادند و مردها هم آنها را تا چغادک مشایعت

کردند و سپس به اهرم انتقال یافته در حدود يك سال در آنجا زندانی بودند .

اهرم قلعه بزرگی دارد که برجهای چهارگانه آن جلب توجه می کند و در آن تاریخ زایر خضر خان با خانواده و مستخدمین خود در همین قلعه بسر میبردند پس از این که زندانیان را وارد قلعه اهرم کردند زایر خضر خان با کمال مردانگی دو باب از بهترین اطاقهای قلعه را که قبلاً محل سکونت خود او بود برای انگلیسها اختصاص داد که از یکی به عنوان اطاق خواب و از دیگری به عنوان اطاق نشیمن استفاده کنند . انگلیسها روزها خود را به بازی بریج و بازیهای متفرقه دیگر سرگرم می کردند و گاهی هم برای آب تنی با چند نفر تفنگچی کنار چشمه معدنی مجاور میرفتند نامه‌هایی را که زندانیان به بوشهر می نوشتند و اسموس سانسور می کرد ولی چون همه نامه‌ها را یک نفر بزبان ایتالیائی می نوشت و واسموس هم زبان ایتالیائی نمیدانست از مندرجات نامه‌ها سردر نمی آورد و باز جای خوشوقتی است که از مکاتبه اسرا با بوشهر جلوگیری نمی نمود .

ماژرا کونور در این هنگام ریش گذاشته بود و در مقابل این پیش آمد خونسردی و متانت خود را حفظ مینمود .

چون یکنفر آلمانی و چند نفر تنگستانی در بوشهر زندانی بودند واسموس شرحی به فرمانده اردوی انگلیس نوشت که زندانیان بوشهر را مرخص کند تا او نیز متقابلاً انگلیسها را آزاد نماید اما فرمانده اردو بنامه او جوابی نداد و چند روز بعد شنیده شد یکعده قوای امدادی دیگر هم باز به پادگان بوشهر اضافه گردیده است این خبر برای

واسموس مؤدۀ بزرگی بود زیرا او می‌خواست به این وسایل توجه ارتش انگلیس را از بین‌النهرین به تنگستان منعطف و بالنتیجه سپاه بریطانیا را در عراق تضعیف کند تا ترکها در میدان جنگ فاتح و پیروز شوند .

شایعات مختلف دیگری هم راجع به واسموس داده شده که به عقیدۀ اینجانب به افسانه بیشتر شباهت دارد و ظاهراً کسانی که شرح حال واسموس را نوشته‌اند به این مطالب شاخ و برگ زیادی داده‌اند . سرپرسی سایکس مینویسد : واسموس بایکی از متمکنین شیراز تماس داشت و هنگام احتیاج از او وام می‌گرفت و برای جلب اطمینان او که مطالباتش سوخت نخواهد شد نیرنگهای عجیبی بکار میبرد منجمله يك قطعه چوب بزمین فرو میکرد و بعنوان این که بایسیم مستقیم باشخص امپراتور تماس گرفته است و امپراتور آلمان چنین و چنان می‌گوید رفیق سادۀ شیرازی خود را تحمیق مینمود . البته اینجانب هرگز در نوشتجات سرپرسی سایکس تردید نمی‌کنم اما چون دیگران هم نوشته‌اند که واسموس در تنگستان نیز همین حقه بازیها را می‌کرد بعقیده من جریان به این ترتیب که گفته و نوشته میشود نبوده است والا واسموس بعد از جنگ مجدداً به تنگستان نمیرفت و یا اگر هم می‌رفت کماکان مورد اطمینان و احترام واقع نمی‌گردید .

بموجب تحقیقات دقیقی که اینجانب شخصاً بعمل آوردم این خرده کاریها مربوط به واسموس نیست بلکه از ریزه کاریهای زوگمایر و زایلر است که مأمور کرمان بودند .

زوگمایر در موقع اقامت کرمان جسته و گریخته از اخبار واصله

اینطور استنباط مینماید که آلمانها فاتح گردیده و ارتش آن دولت ، در میدانهای مختلف متفقین را شکست داده اند زوگمایر در ارك ایالتی یکدستگاه ماشین سینما نصب و بدروغ همه روزه اخباری مربوط به فتوحات آلمان نشر می کند . یکی از هموطنان انگلیسی اینجانب که بلافاصله بعد از فرار زوگمایر به کرمان وارد شده و دستگاه ماشین سینما را در ارك مشاهده کرده است این جریان را برای من توضیح داده و ظاهراً این موضوع بعد همه جا منتشر میشود و چون واسموس بیشتر از سایر رفقای خود معروف بوده اغلب این واقعه را به او نسبت داده اند .

در همین اوقات یعنی از ۲۲ تا ۲۴ نوامبر ۱۹۱۵ اولین جنگ خونین تیسفون درگیر گردید و ژنرال توشند انگلیسی ابتدا به ناصریه و سپس به کوت العماره عقب نشینی کرد. در یک چنین شرایطی ارتش بریطانیا بواحدهای نظامی بوشهر که وجود آنها در آنجا عاقل و باطل شده بود کمال احتیاج را داشت ، بعضی می گویند پس چرا با اینوصف ستاد ارتش انگلیس از وجود اردوی بوشهر استفاده نکرد و واحدهای نظامی آنجا را به بین النهرین نفرستاد ؟ در پاسخ این قبیل خرده - گیریها باید گفته شود که هرگاه ارتش انگلیس بوشهر را تخلیه می - کرد به احتمال قریب بیقین ایلات و عشایر جنوب ایران این مسئله را بضعف دولت انگلیس تعبیر و با طرفداران متحدین همکاری می نمودند و حتی ممکن بود شیخ خزعل و طوایف بسیاری به آنها ملحق گشته لوله های نفت و سایر تأسیسات آبادان را از کار بیندازند . خوانین تنگستان بالاخره در تابستان سال ۱۹۱۶ با انگلیسها

توافق حاصل و ضمن عقد مصالحه نامه‌ای بهمان مبادله اسرا اکتفا نمودند و برخلاف سابق راجع به تخلیه بوشهر سخنی میان نیاوردند و واسموس که از انعقاد این مصالحه نامه راضی بنظر نمی‌رسید مکرر مجاهدین تنگستان را تحریک می‌کرد که دسته جمعی به بوشهر تعرض و با ارتش انگلیس زدوخورد کنند و حتی حاضر شده بود که شخصاً در میدان جنگ شرکت نماید و فرماندهی قوا را بعهده بگیرد اما خوانین تنگستان بعنوان اینکه ممکن است او در این گیرودار کشته و یابدست انگلیسها اسیر گردد از انجام تقاضای او خودداری می‌نمودند ، در همان ایام اسرای انگلیسی از اهرم محرمانه بفرمانده اردوی انگلیس در بوشهر اطلاع دادند که واسموس نفوذ و اعتبار خود را تا اندازه‌ای از دست داده و مجاهدین مثل سابق تعلیمات او را انجام نمی‌دهند . بعضی می‌گویند که این موضوع واقعیت نداشته و اسرای انگلیسی برای استخلاص خود این تدبیر را بکار بسته‌اند تا ارتش انگلیس از بوشهر به تنگستان حمله نموده و آنها را از قید اسارت نجات دهد .

چند هفته بعد از توقف زندانیان فرمانده اردوی انگلیس برای زایر خضرخان پیغام داد که هرگاه اسرای انگلیسی را آزاد نکند چنین وچنان و اهرم را باخاک یکسان خواهد کرد . زایر خضرخان در جواب می‌گوید روزی که صدای گلوله يك سرباز انگلیسی بگوش برسد همه زندانیان بلافاصله تیر باران خواهند شد و با این تدبیر از حمله اردوی انگلیس جلوگیری بعمل می‌آورد . حتی می‌گویند در حضور کسی که برای او پیام آورده بود دستور می‌دهد زندانیان را پای دیوار قلعه تیر - باران کنند و بوساطت چند نفر از ریش سفیدان محل از اجرای این

تصمیم منصرف میشود. در همین گیرودار مسترپتیگرو چون ضعیف - القلب بوده بتصور اینکه او را تیرباران خواهند کرد دچار عارضه قلبی شده و همانجا جان بجان آفرین تسلیم می کند و جنازه او را بیرون قلعه بخاک می سپارند .

فرمانده اردوی انگلیس وقتی مطمئن شد که با تهدید و ارعاب کاری از پیش نمی رود نقشه خود را تغییر داد و در صدد چاره جوئی برآمد .

مأزر اکونور محرمانه برای او پیغام فرستاد که چند نفر سرباز مسلح با تجهیزات کافی بی خبر و بطور سری به اهرم بفرستد تا او و سایر زندانیان نیز غفلتاً با تفنگچی های زایر خضرخان گلاویز گردیده آنها را خلع سلاح کنند و سپس نظامیانی هم که در خفا باهرم آمده قلعه را تصرف کنند .

فرمانده اردو با این پیشنهاد چون برای زندانیان خطر جانی داشت موافقت بعمل نیاورد و تصمیم گرفت بجای تهدید به تطمیع و تحبیب متوسل شود تا زایر خضرخان زندانیان را آزاد سازد . در اجرای این نقشه برای زایر خضرخان پیغام فرستاد که هرگاه زندانیان آزاد شوند او نیز متقابلاً شانزده نفر از تنگستانی ها را که در بوشهر بازداشت می باشند مستخلص و از چایبهای توقیفی اهالی تنگستان و دوهزار تومان پول شیخ حسینخان که ضبط و مصادره گردیده رفع تعرض خواهد کرد . سران مجاهدین پس از مشاوره بالاخره صلاح در این دیدند که با انگلیسها مصالحه کنند و تنگستانی ها اسرای انگلیسی و انگلیسها اسرای تنگستانی را به « سه بست » نزدیکی چغادک برده مبادله کردند

(برای مزید اطلاع خوانندگان عین مصالحه نامه به نقل از کتاب فارس و جنک بین الملل در اینجا درج میشود . مترجم) :

این صلحنامه بموجب شرایط ذیل بین دولت فخریه انگلیس و آقایان شهبخ حسینخان وزایر خضر خان بصورت رسمیت واقع و امضاء و مبادله شد .

دولت انگلیس شروط زیر را قبول می کند :

۱- استرداد اسرای تنگستانی و دشتی که در جنک گرفتار شده اند که از آنجمله « خالو حسین دشتی » است و هر کس دیگر را که در دست دارند .

۲- استرداد « حاج علی تنگستانی » و اتباعش .

۳- مرخصی آلمانی ها که در بنادر خلیج فارس گرفتار شده اند یعنی قنصول و تاجر آلمانی با خانمش و طبیب آلمانی در بندر ریگ و سه نفر تاجر آلمانی که در بنادر دیگر گرفته اند .

۴- تحویک دادن چای توقیفی اهالی تنگستان که در بحرین ضبط شده است .

۵- پس دادن دو هزار تومان پول آقای « شیخ حسین خان سالار اسلام » که در بوشهر گرفته اند .

۶- افتتاح و آزادی راه بوشهر برای عبور و مرور عموم اهالی بخصوص اهالی تنگستان و عدم تعرض احدی نسبت به عابرین و راه شاهی مانند سابق راه احمدی باشد و تغییری در آن داده نشود و اگر در خاک احمدی یا تنگستان سرقتی واقع شود مأمورین دولت فخریه انگلیس را حق مداخله نباشد تصفیه و پیدا کردن دزد حق کلانتران خاکی است

که از آن سرقت شده است .

آقایان سالار اسلام و « امیر اسلام » شروط زبر را تقبل نمودند.
 ۱- استرداد اسرای انگلیسی که هشت نفرند و دو نفرشان را
 بسبب ناخوشی آنها نظر بمقتضای عالم انسانیت مرخص کرده بودند.
 ۲- مسئولیت راه شاهی را در حدود خاک خود بعهده می گیرند
 که اگر مال التجاره گم بشود غرامت آنرا بدهند .

۳- حفظ خط تگراف را پس از تعمیر عهده دار هستند برای
 اقرار و قبولی شروط فوق ، مصالحه نامه را امضاء کردیم . ۱۳۳۴
 سربست - مشیله بوشهر .

محل امضای خوانین: زایر خضر خان. شیخ حسین خان - محل
 امضای مائر تریور قائم مقام قنصل انگلیس در بوشهر .

تلاش و فعالیت واسموس در ظرف سال دوم بهیچوجه با سعی
 و کوشش سابق او قابل مقایسه نبود و البته واسموس بخوبی می -
 دانست که اقدامات و تحریکات او اگر نتیجه ای برای دولت متبوع
 او داشته باشد مسلماً طوایف و خوانین تنگستان را هم از هستی ساقط
 خواهد کرد . پس از پایان جنگ جهانگیر عملیات واسموس مورد
 تقدیر قرار گرفت و حتی مأمورین انگلیسی هم از اقدامات او تعریف و
 تمجید می کردند . واسموس به جبران خساراتی که به تنگستانی ها وارد
 کرده بود بعد از جنگ مجدداً به تنگستان رفت تا با عملیات عمرانی
 خدمتی به مردم تنگستان نموده باشد اما متأسفانه در اثر اختلافاتی که با
 بزرگان محل پیدا کرد از عملیات او نتیجه ای عاید نگردید و نقشه
 سودمند او به مرحله عمل درنیامد . واسموس به ایران و مردم این

کشور و ادبیات فارس علاقه فراوان داشت و بدیهی است این موضوع برای کسانی که به ایران نرفته و یا مدت کوتاهی در آن مملکت اقامت داشته و به آثار تاریخی و باستانی ایران سرسری نگریسته‌اند قابل قبول نمی‌باشد .

می‌گویند یکنفر اروپائی که مکرر تعریف و تمجید ایران را شنیده بود برای مدت کوتاهی به ایران رفت و پس از مراجعت گفته بود خرابه‌های تخت جمشید و مساجد اصفهان این اندازه‌ها قابل اهمیت و محیر العقول نیست که خاورشناسان و مستشرقین در اطراف آن بسط مقال و داد سخن داده‌اند . پرواضح است که هرگاه ادبیات فارسی مورد غور و مداقه کامل قرار بگیرد و ابنیه و آثار تاریخی ایران بدقت بررسی شود هر آدم بی‌ذوقی هم مسحور فرهنگ و تمدن گذشته ایران واقع گردیده و مانند واسموس به ایران و ادبیات فارسی و تاریخ پر عظمت قدیم این کشور علاقه پیدا خواهد کرد .

واسموس پیوسته دفتر قطوری باخود همراه داشته و اصطلاحات و امثله فارسی را در آن یادداشت می‌کرده و هر وقت بدست دشمن می‌افتاده از همه چیز صرف‌نظر می‌نموده جز همان دفتر یادداشت که در نظر او فوق‌العاده گرانبها بوده و بهیچ قیمتی آنرا از دست نمی‌داده است .

تحریکات و اقدامات واسموس طی دو سال اول جنگ بین‌الملل بالاخره به نتیجه نرسید و دولت ایران رسماً به نفع آلمان وارد جنگ نشد . ندرمایر و پرنس رویس و شاید واسموس اطمینان داشتند که ایران در شرایط موجود هرگز نخواهد توانست که با انگلیس و روس

یعنی دو همسایه زورمند خود وارد جنگ شود و سیاستمداران و رجال ایران عاقل‌تر از این هستند که علی‌العمیا با سرنوشت و مقدرات مردم مملکت بازی کنند. تنها امید مأمورین آلمان این بود که عده‌ای از ایرانی‌ها را منحرف و سپس افغانها را وارد به اغتشاش کنند تا با شورش مسلمانان افغانستان هندیها هم علیه دولت انگلیس قیام نمایند و دولت بریتانیا اجباراً از صحنه‌های جنگ باختر متوجه حفظ هندوستان شود از مأمورین عالیرتبه آلمان تنها کسی که به جنگهای جبهه ایران علاقمند بود «مارشال فن در گلترز» آلمانی فرمانده ارتش ترکیه است که می‌گفت عده‌ای از ترکها باید با سربازان روس که بعضی از نواحی ایران را اشغال کرده‌اند وارد زدوخورد شوند تا مسلمانان ایرانی هم بحمايت همکیشان ترك خود قیام و ارتش روسیه را بامشكلات گوناگون روبرو کنند.

ظاهراً افسر نامبرده نمی‌دانست که مردم ایران بهمان قرار که از سربازان تزاری و تعدیات دولت روسیه متنفر می‌باشند به ترکها هم که در اعصار گذشته وبخصوص در دوره سلاطین صفویه گاه و بی‌گاه به ایران تجاوز کرده‌اند خوش‌بین نخواهند بود.

مدت جنگ هر چه بیشتر بطول می‌انجامد ایرانی‌ها از دولت آلمان و مأمورین اعزامی بران بیشتر مأیوس میشدند چنان که تنگستانی‌ها هم با وجود این که بیش از حد تصور تحت تأثیر مواعید و اسموس بودند بعدها حتی در زمان دستگیری ماژراکونور و توقیف او در اهرم به گفته‌های واسموس ترتیب اثر نمی‌دادند.

در همان ایامی که تیر واسموس به سنگ خورد و تنگستانی‌ها متوجه شدند بی‌جهت به تحریک این عنصر ماجراجو با انگلیسها و همسایه

زورمند خود در افتاده‌اند شیخ حسین دشتستانی محرمانه با مأمورین انگلیسی تماس گرفت و تقاضا کرد به تبعیت دولت بریتانیا در آید اما انگلیسها به تقاضای او ترتیب اثر ندادند .

یکی دو نفر از متنفذین تنگستان نیز در بازداشتگاه با اکونور ملاقات نموده و ضمن صحبت متذکر شدند که آلمان و انگلیس در نظر آنها بالسویه اجنبی و بیگانه هستند و وطن پرست واقعی کسانی هستند که از حدود بیطرفی خارج نشوند .

در این گیرودار باز هم واسموس بیکار نمی‌نشست و مرتباً به شیراز و کازرون می‌رفت . عده‌ای از شیرازیها هنوز گفته‌های اوراباور می‌کردند و ناصر دیوان کازرونی هم کماکان بعقیده سابق باقی می‌گفت در موقع فرصت از انگلیسها انتقام خواهم گرفت . در این موقع بی‌پولی، واسموس رابشدت در فشار گذاشته بود و خوانین تنگستان جز شیخ حسینخان چاه کوتاهی مثل پیش بی‌مضایقه به او کمک نمی‌کردند و او هم اضطراراً گوشه‌نشینی اختیار نمود .

کوت‌العماره در همین هنگام سقوط کرد و اگر واسموس پول و قدرت داشت اشکالات زیادی برای مأمورین انگلیسی بوجود می‌آورد .

در ماه ژوئیه چند روز بعد از استخلاص اسرای انگلیسی ، زایر-خضرخان وعده‌ای از تنگستانی‌ها بخانه واسموس رفتند و چون گفته‌های او دروغ از آب درآمده بود او را بیاد فحش گرفتند . سلطانعلی مستخدم وفادار او می‌گوید : واسموس در مقابل ناسزا و بدگوئی خوانین سکوت اختیار کرد و خوانین هم او را بحال خود گذاشتند .

گفتار هشتم

شکست‌های جبران ناپذیر

بموجب تحقیقاتی که بعمل آمده و از طرف مقامات صلاحیت - دار نیز تأیید گردیده فعالیت‌های واسموس و تحریکات وی نسبت بسقوط کوت‌العماره و شکست ارتش انگلیس تأثیر بسزائی داشته است .

کوت‌العماره در روز ۲۹ آوریل ۱۹۱۶ سقوط کرد و دوازده هزار نفر سرباز هندی و انگلیسی بدست قشون ترك اسیر شدند . این حادثه یکی از بزرگترین حوادث ننگینی است که ارتش انگلیس در شرق با آن روبرو بوده است . بقراری که گفته میشود دولت انگلیس حاضر بود دو میلیون پوند بحکومت عثمانی پردازد و سلاح و مهمات جنگی اردوی بین‌النهرین را نیز به ترکها واگذار کند منوط بر این که به انگلیسها اجازه داده شود به پایگاه اولیه خود مراجعت نمایند .

انور پاشا به این پیشنهاد تن درنداد و ترکها شهر را تصرف کردند و طولی نکشید که چهار هزار نفر از سربازان اردوی بریطانیا که هفتاد درصد آنها را سربازان انگلیسی تشکیل می‌دادند ، بنا بگفته سر آر نلدویلسن ، در نتیجه رنج و مشقت غیر قابل تحمل دوران اسارت

و خشونت و سختگیری ترکها، در خاک عرب جان سپردند. فرمانده قوای ترکیه که با نیروی بریتانیا مصاف می دادند فیلد مارشال فن در گلتز آلمانی بود و می گویند او و سایر آلمانی ها که زیر دست او انجام وظیفه می کردند از طرز رفتار سربازان ترك نسبت بقشون شکست خورده انگلیس سخت عصبانی گردیدند و تا آنجا که ممکن بود از تعدیات ترکها جلوگیری می نمودند .

فیلد مارشال فن در گلتز در نوامبر ۱۹۱۵ از اسلامبول بعزم بغداد حرکت کرده بود و مأموریت داشت قوای انگلیس را در حوالی دجله درهم کوبیده سپس نیروی انگلیس و روس را نیز از خاک ایران خارج نماید .

ستاد ارتش آلمان معتقد بود که در صورت اشغال ایران از طرف قوای ترکیه بلافاصله حکومت تهران الحاق خود را بدولتهای مرکزی اعلام و افغانستان نیز از او تبعیت خواهد کرد و بالنتیجه هندوستان هم دچار هرج و مرج خواهد شد و منظور اساسی سیاستمداران برلن که همان برهم خوردن اوضاع هندوستان و سرگرم شدن دولت انگلیس در آن ناحیه است تأمین خواهد شد :

وینستون چرچیل در یکی از کتابهای خود که بنام بحران بزرگ جهانی تألیف کرده می نویسد :

آلمان در این هنگام چاره ای نداشت جز اینکه خط محاصره متفقین را از هم شکافته خود را از ورطه و تنگنای خطر ناکمی که برای او بوجود آمده بود نجات دهد آلمانها چون در دریا نمی توانستند انگلیسها را شکست بدهند ناچار بخشکی متوجه میشدند و تنها منطقه -

ای هم که نیروی زمینی آلمان بعقیده سیاستمداران برلن ، ممکن بود انگلیسها را شکست دهد همان منطقه آسیا بود . ستاد ارتش آلمان از نقطه نظر عملیات نظامی و سوق الجیشی در سال ۱۹۱۶ ، سعی و کوشش می کرد بدریای سیاه و بحر خزر استیلا حاصل کند اما برای آلمان و هر دولت دیگری که در آن تاریخ با ترکیه متحد و هم پیمان بود اجرای این امر از نقطه نظر دیپلماسی اشکال فراوانی داشت .

فیلد مارشال فن در گلتز با اندیشه های دور و درازی وارد بغداد گردید و هنگامی که نقشه خود را با مشاورین نظامی در میان گذاشت متوجه شد که با دو مانع عظیم روبرو می باشد که هر یک سهم خود در خور اهمیت است . افسر نامبرده برای رفع این دو محذور بزرگ تلاش فراوان کرد اما مرگ ناگهانی او آن بیچاره را از قید این زحمات بی نتیجه نجات بخشید . موانع دوگانه ای که به آنها اشاره شد اینک ذیلا توضیح داده میشود :

۱- ترکها اصولاً نسبت بائتلاف با آلمان با نظر بدبینی می - نگرستند و مخصوصاً از بعد از شکستی که در گالیپولی خوردند مسئله پان تورانیزم را پیش کشیدند و موضوع هم کیشی و اتحاد مذهبی را کنار گذاشتند .

طبقات متنوره ترکیه در میان ملل اروپا به انگلیسی ها و فرانسویها بیشتر علاقمندند و بطور کلی از آلمانها اظهار تنفر می کنند و بدرفتاری و خشونت قوای ترکیه با اسرای کوت العماره هم علل وجهات دیگری داشته و از منبع دیگری سرچشمه می گرفته است .

۲- مانع بزرگ دیگر این بود که هرگاه قوای مسلح ترك وارد

ایران می‌گردید و اسلحه و مهمات از طریق ترکیه به ایران فرستاده میشد ایرانی‌ها به سائقه سوابق تاریخی دوش بدوش قوای انگلیس و روس با ترکها وارد جنگ میشدند و مسلماً افغانستان هم همین رویه را پیش می‌گرفت و نقشه خیالی فن درگلتز نتیجه معکوس می‌بخشید .

اواخر ۱۹۱۵ فن درگلتز به اتفاق یکی از افسران زیردست خود بنام کلنل بوپ به کرمانشاه رفت تا با کلین و کانیتز و شونمان وزمام - داران حکومت موقتی و سران مهاجرین مذاکره و از نظریات آنها استحضار حاصل کند و تازه آنجا متوجه شد که پیشرفت قوای آلمان در ایران با چه مشکلات و موانع بزرگی مواجه خواهد بود . در این تاریخ قوای روسیه تزاری تا اندازه ای در ایران پیشرفت نموده و به فتوحاتی نایل شده و پادگان ژاندارمری همدان را شکست داده و قم و قزوین را نیز تصرف کرده و چند واحد نظامی هم در پایتخت و حوالی تهران مستقر کرده بودند .

تصرف شهر قم از نقطه نظر سیاسی حائز اهمیت بود زیرا قبلاً عده ای از سران حزب دموکرات که با آلمانها همراه بودند به اتفاق پرنس رويس سفیر آلمان در تهران از پایتخت به آنجا مهاجرت نموده کمیته دفاع ملی را تشکیل دادند .

شهرستان قم مرکز فعالیت و جنب و جوش طرفداران متحدین بود و هنگامیکه روسها قم را متصرف شدند این واقعه عکس العمل شدیدی بخشید و تا اندازه ای تبلیغات جاسوسان آلمانی را خنثی کرد . ناحیه غرب نیز تا کنکور و رواندوز در تصرف نیروی روسیه تزاری بود و قوای ژاندارمری ایران که بنفع آلمان و علیه منافقین قیام کرده بودند فقط از

سلطان آباد تاصحنه را در تصرف داشتند .

فن در گلتهز هنگام مراجعت به بغداد تصمیم گرفت جدأ نقشه خود را نسبت بایران بموقع اجرا گذارد ولی خیالات او جامه عمل نپوشید و رفته رفته متوجه شد که ایران بنفع ترکیه و آلمان وارد جنگ نخواهد گردید . سقوط کوت‌العماره و پیروزی ارتش ترکیه در ناحیه مزبور مجدداً او را باین فکر انداخت که يك لشکر از سپاه عثمانی را بفرماندهی یکی از افسران آلمان بنام ریس بایران بفرستد تا شکست رئوف بيك را جبران نمایند .

اواخر ژانویه ۱۹۱۶ چند دسته از عشایر غرب بتحریک کانیتز آلمانی در حوالی همدان باروسها وارد جنگ شدند و کاری از پیش نبردند و کانیتز انتحار کرد. سقوط کوت‌العماره و شکست ارتش انگلیس برای مأمورین آلمان خوش‌یمن نبود و در حقیقت نحوست داشت زیرا کانیتز بواسطه عدم اجرای نقشه‌های خود انتحار نمود و فن در گلتهز نیز چندی بعد مریض شد و سرانجام در بستر بیماری جان سپرد. میگویند آخرین وصیت او به فن گلیخ معاون خود این بود که قوای ترك را در حوالی دجله تقویت و عملیات جبهه ایران را محدود کند. بامرگ فن در گلتهز تمام آرزو و آمال ستاد فرماندهی آلمان ب خاک سپرده شد زیرا ترکها از فن گلیخ جانشین فن در گلتهز تبعیت نمی‌کردند و تنها حسن شهرت و لیاقت فقید نامبرده بود که ترکها را بانجام تعالیم ستاد آلمان و ادار مینمود. در اینجا بی‌مناسبت نیست تذکر داده شود که ژنرال مود انگلیسی هم پس از فتح بغداد در همان خانه‌ایکه فن در گلتهز مرده بود جان بجان آفرین

تسلیم کرد .

در هفتم مه که روسهای تزاری بسرکردگی ژنرال باراتف قصر شیرین را بحیطة تصرف در آوردند يك اردوی شش هزار نفری از ترکها در خانقین موضع گرفته بودند و هر قدر فن کلیخ اصرار کرد که با وجود تهدیدات ارتش روسیه ترکها از تقویت قوای خود در حوالی دجله انصراف حاصل نکنند ستاد ارتش ترکیه بگفته او گوش نگرفت و ترکها اصولاً از او وسایر افسران آلمانی که در خدمت دولت عثمانی بودند سوء ظن حاصل کردند .

نوزدهم مه انور پاشا باتجلیل فراوان وارد بغداد شد و بلافاصله دستور داد دولشگر از قوای ترکیه بفرماندهی احسان پاشا بجبهه شرق منتقل و باروسها وارد زد و خورد شوند .

احسان پاشا ضربت شدیدی بقوای باراتفوف وارد کرد و ترکها نهم ژون قصر شیرین را متصرف شدند و از آنجا بسمت پاتاق پیشروی نموده و روز بیست و ششم همان ماه کردند را از دست روسها خارج کردند . فزاقهای تزاری خرابی زیادی در کردند بار آورده بودند و مردم بیچاره محل در نتیجه این زد و خوردها خسارت فراوانی دیدند . سپاه روس در مقابل حملات شدید احسان پاشا تاب مقاومت نیاورد و مرتب عقب نشینی کرد و در نتیجه روز اول ژوئیه ترکها وارد کرمانشاه شدند .

ستاد فرماندهی روسیه در این تاریخ هراسان گردید و از دولت انگلیس تقاضا کرد چند واحد نظامی از ارتش بریطانیا که در پیرامون دجله مستقر شده است بکمک باراتفوف بشتابد و ضمناً ایلات و عشایر

جنوب کرمانشاه هم که با مأمورین بریطانیا مناسبات نیکو دارند با جنگ‌های محلی و پارائیزانی از پیشرفت قوای ترك جلو گیری بعمل آورند دولت انگلیس باین تقاضا ترتیب اثر نداد زیرا عشایر جنوب کرمانشاه بهمان اندازه که نسبت بانگلیسها خوشبین بودند از روسها تنفر داشتند و علاوه بر این ، سرفرماندهی ارتش انگلیس معتقد بود که پیشرفت قوای ترکیه بیشتر بنفع متفقین تمام خواهد شد و هر قدر خط جبهه ارتش عثمانی طولانی تر شود شکست ترکها زودتر قطعیت خواهد یافت .

اقدامات فن گلیخ و سایر افسران آلمانی در این تاریخ به نتیجه نمیرسید و ترکها بگفته آنها ترتیب اثر نمیدادند خاصه اینکه مقامات ترکیه نقشه اتحاد اسلام را ترك گفته و برای پیشرفت پان تورا نیزم تلاش میکردند .

قوای احسان پاشا پس از فتح کرمانشاه روسها را تعقیب و دهم ژوئیه همدان را تصرف نمودند و اردوی روسیه بعجله بقزوین عقب نشینی کرد. مقامات دیپلماتیک روسیه وانگلیس در تهران که از نزدیکی قوای عثمانی مستحضر شدند خود را بعجله برای حرکت از پایتخت آماده نمودند اما این تصمیم عاقبت الامر بموقع اجرا گذارده نشد زیرا ترکها متدرجاً متوجه شدند که تمدید و توسعه جبهه جنگ ایران با تاکتیکهای نظامی مغایر است و سرانجام نتایج شومی بیار خواهد آورد. در این تاریخ قوای احسان پاشا منحصرأ به اعضای حزب دموکرات و مهاجرین و کارگردانهای کمیته ملی متکی بودند و هرگز تصور نمیکردند که دموکراتهای ایران هم روزی به مخالفت با آنها برخیزند همینکه ترکها متوجه شدند که خط جبهه بیشتر از حد انتظار توسعه یافته تصمیم

به عقب نشینی گرفتند اما سران مهاجرین باحسان پاشا تذکر دادند که هرگاه خواسته باشد مجاهدین ملی و افراد ژاندارم را در مقابل قزاقهای تزاری تنها گذارد مسئولیت هر نوع پیش‌آمدی بعهده او خواهد بود و در این صورت بعید نیست مجاهدین ملی که از وعده های خلاف واقع آلمان عصبانی و مأیوس شده اند با نیروی ترك وارد جنگ شوند.

افسران ترك که از بغداد تا همدان پیشروی کرده بودند خوابهای طلائی گوناگون میدیدند که هرگز تعبیر نگردید و ترکهای عثمانی نتوانستند مثل قوای خونخوار چنگیز دامنه فتوحات خود را توسعه دهند. فصل پائیز بدون اینکه حوادث مهمی اتفاق بیفتد سپری گردید و زمستان هم با وجود اینکه برخلاف سنوات سابق هوا فوق العاده سرد و غیر قابل تحمل بود گذشت و اواخر فوریه ۱۹۱۸ مرض وبا در میان اردوی ترکیه شایع گردید و عده کثیری را بهلاکت رسانید .

روز دوم مارس روسها ناگهان بيمقدمه ترکهارا مورد حمله قرار دادند و ترکها بعجله همدان را تخلیه نمودند قزاقهای تزاری ترکها را تعقیب و قوای احسان پاشا مرتب عقب نشینی میکردند. روز یازدهم مارس کرمانشاه و سی و یکم مارس قصر شیرین نیز سقوط کرد و قوای باراتف تا سرحد ایران ترکها را عقب زدند و در خاک عراق هم ترکها با ارتش ژنرال مود روبرو شدند. ارتش انگلیس قوای عثمانی را بوضع غیر قابل توصیفی در هم کوبید و در روز یازدهم ژنرال مود وارد بغداد شد.

مردم ایران از مخاصمات و زدوخوردهای خونین قوای عثمانی

وروس زیانهای هنگفتی دیدند و در نتیجه این جنگ و جدالهای دائم مجاعه و قحطی شدیدی که تا پایان جنگ بطول انجامید نواحی غربی ایران را بمخاطره انداخت و عده زیادی از نفوس بیگناه از گرسنگی جان سپردند.

ترکها بالاخره بآرزوی خود که استیلا بنواحی ماورای قفقاز بود نایل گردیدند و نتیجه این زدوخوردهای خونین این شد که مردم ایران حقاً از همه بیگانگان تنفر حاصل کنند. انزجار و نفرت شدید امروز مردم ایران هم از خارجیها از همین حوادث اسف انگیز سرچشمه میگیرد و طبقه متنوره ایران انگلیسها را نیز در این قضایا بی تقصیر نمیدانند اما این نکته را هم فراموش نباید کرد که هرگاه قوای ترکیه و روس در ایران با هم مصاف نمیدادند بغداد و موصل بدست متفقین نیافتاد و دولتهای مرکزی اروپا مشکلات بزرگی در نقاط دیگر بوجود میآوردند.

مردم ایران نه فقط شاهد شکست و عقب نشینی ترکها بودند بلکه هزیمت قزاقهای تزاری را هم پس از انقلاب روسیه برای العین مشاهده کردند و با وجود تحمل همه نوع سختی و مشقت که لازمه ایام بحرانی و غیر عادی میباشد باز خوشوقت بودند که نقشه استعماری دولتین عثمانی و روس بمرحله عمل در نیامده و خوابهای طلائی سیاستمداران پطرز بورغ و اسلامبول تعبیر نشده است.

از اواخر ۱۹۱۵ تا مارس ۱۹۱۷ نواحی غربی ایران صحنه کشمکش و مجادلاتی بود که دولتهای محارب اهمیتی فراوان برای آن قایل میشدند اما در نواحی جنوبی و همچنین در امتداد نوار سرحد

شرقی ایران نیز اتفاقاتی رخ میداد که اهمیت آن کمتر از حوادث و قضایای نواحی غرب نبود و فعلاً از توضیح قضایای آن بطور تفصیل خودداری و بالا-جمال‌متذکر میشود که پس از اقدامات تحریک آمیز زوگمایر و موفقیت‌هایی که نصیب او گردید ایلات و عشایر بلوچستان ایران که آنها را طوایف سرحدی مینامند علیه انگلیسها قیام کردند. برای اینکه دامنه آشوب بناحیه بلوچستان انگلیس سرایت نکند ژنرال دایر انگلیسی بسر کوبی آشوب طلبان شتافت و چون شورشیان تا آن تاریخ وسایط نقلیه خود رو ندیده بودند از معدودی اتومبیل و موتور سیکلت که همراه عده ژنرال دایر بود بو حشت افتادند و در بازارها و قهوه خانه ها در اطراف این اختراع محیر العقول سخن میراندند. مردم بیچاره و بیخبر از همه جای سرحد بلوچستان مدتی گرفتار کشمکش انگلیس و آلمان بودند و یک روز شایع میشد که قریباً یک اردوی مفصل با تجهیزات کامل از سربازان آلمانی ببلوچستان وارد میشود و با طرفداران انگلیس چنین و چنان میکند، روز دیگر ورود قریب الوقوع اردوی بزرگ بریطانیا منتشر میگردد و طرفداران آلمانها را سراسیمه و هراسان میساخت. این وضع تا مدتی بهمین ترتیب ادامه داشت تا بالاخره موفقیت نصیب ژنرال انگلیسی و طرفداران او گردید و کسانی که از آلمانها جانبداری میکردند تحت الشعاع واقع شدند.

اوایل ۱۹۱۶ که انگلیسها در گالیپولی شکست خوردند و در حواصل غیر منتظره‌ای میرفت و احتمال داده میشد که عده زیادی در نقاط مختلف ایران علیه دولتین روس و انگلیس دست با اقدامات شدید بزنند. برای

جلو گیری از این پیش آمد دولتی نامبرده تصمیم گرفتند يك سازمان پلیس محلی تشکیل دهند که ظاهراً از حکومت مرکزی تعلیم بگیرد ولی در باطن سرو کاری با حکومت تهران نداشته باشد و ضمناً قرار شد که سازمان شمال تحت تعلیم روسهای تزاری و سازمان جنوب تحت اوامر مأمورین بریطانیا انجام وظیفه کند.

چون در صورت ظاهر لازم بود که حکومت مرکزی هم با تشکیل این سازمان موافقت بعمل آورد کابینه سپهسالار که از طرفداران جدی روسیه بود روی کار آمد و اعضای کابینه که بیشتر از طرفداران متفقین بودند با انجام این امر مخالفتی نداشتند اما نسبت بامضا و مبادله مقاوله نامهٔ مربوطه اینقدر ملاحظه و امروز و فردا کردند که سرانجام بضرر آنها تمام شد و ناگزیر همگی از کار استعفا نمودند.

توضیح آنکه امضای این قرار داد تا مدتی بتأخیر افتاد و بالاخره در روزی که مصادف با عقب نشینی قوای روس بقزوین بود، پیمان بامضا رسید. خبر پیشرفت قوای ترك و مجاهدین ملی در نواحی غربی که در طهران شایع شد کابینه سپهسالار از ترس افکار عمومی سقوط کرد و کابینه های بعدی هم سازمانهای نظامی شمال و جنوب را برسمیت نشناختند.

تشکیل پلیس جنوب ایران بعهدہ سرپرسی سایکس محول گردید که در جنگ آفریقای جنوبی شهرت بسزائی کسب کرده بود و چون از ۱۸۹۸ تا ۱۹۱۳ بسمت کنسول در کرمان و سیستان و سپس هشت سال متوالی با همین سمت در مشهد انجام وظیفه کرده بود باوضاع ایران

و مردم آنجا آشنائی کامل داشت سرپرسی سایکس فرماندار نظامی سوتامپتون بود که بسمت ژنرال کنسول ترکستان چین انتخاب شده و در اثنای همین مأموریت بود که در ژانویه ۱۹۱۶ باو دستور داده شد بیدرننگ برای مذاکره در پیرامون امر مهمی روانه دهلی شود.

سایکس به دهلی رفت و در آنجا باو گفته شد که بفرماندهی پلیس جنوب ایران منصوب گردیده ولی ظاهراً او را انسیکتور ژنرال یا مفتش کل خطاب خواهند کرد و او بایستی فوراً اعزام ایران شود و قوائی از پلیس محلی مرکب از یازده هزار سواره و پیاده تشکیل داده نظم و آرامش شهرهای جنوبی ایران را تأمین کند. سایکس مأمور بود که نظم و انضباط را در قوه جدید التاسیس از هر جهت تقویت کند تا افراد پلیس جنوب مأموریت‌های محوله را بی چون و چرا و بنحو احسن انجام دهند. شاید بعضی باور نکنند که ژنرال سایکس برای انجام این مأموریت خطیر فقط با سه نفر افسران انگلیسی و سه نفر درجه دار و بیست و پنج سوار هندی روانه ایران شده و قورخانه مأمورین نامبرده تنها از يك عراده توپ کوهستانی و يك دستگاه توپ مسلسل تشکیل گردیده بود. سایکس در ماه مارس وارد بندر عباس شد و در ظرف بیست و چهار ساعت پنجاه و سه تن سرباز استخدام نمود و بلافاصله با تشریفات خاصی پرچم اداره پلیس را برافراشت.

خدمات سایکس در این مأموریت و اقدامات نظامی او همه کسانی را که او را فقط برای کارهای دیپلماسی یا مأموریت‌های انتلیجنس سرویس مفید و مؤثر میدانستند بحیرت انداخت. سایکس در ظرف چند هفته عملاً ثابت کرد که برای انجام مأموریت‌های نظامی هم دارای نبوغ فوق‌العاده.

ایست و نسبت به انجام امور دیپلماسی نیز مخصوصاً در کشورهای شرق زمین یکه و بیهمتا میباشد سایکس در ژوئیه کرمان را متصرف و در ماه اوت در شهر یزد مستقر گردید. در یازدهم دسامبر برای همکاری با اردوی روسیه تزاری که در اصفهان بود وارد پایتخت صفویه و یازدهم نوامبر باشاهزاده فرمانفرما والی جدید فارس وارد شیراز شد. شاهزاده فرمانفرما یکی از افراد خاندان سلطنتی قاجاریه بود که همه به لیاقت و کفایت او اعتراف داشتند و سایکس وجود چنین والی با کفایتی را مغتنم شمرد و بلافاصله پس از ورود بشیراز به افراد ژاندارمری محل ابلاغ کرد که باید خود را تابع اداره پلیس جنوب بدانند و در تشکیلات جدید انجام وظیفه کنند. اکثریت اعضای اداره ژاندارم-ری با این ترتیب موافقت بعمل آوردند و عده معدوری هم انجام این امر را با شتون و حیثیات خود مناسب ندانسته بمخالفت برخاستند.

در همین اوان، مجاهدین ملی کازرون بقیادت ناصر دیوان به تشکیل اداره پلیس جنوب اعتراض نمودند و با افراد این سازمان وارد زد و خورد شدند. تشکیلات پلیس جنوب را بالاخره دولت ایران در مارس ۱۹۱۷ برسمیت شناخت تا دستاویزی برای مخالفین باقی نماند و ایران صحنه جنگهای داخلی واقع نشود.

حکومت هندوستان تا آوریل ۱۹۱۷ نسبت بحمل مهمات و مواد جنگی برای پلیس جنوب امساک می‌ورزید ولی از آن تاریخ بعد بیمضایقه با اسلحه‌های گوناگون، پلیس جنوب را تقویت میکرد و بی‌چون و چرادرخواستهای سایکس را بغوریت انجام میداد. هنگامی که اسلحه

و مهمات باندازه کافی تأمین شد، سایکس يك تیب در کرمان و يك تیب در قارس و يك هنك در بندر عباس مستقر ساخت .

مقامات تهران و دولت های وقت هر يك بنوبه خود با ادامه این وضع مخالفت میکردند و میگفتند: چرا يك قوه خارجی در داخله مملکت باین ترتیب تشکیل گردیده است؟ ولی با وجود این پلیس جنوب همچنان بکار خود ادامه داد تا سال ۱۹۲۱ که بنا به پاره‌ای مقتضیات منحل گردید و افسران هندی و انگلیسی با وطن خود مراجعت نمودند پلیس جنوب نه بعنوان اشغال و تصرف نواحی جنوبی، بلکه برای استقرار امنیت آن نقاط تشکیل گردیده بود .

نظم و انضباطی که در میان افراد این سازمان حکمفرما شده بود برای مردم مملکت سابقه نداشت و بدیهی است دولت بریتانیا در این مورد مخارج هنگفتی متحمل شد و غرض اساسی از تشکیل این قوه نظامی این بود که از اقدامات تخریبی و تحریکات دول مرکزی اروپا در اثنای جنگ جلوگیری بعمل بیاید .

اینک که جریان قشونکشی دولت عثمانی در ایران و تشکیل اداره پلیس جنوب توضیح داده شد باین سبب نیست حوادثی هم که به پیش آمدهای ناگوار ۱۹۱۶ منتهی گردید برای خوانندگان گرامی نوشته شود .

پیش از اینکه بقیه داستان واسموس و سرانجام مأموریت او توضیح داده شود لازم است شمه ای نیز راجع به ندرمایر و هیئت که با او عازم افغانستان بودند بنویسیم. در سابق گفتیم که این هیئت در اوت ۱۹۱۵ وارد هرات شدند و اینک در تکمیل مطالب سابق باید اضافه شود که

اعضای این هیئت را شش نفر آلمانی و سه نفر ترك و دو نفر هندی تشکیل میدادند و ضمناً شصت نفر تفنگچی محلی نیز از آنها محافظت بعمل میآوردند.

هنوز نیمساعت از ورود این عده بخاك افغانستان نگذشته بود که چند نفر از مأمورین محلی از چگونگی اطلاع حاصل کرده آنها را مورد تعقیب قرار دادند. مأمورین نامبرده کاری از پیش نبرده و از تعقیب ندرمایر و همراهان او انصراف حاصل نمودند ندرمایر چون بدون اجازه و اطلاع قبلی امیر افغانستان وارد آن کشور شده بود بیم آن داشت که مبادا غفلتاً بدست مأمورین محلی بیفتد و افغانهای بیخبر از همه جا که آشنا به اصول بین المللی نیستند او و همراهانش را در دم بهلاکت برسانند. برای جلوگیری از همین پیش آمد، ندرمایر، در حرکت بسوی کابل تسریع میکرد و باندازه ای عجله و شتاب داشت که چند رأس از اسبها سقط شدند و چندین نفر از تفنگچیهای ایرانی هم که از این وضع بستوه آمده بودند بخاك ایران مراجعت نمودند و علاوه دو نفر از آلمانها هم به ذوسنطاریای شدید مبتلا شدند.

ندرمایر هنگامیکه با بادیهای محل نزدیک میشد هندیها را که مسلمان بودند جلو میفرستاد تا پیشاپیش اذهان عمومی را برای پذیرائی يك عده غیر مسلمان آماده و مهیا نماید.

ندرمایر در یادداشتهای خود مینویسد: «در این مسافرت بما خیلی بدگذشت و هر آن ما منتظر همه گونه پیش آمد خطرناك بودیم و هرگز انتظار نداشتیم که سرانجام بمقصد رسیده و با امیر افغانستان ملاقات نموده مأموریت خور را به انجام برسانیم. کمیابی آذوقه و فقدان آب

اعضای هیئت را بزحمت انداخته بود و هر آب باریک و سبزه ناچیزی را بجای حوض کوثر و درخت طوبی می‌گرفتیم.»

بقراریکه ندرمایر مینویسد حوالی هرات بالاخره مأمورین محلی همه اعضای هیئت را متوقف می‌سازند و سرانجام یکنفر از طرف والی شهر باندرمایر ملاقات نموده باو خیر مقدم می‌گوید.

ندرمایر اضافه میکند «همینکه معلوم شد در شهر از ما با احترام پذیرائی میکنند نگرانی و اضطراب اعضای هیئت مرتفع گردید و پس از آنکه مناره‌های مساجد هرات از دور پدیدار شده همگی لباسهای خود را عوض کرده سروصورت را آرایش دادند و ضمناً برای اینکه ورود هیئت در لحظه اول ورود جلب توجه کند من و سایر آلمانها همگی زره بر تن کرده و کلاه خود بر سر گذاشتیم تا با هیمنه و طمطراق وارد شویم»

والی هرات از ندرمایر و همراهان پذیرائی میکند و چون نامبرده مدعی بوده که از طرف خلیفه حامل پیامی برای امیر افغانستان است، والی هرات و سایر مأمورین محل هم از آنجائی که افغانها عموماً از فرقه‌تسنند با اعضای هیئت بادیده احترام مینگرند ولی ضمناً از طرح مسایل سیاسی خودداری مینمایند و فقط بهمین نکته اکتفا میکنند که آلمان تا کنون بخاک افغانستان تعرض نکرده و آزادی مردم این کشور را بمخاطره نیانداخته در صورتیکه دولت انگلیس مکرر با افغانستان دست اندازی نموده و جان و مال مردم آنجا را در معرض تهدید قرار داده است.

همین یک جمله برای ندرمایر و سایر آلمانها کافی بود که حداکثر استفاده را نموده و مأمورین محلی را علیه انگلستان تحریک نمایند.

ندرمایر شمه ای از وضع سوق الجیشی شهر هرات و اقداماتی که برای

تحکیم موقعیت دفاعی آن بایستی بعمل بیاید با والی گفتگو و والی از نظریات و راهنمائیهای او اظهار امتنان کرد.

چند روز بعد یکی از آلمانها بنام پاچن در شهر هرات توقف کرد و ندرمایر و سایرین روانه کابل شدند.

پس از ورود بکابل در باغ بابر که یکی از باغات بزرگ و معروف شهر است سکنی گرفتند. بابر اولین سلطان بزرگ مغولها است که هندوستان را بحیثه تصرف در آورد و چون مقبره او که از سنگ مرمر ساخته شده در همین باغ است آنجا را باغ بابر مینامند.

در این هنگام پادشاه افغانستان امیر حبیب‌اله خان معروف بود که با قدرت کامل در مملکت خود سلطنت میکرد. مردم افغانستان از امیر حبیب‌اله خان ترس و وحشت بی سابقه‌ای داشتند زیرا وی مخالفین خود را بکیفرهای سخت میرسانید مثلاً بعضی را شمع آجین و برخی را زنده بگور میکرد و عده‌ای را دردیگ آب جوش میانداخت. دردوره حکمرانی امیر حبیب‌الله خان نفسها در سینه خفه شده بود و کسی را یارای آن نبود که با امیر بمخالفت برخیزد و یا او امر و تعالیم او را سرسری تلقی نماید. مردم افغانستان در آن ایام باوضاع دنیا واقف و آشنا نبودند و از سیاست بین‌المللی چیزی درک نمیکردند اما امیر تا اندازه‌ای از وقایع و قضایای سیاسی با اطلاع بود و سود و زیان اقداماتی را که بایستی بعمل بیاید بخوبی تشخیص میداد.

امیر حبیب‌الله خان از هدف نهائی انگلیس و آلمان اطلاع داشت و بخوبی میدانست که چگونه از رقابت این دو حریف زورمند و سرسخت

بمنفع خود استفاده کند. بیشتر از هدایای ارسالی قیصر آلمان از میان رفته بود و امیر برای پیامهائی که ندرمایر از طرف امپراطور آلمان و خلیفه عثمانی باو ابلاغ کرد ارزشی قایل نشد. امیر حبیب‌الله خان به نایب‌السلطنه هندوستان قول داده بود جانب بیطرفی را که بمنفع دولت انگلیس است از دست ندهد اما در عین حال هم میدانست که طرفداری از نظریه دولت بریطانیا موقعیت و نفوذ او را در افغانستان بخطر خواهد انداخت و بعد ها ممکن است حکومت هندوستان از همین پیش‌آمد انتفاع حاصل کند. از همین نقطه نظر در موقع ورود ندرمایر و همراهان او بخاک افغانستان يك سياست دوجانبه اتخاذ کرد و ابتدا دستور داد از مأمورین اعزامی آلمان در باغ بابر بعنوان میهمان پذیرائی بعمل بیاید و همینکه مدت اقامت ندرمایر و سایر همراهان در باغ بابر بطول انجامید و مأمورین افغانستان بتقاضای او برای ملاقات امیر ترتیب اثر ندادند و موضوع را بطفره و تعلل برگذار کردند ندرمایر متوجه شد که اعضای هیئت محترمانه در باغ بابر زندانی هستند. ندرمایر از این وضع خسته و ضمناً مریض و بستری شد و يك پزشك ترك از طرف دولت افغانستان بمعالجه او پرداخت ندرمایر بوسیله همین پزشك با خارج تماس گرفت و باو گفته شد که امیر حبیب‌الله خان از طرفداران جدی انگلیسهاست ولی در بارین کابل بیشتر از دولت آلمان جانب‌داری میکنند. ندرمایر همینکه دید اقدامات او برای ملاقات با امیر و سایر مقامات صلاحیت دار افغانستان بنتیجه نمیرسد اعتصاب غذا کرد و چون با امیر خبر دادند او حاضر شد که مأمورین آلمان را در آتیه نزدیکی بپذیرد و چگونگی را در دهم اکتبر به ندرمایر اطلاع داد.

در روز موعود امیر بارعام داد و در حالیکه لباس فاخر نظامی برتن داشت و جمعی از رجال و بزرگان افغانستان واقوام وبستگان او در مجلس حضور داشتند ندرمایر و همراهان را احضار کرد و مدتی با آنها بمذاکره پرداخت. امیر در این مجلس کمتر لب بسخن گشود و بیشتر باظهارات حضار گوش میگرفت و میکوشید تا آلمانها را تحت تأثیر قرار داده و مجذوب و مرعوب نماید. چند روز بعد مجدداً ندرمایر و همراهان را بتنهائی احضار کرد و صراحتاً اشکالات خود را برای اعضای هیئت توضیح داد و متذکر شد که چون افغانستان در جوار هندوستان واقع شده خواه و ناخواه تحت نفوذ مأمورین انگلیسی هندوستان میباشد و موقعیت جغرافیائی کشور اجازه نمیدهد که اولیای افغانستان قدمی بر علیه حکومت هندوستان بردارند و ضمناً از توقیف اعضای هیئت اظهار تأسف و درعین حال آزادی آنها را اعلام کرد.

امیر حبیب الله خان شرح ماوقع را بنایب السلطنه هندوستان اطلاع داد و باو خاطر نشان ساخت که اقدامات او در این مورد به مصلحت هند و افغانستان بوده است. امیر در همین تاریخ سران عشایر و ایلات افغانستان را برای مذاکره در اطراف امر مهمی احضار کرد و تردیدی نیست که میخواست نظر بزرگان قوم را در این مورد استفسار و در صورت اقتضا بجانبداری آلمان قیام نماید.

ندرمایر نیز فرصت را از دست نداد و بلافاصله بادر باریان و امرای افغانستان تماس گرفت. نصرالله خان، برادر امیر حبیب الله خان با دولت انگلیس میانه‌ای نداشت و از سال ۱۸۹۵ که بطور رسمی بانگلستان مسافرت کرده بود و انگلیسها آنطور که او انتظار داشت از او پذیرائی

نکرده بودند با مأمورین انگلیسی مخالفت مینمود . در میان فرزندان امیر حبیب‌الله خان یکی که از همه بیشتر لیاقت و استعداد داشت امان . الله خان (پادشاه اسبق مخلوع) بود که همواره از مداخلات نا روای حکومت هندوستان اظهار شکایت میکرد و اکثر درباریان مهم و معتبر نیز با نظریه او همراه بودند اما با این وصف از هیچیک از آنها بواسطه مراقبت شدید و سختگیری امیر حبیب‌الله خان کاری ساخته نبود و این جمع بهمان صحبت‌های درگوشی و تصدیق‌گفته‌های ندرمایر اکتفا می‌کردند.

ندرمایر و همراهان او در این تاریخ از آزادی کامل برخوردار بودند و با هر کس که میخواستند تماس میگرفتند و ضمناً در کارهای تسلیحاتی و تحکیم پایگاه‌های نظامی منجمله استحکامات تنگه خیبر اظهار نظر میکردند و امیر هم تا آنجا که سیاست هندوستان و منافع آن کشوریانی وارد نشود با اظهارات آنها ترتیب اثر میداد و تعلیمات نظامی هیئت را بموقع اجرا میگذاشت . هنگامی که سران عشایر در کابل اجتماع کردند ندرمایر به فعالیت پرداخت و تا آنجا که مقدور بود اذهان آنان را نسبت به دولت انگلیس مشوب و نظریهٔ هر یک را جلب کرد و بلاشبهه جنگ سوم افغانستان که با خونریزی و جنایات سنگینی همراه بود نتیجه اقداماتی بود که ندرمایر در همین موقع بعمل آورد.

لارد کرزن سیاستمدار معروف انگلستان هم جنگ سوم افغانستان را نتیجه توطئه ندرمایر میداند و بعقیده نویسنده شاید امیر حبیب‌الله خان در این توطئه شرکت نداشته و اقدامات مقدماتی را بنفع افغانستان

میدانسته است.

تا قبل از قراردادی که بعد از جنگ سوم افغانستان میان دولتین محارب انعقاد یافت استقرار روابط خارجی افغانستان با سایر کشورها موکول بجلب موافقت هندوستان بود و از آن پس افغانستان در روابط خارجی خود با سایر دول آزادی کامل بدست آورد اما ضرر بزرگی هم که از این جنگ عاید افغانستان شد این بود که حکومت کابل از کمک های نقدی و ذیقیمت ماهیانه هندوستان محروم گردید و دولت انگلیس بعداً از پرداخت کمکهای نقدی که تعهد کرده بود استنکاف کرد.

ندرمایر و اعضای هیئت هر وقت بیاد مراجعت بوطن میافتادند از بیم بخود لرزیده و متوجه میشدند که با فقدان وسایل بعجب کار خطرناکی دست زده اند. تلاش و تقلائی ندرمایر به نتیجه نرسید و افغانستان به هندوستان حمله نکرد و با انگلیس وارد جنگ نشد. ندرمایر وضع را که چنین دید تصمیم گرفت آخرین تیری را که در ترکش است مورد استفاده قرار دهد و برای اجرای این منظور از امیر حبیب الله خان تقاضای ملاقات کرد ضمن ملاقات با او گفت آیا بالاخره امیر بازم با وجود سقوط کوت العماره و پیشرفت قوای ترك در ایران از جنگ با انگلیس خودداری خواهد کرد. امیر در جواب او چیزی نگفت و با چشمان خیره باو نگریست و در حقیقت اظهار تعجب کرد که چرا ندرمایر تا این اندازه اورا گول و کودن تصور میکند ندرمایر وقتی دید حکم جهاد خلیفه عثمانی و وعده های گوناگون امپراطور آلمان هیچیک در امیر مؤثر نیفتاده از او تقاضای مرخصی کرد و گفت پس اجازه بدهید اعضای هیئت از افغانستان مراجعت کنند و خود من فقط تا مدتی کوتاه در اینجا باقی خواهم ماند و سپس با کسب اجازه مرخص

خواهم شد. امیر در پاسخ گفت برای ماندن شما مانعی نمی‌بینم ولی اگر این آقایان آلمانها رفتند و حادثه غیرمنتظره ای در هندوستان اتفاق افتاد شما تنها کافی نخواهید بود که دولت افغانستان شما را بعنوان تاوان بنایب السلطنه هندوستان تقدیم کند و شاید سایر آقایان هم برای جبران حوادثی که در آنجا رخ میدهد مورد نیاز باشند و در پایان اظهار داشت اگر قرار است حرکت کنید همگی با هم بروید و لازم نیست شما تنها در خاک غربت بمانید. ندرمایر تعظیمی کرد و از حضور مرخص شد. لزوماً متذکر میشود که در این تاریخ صد نفر اطریشی که از میدانهای جنگ ترکستان فرار کرده و با افغانستان رفته بودند با ندرمایر همکاری میکردند ولی چون از اطریشی ها کاری ساخته نبود امیر با توقف آنها ممانعتی بعمل نیاورد.

بیست و یکم مه ۱۹۱۶ همراهان ندرمایر کابل را ترک گفتند و خود او پس از اینکه تاج گلی بر سر قبر ژاکوب گماشته خود که در آنجا بدرود زندگی گفته بود گذاشت با عجله با آنها پیوست.

ندرمایر برای مراجعت طرح زیر را تهیه و دستور اجرای آن را صادر کرد. پاچن که قبلاً در هرات مانده بود، قرار شد فوراً بایران رفته و از آنجا روانه بغداد شود. وایت هم به غزنه و قندهار و بعد به تیوره واقع در جنوب غربی افغانستان برود و تا وصول دستور ندرمایر در آنجا توقف کند چند تن تفنگچی محلی هم برای جلوگیری از پیش آمد های غیرمنتظره با این دو نفر حرکت کردند و ضمناً خود ندرمایر و هنتیک و روهر و واگنر نیز تصمیم گرفتند که از هندوکوش به ترکستان افغانستان بروند در این جا هنتیک و روهر سایرین را ترک گفته و از ارتفاعات پامیر

گذشته وعازم چین شوند. واگنر نیز چند روزی در مزار شریف توقف نمود و از آنجا بسمت هرات رفت تا بعداً از طرف ندرمایر باو دستور لازم داده شود.

ندرمایر در محلی بنام شبرغان همراهان خود را ترك گفت و از طرف مرز ایران و روسیه وارد خاك ایران شد.

مأمورین نامبرده هر يك طبق دستوریكه بآنها داده شد حرکت نمودند و بعضی بدون برخورد با محظور مهمی بمقصد رسیده برخی هم در راه بامشكلاتی چند روبرو شدند مثلاً پاچن که قرار بود از هرات بایران و از آنجا به بغداد برود از سرحد ایران و افغانستان که گذشت در حوالی تربت حیدریه دستگیر گردید و از طرف مأمورین ایران در ژوئیه ۱۹۱۶ به روسها تحویل داده شد. وایت هم بهر ترتیبی بود خود را به تیوره رسانید و سپس بموجب دستور ندرمایر عازم کرمان شد اما او اخر اوت ۱۹۱۶ در محلی بنام سده دستگیر گردید ندرمایر در یاد داشتهای خود مینویسد در محل نامبرده چند تن هندی که با وایت همراه بودند در حین زدو خورد کشته شدند و خود وایت هم که در اثر ذوسنطاریای مزمن به ضعف شدیدی دچار گردیده بود بزندان افتاد و مأمورین با کمال بیرحمی با او رفتار و حتی او را غل و زنجیر کردند که از معرکه نگریزد .

هنتیک و روهر در انجام مأموریت محوله با اینکه خالی از اشکالات فراوان نبود توفیق حاصل نمودند و مقارن با پایان جنگ بشانگهای رسیدند.

ندرمایر و واگنر در امتداد جاده ای در حرکت بودند که با اردوی سربازان تزاری فاصله زیادی نداشت و جاسوسهای روس در همه جا

پراکنده شده بودند.

فرماندار مزار شریف کرسی نشین‌تر کستان افغانستان از آنها کمال پذیرائی را بعمل آورد و ضمناً بندرمایر اطمینان داد تا هنگامیکه در خاک افغانستان است احدی باو تعرض نخواهد کرد.

مسلمانهای محل میگویند پس از واقعهٔ جانسوز کربلای معلی شتری جنازهٔ حضرت علی را از نجف باینجا انتقال داده و جسد مطهر در آنجا بخاک سپرده شده است و بهمین مناسبت آنجا را مزار شریف میگویند. بهر حال ندرمایر و واگنر از مزار شریف ببلخ رفتند که سابق یکی از بلاد معتبر و آباد بوده و بوسیله سپاهیان مغول خراب و ویران گردیده و تا بامروز هم نسبت بترمیم خرابیهای وارده اقدامی بعمل نیامده است. در ناحیه ای بنام سرپل ندرمایر از واگنر جدا شد و مجدداً به شبرغان مراجعت کرد.

واگنر در این حوالی مدتی تلاش و فعالیت کرد و بعد باز از حوالی فلات ایران عازم هرات شد و چون مدتی گذشت و از ندرمایر خبری نشد بخیال اینکه بدست دشمن افتاده و کشته شده است همراهان خود را برداشت و از همان راهی که پاچن رفته بود عازم مراجعت شد. این عده چندی بعد در حوالی طبس هنگامیکه در یک کلبهٔ دهقانی استراحت کرده بودند از طرف چند نفر مأمور مسلح محاصره شدند.

واگنر و همراهانش چون چارهٔ دیگری نداشتند دوسه ساعت با مأمورین محلی زد و خورد نمودند اما همگی بغیر از خود او در آنجا دستگیر گردیدند. واگنر بهر ترتیبی که بود از این معرکه جان سلامت

دربرد و سپس خود را بطهران و از آنجا بکردستان و بعد به ترکیه رسانید .

ندرمایر باتفاق یکنفر ایرانی که صداقت و وفا داری او را در یاد داشتهای خود میستاید و يك قبضه تفنگ و چند عدد فشنگ و يك بلدچی ترکمن بصحرای قره قوم رسید . شرح فعالیتهای نامبرده در این حدود از حوصله این کتاب خارج است و بهمین مطلب اکتفا میشود که وی با ریش حنا بسته و زلفهای بلند بصورت یکی از درویش ایران در آمده بود و همه حتی اشخاص کنجکاورا باشتباه میانداخت .

تنها چیزی که در اینحوالی خیال ندرمایر را پریشان می ساخت بی پولی بود و برای رفع این محذور وی با همان شکل و قواره ای که در بالا گفته شد خود را به مشهد رسانید و بایکی از آشنایان محلی تماس گرفت و پس از تهیه وجوه کافی از بیراهه بسمت گنبد قابوس و از آنجا به شاهرود رفت . سرانجام ندرمایر بتهران رسید و زومر کاردار سفارت آلمان وسایل زندگی او را فراهم کرد لیکن وی مدت زیادی در تهران نماند و همینکه تجدید قوا نمود وانگلیسهای مقیم تهران از ورود او خبر دار شدند پایتخت ایران را ترك گفت .

ترکها در این تاریخ همدان را متصرف شده بودند و ندرمایر برای اینکه خود را بقرارگاه ارتش ترك برساند بسمت همدان عزیمت کرد و در راه با عده ای از اشرار محلی مصادف شد و پس از اینکه از معرکه جان بسلامت دربرد بالاخره خود را بمرکز ستاد فرماندهی ترك رسانید داستان فعالیتهای ندرمایر در اینجا بی پایان می رسد و پس از اینکه قوای

ترك از همدان به کرمانشاه عقب نشینی کردند ندرمایر نیز روانه کرمانشاه شد و در آنجا بود که باودستور داده شد بیدرنگ بآلمان مراجعت و گزارش عملیات خور را مستقیماً باامپراطور تقدیم نماید. ندرمایر دو هفته مهمان امپراطور بود و ضمن یکی از ملاقاتها باو خاطر نشان ساخت تا هنگامیکه روسیه بامتفقین همراهی میکند و دست از جنگ نکشیده ایجاد اغتشاش و شورش در افغانستان امری محال و ممتنع بنظر میرسد و ضمناً از امپراطور تقاضا کرد اجازه داده شود وی مجدداً بمیدان جنگ فرانسه عزیزت و خود را به لشکر مربوطه معرفی کند و دیگر او را بکشورهای خاور نفرستند امپراطور بزرگترین مدالهای نظامی آلمان را بندرمایر اعطا کرد و گفت اگرچه تو در انجام مقصود که همان تحریک افغانستان علیه انگلیس است توفیق حاصل نکردی اما تو و واسموس با عملیاتی که انجام دادید یکسال تمام از سقوط بغداد جلوگیری کردید و سقوط کوت العماره و شکست ارتش انگلیس بیشتر نتیجه تلاش و کوشش شما دو نفر میباشد ندرمایر دریادداشت‌های خود مینویسد امپراطور با تقاضای او راجع بعدم ماموریت شرق موافقت بعمل نیاورد و بالاخره بموجب دستور امپراطور بکمک قوای ترکیه که مشغول سرکوبی اعراب متمرّد بودند شتافت و در همین مأموریت بود که بعدها معلوم شد رهبری ترکها را ندرمایر و راهنمایی اعراب را لارنس معروف عهده دار بوده اند و سربازان ترك و اعراب مسلح در حقیقت مهره های بی اراده ای بوده اند که بفرمان این دو حریف سرسخت بحرکت درمیامده اند.

پس از پایان جنگ ترکیه و اعراب، ندرمایر بآلمان مراجعت نمود و بمیدان جنگ فرانسه رفت و در آن ایام بحرانی و خطرناک که ارتش

آلمان با مقاومت و حملات شدید متفقین روبرو بود ندرمایر در جنگ شرکت داشت و شاهد شکستهای جبران نا پذیر آلمان بود. ندرمایر وقتی دید که تلاش و فعالیت آلمان به نتیجه نرسیده بغایت نا امید و مأیوس گردید و از وقتی هم که او از ایران مراجعت کرد و ارتش ترکیه از آن کشور خارج شد همه نقشه های آلمان در ایران نقش بر آب گردید و زایلر و زوگمایر و گریسنگر و دکتر پوزن یا بدست متفقین افتادند و یا بزحمت از معرکه گریختند و تنها کسیکه تا پایان جنگ در ایران باقی ماند و به فعالیت ادامه داد واسموس بود که بقیه شرح عملیات او در فصول بعد بنظر خوانندگان خواهد رسید.



گفتار نهم

اختناق ایران

انقلاب روسیه و امضای معاهده برست لیٹوفسک موجب شد که ترکها باردیگر بفکر نقشه پان تورانیزم بیفتند و برای اجرای آن خوابهای پلائی ببینند. همینکه واحدهای نظامی روسیه تزاری دست از مقاومت برداشتند سپاهیان گرسنه و بی بندوبار ترکیه عثمانی که مانع را مفقود دیدند دسته دسته بطرف دریاچه وان سرازیر شدند و دستجات کوچک و ضعیف آسوری و ارمنی و کرد را بیادگلوله گرفتند.

باراتف و پیچراخوف دوسردار معروف روس که در این هنگام در ایران بودند با واحدهای خود بطور غیرمنظم از صفحات غرب عقب نشینی میکردند و ژنرال دنسترویل انگلیسی هم که در همین اوقات عازم قفقاز بود تا اندازه ای از قوای سرداران نامبرده استفاده نموده بکمک سربازان روس از جنگلهای شمال بدون اینکه مورد تعرض جنگلیها واقع شود به انزلی رفت. وضع قوای روس در این موقع فوق العاده درهم و برهم بود و هرگاه ترکها قبلا در ایران دست بقتل و غارت نزده بودند محققا هنگامی که روسها عازم مراجعت بروسیه بودند بدست قوای ترک متفرق

وتارومار میشدند و ایرانیها هم در این زمینه با ترکها معاضدت میکردند ولی افسوس که مردم ایران از ترکها هم دلخوش نبودند و همواره از قتل و غارتگری ترکهای عثمانی گله و شکایت میکردند.

قیام آزادیخواهان یا شورشیان جنگلهای گیلان پس از فتوحات پیاپی آلمان در جبهه غرب قوام و نضج گرفت و متدرجا چند نفر از مأمورین آلمان در جنگل هم رخنه کردند. ترکها هم برای اینکه از متحد نظامی خود عقب نمانند نوری پاشا یکی از اقوام انور پاشا را به تبریز و یک پاشای دیگری را هم بکردستان ایران فرستادند. ترکهای عثمانی آخرین تلاش خود را برای تحریک ایلات و عشایر ایران به عنوان اجرای حکم جهاد خلیفه عثمانی بعمل آوردند تا شاید بدینوسیله با اجرای منظور اساسی خود که همان نقشه پان تو رانیزم و تجزیه آذربایجان و گیلان از مام اصلی وطن است توفیق حاصل کنند سعی و کوشش مأمورین عثمانی در این زمینه بجائی نرسید و در نتیجه بی احتیاطی نوری پاشا که موضوع را با چند نفر از ایرانیها در میان گذاشته بود وطن پرستان ایرانی در هر دو ناحیه با ترکها بمخالفت برخاستند و مأمورین عثمانی متوجه شدند که ایرانیها هم آن اندازه ها گول و کودن نیستند که باین عناوین پوچ تحت تأثیر قرار بگیرند.

قوای ترك بالاخره در سپتامبر ۱۹۱۸ باد کوبه را متصرف شد اما طولی نکشید که اجبارا یعنی در نتیجه شکست آلمان و شرایط متارکه جنگ آنجا را تخلیه کرد. ترکها آذربایجان و گیلان و گرجستان را یکی بعد از دیگری تخلیه کردند و معلوم شد طراحان نقشه پان تورانیزم باید

آرزوی اجرای این نقشه را باخود بگوربیرند.

آلمان و عثمانی هر دو در آغاز جنگ نقشه های دور و درازی برای خود طرح کرده بودند اما هیچیک از خوابهای طلائی سیاستمداران این دو کشور تعبیر نگردید و توسعه طلبی آنها زیانهای فراوانی ببار آورد. دولت عثمانی در نتیجه جنگ خسارات فوق العاده ای متحمل شد و هیچ نمانده بود که شالوده حکومت ترك از هم گسیخته و آثار دیانت اسلام نیز از خاک عثمانی محو و مضمحل شود .

بعد از جنگ انور پاشا با همسر خود بآلمان رفت و مدت کوتاهی در گرون والد حوالی برلن اقامت گزید اما سر انجام روح ماجراجوی وی اجازه نداد که تا پایان عمر مرفه و آسوده زندگی کند و مثل اینکه روح خبیث چنگیز در او حلول کرده باشد قرار و آرام نگرفت و با آسیای مرکزی رفت که در آن تاریخ بواسطه پیکار های خونین بلشویکها و ترکمن ها و کالموکها بصورت يك قتلگاه بین المللی در آمده بود. انور پاشا با مقامات مسکو تماس گرفت و متعهد شد که هر گاه باو آزادی عمل و قوای کافی داده شود سکنه ترك زبان روسیه را که حاضر به تبعیت از رژیم جدید شوروی نیستند تحت انقیاد و اطاعت حکومت مسکو در آورد.

شورویها با انور پاشا و تصمیمات او موافقت بعمل آوردند و او بیدرنگ با آسیای مرکزی روانه شد. در فاصله کوتاهی جمعی باطاعت او در آمدند اما پیش از اینکه او نقاب از چهره خود برداشته مقاصد حقیقی خود را افشا کند شورویها اهمیت موضوع را درک و موجبات سقوط او و تفرقه اطرافیان وی را فراهم کردند.

انور پاشا مدتی با عده‌ای از جنگجویان ترك زبان آسیای مرکزی که خود را بنی توران مینامیدند در حوالی رودخانه جیحون سرگردان بود که ناگاه با دسته‌ای از بلشویکها مصادف گردید و چون نتوانست با قوای ضعیف خود در مقابل آن‌ها مقاومت نماید پس از چند ساعت زدو خورد کشته شد، از جنگجویان به اصطلاح بنی توران همگی جز معدودی بوضع فجیعی بقتل رسیدند و صاحب منصبان بلشویکی بعداً جنازه انور را از قوطی سیگار نفیسی که در جیب داشت شناختند. یکی از صاحب منصبان زیر دست انور پاشا محمد قلیخان بود که تصادفاً از این جدال جان سلامت برد و بعدها در ترکستان افغانستان بوزارت کشور رسید.

ایرانیها از انقلاب روسیه که خبردار شدند نفسی براحت کشیدند. مقارن با اواخر جنگ بین الملل اوضاع ایران آرام و منظم گردید زیرا دکتر پوژن و آشوب طلبانی که از او حمایت میکردند بواسطه استقرار قوای روس در اصفهان از آن شهر خارج شده بودند. سرپرسی سایکس هم فارس و نواحی جنوب شرقی ایران را منظم کرده بود و از نوار مرزی شرق مملکت هم کمال مراقبت بعمل می‌آمد. ندر مایر و همراهان او چنانکه در بالا گفته شد در افغانستان کاری از پیش نبردند و بدستور امیر حبیب اله خان از کابل عزیمت نمودند. واسموس مثل سابق نفوذ و اعتباری نداشت و ایلات تنگستان به گفته او گوش نمیگرفتند و حکومت هندوستان هم از همین نقطه نظر عده‌ای از قوای بوشهر را احضار کرد و معدودی قوای نظامی بیشتر در آنجا باقی نگذاشت.

اوضاع در این تاریخ بوق مرام بود و متفقین ریشه نفوذ آلمان

و طرفداران حکومت برلن را در ایران برانداخته و با فراغ بال مشغول انجام وظیفه بودند اما این وضع دوامی نکرد و حکم آرامش قبل از طوفان را داشت زیرا که انقلاب بلشویکی در روسیه بوقوع پیوست و ایرانیها از چگونگی امرخبردار شدند و همه جا دست باشوب زدند و با سربازان روس که آنها هم علیه مظالم تزار قیام کرده بودند هم آهنگ گردیدند. اوضاع ناگوار سابق بدبختانه تجدیدگردید و در اصفهان و اطراف و همچنین در سایر نقاط کشور اشرار و متمردين که منتظر فرصت بودند بجان رعایا افتادند و روزی نبود که دارائی و اموال مردم را به یغما نبرند .

افسران و فرماندهان روس بهر ترتیبی که بود از بی نظمی واحدهای نظامی جلوگیری بعمل میآوردند و افراد را به خط انضباط و دیسپلین دعوت میکردند . او اخر ۱۹۱۷ مشکل بزرگ دیگری برای متفقین پدید آمد و آن آزاد شدن یکصد هزار نفر از اسرای آلمانی و اطریشی بود که در آسیای مرکزی زیر نظر مقامات روس بکارهای مختلف اشتغال داشتند. از اسرای نامبرده عده ای به سمت ایران سر از زیر شدند و هر دسته ای در توأحی مختلف شورشیان محلی پیوستند منجمله سه نفر از آلمانها راه پر مخافت دور و دراز جنوب را پیموده خود را به واسموس رسانیدند. در این تاریخ از هر گوشه مملکت صدائی بگوش میرسید و هر کس که داعیه ای داشت کوس لمن الملکی مینواخت. حکومت مرکزی تهران هم بدون اینکه برای حفظ نظم بکوشد با کمال لاقیدی ناظر این صحنه های غم انگیز بود . چون در آذربایجان روسیه و گرجستان و ارمنستان حکومت جمهوری اعلام گردیده بود شورشیان جنگل هم که بزعامت میرزا کوچک خان قیام

کرده بودند نغمه برقراری رژیم جمهوری نواخته از حکومت مرکزی اطاعت نمینمودند. در نهضت جنگل چند نفر آلمانی هم دخالت داشتند و میرزا کوچک خان در قضایای سیاسی و تاکتیکیهای جنگی با آنها مشاوره میکرد.

در این هنگام قوای عثمانی، آذربایجان روسیه و نواحی آسیای مرکزی را که جزو مستملکات روس بود در معرض تهدید قرار دادند و یکصد هزار نفر از اسرای آلمانی و اطریشی هم که آزاد شده بودند هر دسته‌ای در گوشه‌ای نغمه‌ای ساز کردند. در نتیجه این بی نظمی و اغتشاش يك عده از قوای بریطانیا که عازم گرجستان و ارمنستان بودند با مقاومت شدید دستجات مختلف روبرو شده به مقصد نرسیدند.

دولت انگلیس بزودی متوجه شد که هرگاه اقدامات سریع برای خاموش کردن آتش فساد بعمل نیاورد دامنه این فتنه و انقلاب به هندوستان نیز سرایت خواهد کرد لذا پیش از اینکه قوای ترك از نقاط مختلف مخصوصاً از راه ایران با مرکز فرماندهی خود ارتباط برقرار کنند ابتکار عملیات را در دست گرفت و با پرداخت وجوه لازم از ژنرال بیچرا خوف تقاضا کرد قوای خود را به اختیار مقامات انگلیسی بگذارد. این وضع تا مدتی بهمین منوال بر قرار بود اما بواسطه مارس ۱۹۱۸ رفته رفته سروصدای افراد سپاه روس بلند شد. سربازان روس میگفتند اینک که جنگ پایان رسیده و سرنوشت کشور هم بواسطه انقلاب بلشویکی مبهم و نامعلوم است مجوزی برای ماندن آنها در ایران نیست و هر يك باید زودتر خود را به خانه و کاشانه خود برسانند. در همین اوقات ژنرال دنسترویل با عده کمی سرباز وارد ایران

شد و از ژنرال بیچراخوف خواهش کرد بوسایل گوناگون افراد روس را متقاعد کند که فعلا در مراجعت بوطن عجله بخرج ندهند تا قوای امدادی انگلیس وارد ایران شود .

بیچراخوف و قزاقهای روس بتوقف خود ادامه دادند تا بقیه - السیف سربازان انگلیسی هم رسیدند و سپس از انزلی به بادکوبه رفتند و ورود قوای نامبرده مصادف با سقوط حکومت جدید بادکوبه بود و همینکه بیچراخوف و دنسترویل تصمیم گرفتند بکمک مأمورین محلی بشتابند تر که ماجال نداده و مأمورین نامبرده و قزاقهای پاره پوره و گرسنه را متفرق و پراکنده کردند .

دنسترویل که اوضاع را چنین دید با قوای خود از بادکوبه عقب نشینی کرد و ترکها شهر را متصرف شدند . سقوط بادکوبه مصادف با موقعی بود که ستاد فرماندهی عثمانی ادامه جنگ را صلاح ندانسته و برای متارکه جنگ با متفقین مذاکره میکرد .

شرح پیکارهای خونینی که در این تاریخ در ماوراء بحر خزر و حوالی ارخانگل و کریمه بوقوع پیوسته از حوصله این مقال خارج است و شاید این کشتارهای اسف انگیز در تاریخ جنگهای عالم سابقه نداشته باشد ، هنگامیکه شنیده شد بلشویکها، تزار و خاندان سلطنتی روسیه را بوضع فجیعی بقتل رسانیده اند همه بلرزه در آمدند و عموم را عقیده بر این بود که شورشیان روسیه از آلمانها الهام میگیرند و انقلاب بلشویکی ناشی از تحریکات ایادی حکومت سابق آلمان میباشد .

در تابستان ۱۹۱۸ ماژرژنرال سرویلفرید مالمسون بفرماندهی قوای انگلیس در آسیای مرکزی منصوب گردید و نامبرده مأموریت داشت که از سرازیر شدن قوای غیر منظم بلشویکی بطرف شهرهائی که بهندوستان منتهی میشود و همچنین از خروج قوای مزبور از کراسنودسک

جلوگیری بعمل آورد. در این تاریخ در ترکمنستان و سایر نقاط، جنگ روسها و طرفداران پان تورا نیزم بشدت درگیر شد. امیر بخارا بکمک ترکمنها با ارتش سرخ وارد زدو خوردید گردید و بدست انقلابیون شکست خورد و بلشویکها در آن ناحیه استیلا یافتند.

در تابستان ۱۹۱۸ که ماسون بمشهد رفت اطلاع حاصل کرد جماعتی در عشق آباد کرسی نشین ترکمنستان روسیه واقع در مغرب بخارا علیه بلشویکها قیام کرده اند. این عده را «منشویک» یعنی طرفدار دستجات اقلیت مینامیدند. دولت انگلیس تصمیم گرفت از جمعیت منشویکها و همچنین امیر بخارا که بعد ها علیه بلشویکها بمخالفت برخاست پشتیبانی کند. عده ای از افسران سابق تزار و جماعتی از اشرار و ماجرا جویان که همواره در جستجوی بازار آشفته هستند بمنشویکها پیوستند.

در این هنگام آشوب و غوغائی در آسیای مرکزی برپا گردید که از تاریخ جنگهای سی ساله اروپا باینطرف در هیچ کجا سابقه نداشت و کسانی که از نزدیک شاهد فجایع بلشویکها و شورشیان مخالف بوده اند داستانهای نقل میکنند که قلم از توصیف آن عاجز است.

متعاقب هر جنگی که اتفاق میفتاد دسته غالب اعم از بلشویک یا منشویک مردم بیچاره غیر نظامی را بیاد یغما میگرفت و روزی نبود که عده کثیری بدست جنگجویان محلی کشته نشوند.

در بهار ۱۹۱۹ منشویکها با پشتیبانی معنوی انگلیسها حکومت ماورای قفقاز را تشکیل دادند و بلشویکها را از مرزهای ایران بسمت رودخانه جیحون عقب نشانند.

هنگامیکه متفقین در جنگهای اروپا پیروز گردیدند سپاهیان انگلیسی

خطر بلشویکها را نادیده گرفته و بدستور ستاد فرماندهی بریتانیا در ۱۹۲۱ خاک ایران را تخلیه کردند.

پس از حرکت قوای انگلیس از ایران گرفتاری بی سابقه بلشویکها در منطقه آسیای مرکزی آغاز گردید و نویسنده خود شاهد بودم که چگونه جماعتی از ترکمنها ااثیه و اموال خود را رها کرده و از ترس جان بافغانستان یا ایران میگریختند.

بقراریکه يك منبع موثق میگوید مالسون و ارتش انگلیس وقتی خاک ایران را ترك گفتند که خطر حمله بلشویکها با ایران با وجود تمام بی نظمی های ماورای ارس، منتفی شده بود.

چندی بعد جماعتی از طرفداران حکومت بلشویکی بخاک ایران تعرض کردند و جریان آن از اینقرار است که عده ای از طرفداران تزار با دنیکن از باکو بسوی انزلی رفتند و قوای بلشویک که در تعقیب دنیکن بودند انزلی را بمباران کردند و سپس شهر رشت را متصرف شده حکومت موقتی گیلان را بریاست میرزا کوچک خان تشکیل دادند.

هنگامیکه دیویزیون قزاق ایران قوای میرزا کوچک خان را مورد حمله قرار داد بلشویکها بعللی چند از پشتیبانی حکومت گیلان منصرف شدند.

تنها اثر انقلاب روسیه در ایران این بود که اکثریت مردم آن کشور معتقد شدند که با سقوط حکومت تزاری مانع بزرگ آزادی و استقلال ایران از میان رفته و از این پس تنها دولتی که ممکن است ایران را در معرض تهدید قرار دهد انگلیس است که بمنظور حفظ وصیانت

هندوستان خط مشی سابق خود را کماکان ادامه خواهد داد. پس از سقوط کوت العماره حادثه قابل ذکری که مرتبط با فعالیتهای روسیه و انگلیس و عثمانی باشد در خاک ایران اتفاق نیفتاده ولی بی-مناسبت نیست که شمه‌ای راجع به اقدامات ژنرال سایکس و پلیس جنوب (اسپیار) و زدو خورد این قوه نظامی باصولت الدوله قشقائی و ناصر دیوان کازرونی و ضمناً فعالیتهای واسموس نوشته شود تا خوانندگان از جریان قضایای بعدی بی اطلاع نمانند.

البته خوانندگان بخاطر دارند که سابق گفتیم در تابستان ۱۹۱۸ نواحی شرقی ایران در تسلط قوای انگلیس بود و از تحریکات دشمن در در آن منطقه بشدت جلوگیری بعمل میامد.

در نواحی غربی نیز ژنرال دنسترویل کارهایی انجام داده است که خود او شخصاً در کتاب مفصلی که راجع بمأموریت ایران نوشته بآنها اشاره کرده است.

از آنجائی که ممکن است بعضی به کتاب اودسترسی پیدانکرده باشند باینجا بیمناسبت نیست که اجمالاً در اینجا بعملیات او اشاره شود.

ژنرال دنسترویل یعنی همان کسیکه رودیارد کپلینگ شاعر معروف انگلیسی راجع بدوران تحصیل او ابیاتی چند برشته نظم کشیده در ژانویه ۱۹۱۸ مأموریت پیدا کرد که بادوازده نفر افسر و درجه دار از راه ایران به تفلیس برود و بوسیله قوایی که در آنجا تشکیل میدهد از پیشرفت ترکها جلوگیری بعمل آورد.

تذکار جزئیات دلاوریهای این سرباز رشید وطن در اینجا موردی نخواهد داشت و همینقدر باید گفت که نامبرده بکمک سربازان روس

که در ایران بودند جنگل را آرام و میرزا کوچک خان و اطرافیان او را تا اندازه‌ای رام کرد.

مردم ایران در این تاریخ چون روسها در نتیجه انقلاب روسیه، ایران را تخلیه میکردند غوغائی راه انداخته بودند و عده‌ای از سربازان تزاری هم که در نتیجه طول مدت جنگ چندین سال در خاک غربت بسر میبردند در این غوغا با آنها شرکت داشتند و تصمیم گرفته بودند هر چه زودتر خود را بوطن وزن و بچه خود برسانند.

دسترویل بهر ترتیبی بود ژنرال‌های تزاری را در ایران متقاعد کرد که در ایران توقف کنند تا عده‌ای از قوای انگلیس باو ملحق شوند.

پس از اینکه نیروی تازه نفس انگلیس بایران رسید سربازان روس از ایران خارج شدند و در حین حرکت بسمت بندر انزلی جنگلیهارا را شکست داده تلفات زیادی بآنها وارد کردند .

این حادثه در ژون ۱۹۱۸ اتفاق افتاد و پس از اینکه سپاهیان روس خاک ایران را ترك گفتند ، جنگلیها قوای دسترویل را در رشت مورد تعرض قرار دادند ولی کاری از پیش نبرده با تلفات سنگینی بجنگل هزیمت نمودند.

دسترویل برای اینکه مزاحمتی از طرف جنگلیها فراهم نشود با آنها صلح کرد و ضمن عقد قرار دادی طرفین تعهد نمودند که بعدها بموجب شرایط این قرارداد عمل نمایند .

دسترویل پس از اینکه خیالش از جانب میرزا کوچک خان و جنگل راحت شد بیاکو رفت و چون اوضاع تغییر کرد عازم ایران شد تا امنیت

خطوط ارتباطی نواحی غرب را حفظ کند و لدی الاقتضا از تجاوزات قوای بلشویکی و در عین حال نیروی عثمانی جلوگیری بعمل آورد، دنسترویل تا ۱۹۲۱ در ایران بود و در آن تاریخ طبق دستور، خاک ایران را ترك گفت.

بقراریکه ملاحظه شد انگلیسها در اثنای جنگ در نواحی شرقی و غربی و هم چنین جنوب ایران مستقر گردیده بودند تا از وقوع پیش آمدهای احتمالی ممانعت نمایند اما يك نکته را نیز باید متذکر شد که استقرار قوای بریتانیا در نواحی نامبرده جنبه اشغال نظامی نداشت و هدف دولت انگلیس این بود که استقلال ایران پابرجا بماند و بعد از جنگ يك حکومت مقتدر و نیرومند در این کشور روی کار بیاید.

دولت انگلیس هنگام برقراری رژیم تزاری هیچگاه از جانب روسیه ایمن نبود زیرا روسیه با وجود عقد قرارداد مودت بمحض اینکه موقع رامقتضی و مناسب تشخیص میداد پیمان شکنی می کرد و با ایران تعرض مینمود و تذکرات بریتانیا را نیز نادیده میگرفت.

عین همین قضایا در دوره لنین نیز تجدید میگردید و صراحتاً باید گفت که دولت انگلیس بکفاره زود باوری زمامداران خود خسارات معنوی سنگینی متحمل شد و قرارداد ۱۹۰۷ انگلیس و روس جز اینکه احساسات مردم ایران را هم علیه بریتانیا تحریک کرد نتیجه دیگری نبخشید.

پس از پایان جنگ دولت ایران چند نفر نماینده بکنفرانس ورسایل فرستاد تا دعاوی آن دولت را باطلاع اعضای کنفرانس برسانند. در اینجا باید گفت که زمامداران ایران در این تاریخ متأسفانه

روش پیشه‌وران و بازاریهای کشور را پیش گرفتند و تصور میکردند که باچک و چانه غنایمی بدست خواهند آورد .

از آنجائی که دعاوی دولت ایران ملاک و مأخذی نداشت شورایعالی پاریس نمایندگان آن کشور را نپذیرفت و لارد کرزن و هیئت نمایندگی انگلیس هم نتوانستند از ایران پشتیبانی کنند .

نحوه عملیات هیئت نمایندگی انگلیس تاثیر عمیقی در روحیه اهالی ایران بخشید و مردم آن کشور تصور کردند دولت انگلیس بمنظور حفظ منافع خود بادولت ایران معاضدت نمیکند.

برای جلوگیری از این توهمات بیمورد لارد کرزن تصمیم گرفت که باعقد قرار داد نهم اوت ۱۹۱۹ مناسبات و روابط انگلیس و ایران را بریک پایه اساسی خلل ناپذیر استوار سازد.

در آن تاریخ وزیر مختار انگلیس در تهران سرپرسی کاکس معروف بود و قراردادیکه او بادولت ایران منعقد کرد شش ماده بیشتر نداشت و بموجب ماده اول دولت انگلیس استقلال و تمامیت ایران را تضمین میکرد و قرار بود چند نفر مستشار انگلیسی، مالیه و گمرک و چندتن مشاور نظامی، وزارت جنگ را اداره کنند.

ناظرین سیاسی بین المللی که با نظر بدینی و باعینک سیاه اوضاع جهانی را مینگرند معتقدند که باعقد این قرارداد ایران بصورت یک کشور تحت الحمايه و نیمه مستقل درمیامد در صورتیکه این امر واقعیت نداشت ولارد کرزن وزیر خارجه انگلیس که از طرفداران و علاقمندان جدی ایران بود میخواست با این ترتیب بنیه مالی و نظامی آن کشور را تقویت نماید و مسلماً نظر استعمار و استثمار نداشت بعداً که

مقتضیات ایجاب کرد و یک دولت صالح و غیر فاسد روی کار آمد با الغای قرارداد موافقت بعمل آورد.

او آخر سال ۱۹۱۹ احمد شاه قاجار با انگلستان مسافرت کرد و انجام همین امر که بلافاصله پس از انعقاد قرار داد صورت گرفت حاکی از این است که شاه قاجار میخواست ظاهراً موافقت خود را با عقد قرارداد ۱۹۱۹ اعلام نماید.

هارولد نیکلسون مینویسد لارد کرزن با لباس تمام رسمی و شمشیر و حمایل در کنار شاه تنومند قاجاریه ایستاده بود شاه با لبخند با طرف مینگریست و لارد کرزن بچشمان او خیره شده بود و ناظرین دور اندیش از نگاه نافذ و عمیق وزیر خارجه انگلستان حدس میزدند که نامبرده نسبت به لیاقت و حسن نیت شاه قاجار تردید حاصل کرده و با خود میگوید که آیا وی قادر خواهد بود کشتی شکسته، ایران را بساحل نجات رهبری کند و با ابراز لیاقت و توانائی مملکت خورار را در ردیف کشورهای مترقی جهان قرار دهد؟

از قیافه لارد کرزن معلوم بود که او مطمئن است احمد شاه شخصیتی نیست که نسبت با اجرای مفاد قرارداد حسن نیت بخرج دهد. یکی از عکس العمل های جنگ بین المللی اول این بود که مردم مشرق زمین نیز از خواب غفلت بیدار شوند و خود را از قید اسارت و بردگی دولتهای غرب نجات دهند.

در نتیجه تحولاتی که از بعد از جنگ در ایران پدید آمد حکومت کودتا قرارداد ۱۹۱۹ را ملغی و آنرا کان لم یکن تلقی کرد. فیلدمارشال فن در گلتز آلمانی در سال ۱۹۱۶ مینویسد «هرج و مرج

بی سابقه‌ای در ایران حکمفرما گردیده و مصادر امور از بهبود اوضاع مایوس شده‌اند .

یکی از عوامل مهم انحطاط و تدنی نسل حاضر ایران همان جبن و رعب کم نظیری است که مردم این کشور را فراگرفته .

رجال بزدل و ترسوی ایران بکار خود در مانده و از شدت بیم و هراس بهیچ کاری دست نمی‌زنند»

نظریه فن درگلتز در خصوص همه ایرانیها صدق پیدا نمی‌کند و این موضوع عمومیت ندارد .

اخلاق و روحیه ایرانیان را نباید از روی رفتار ایلات و عشایر غرب که بارثوف بیک فرمانده قوای عثمانی همکاری می‌کردند داوری و قضاوت نمود زیرا تردیدی نیست که طوایف غربی ایران نسبت بحسن نیت مقامات عثمانی اطمینان نداشتند و از روی عقیده و ایمان بارثوف بیک همکاری نمی‌کردند .

هنگامیکه يك ناظر بیطرف اعمال و رفتار میرزاچک خان جنگلی و ناصر دیوان کازرونی را مورد بررسی قرار می‌دهد خواه ناخواه شهادت و شجاعت این دو شخصیت متهور و بی باک را تمجید و تقدیر خواهد کرد زیرا این هر دو نفر با قوای معدود خود مدتی با نیروی مخالفین که چند برابر قوای هر يك از آنها بود زدو خورد کردند و مزاحمت‌های فراوان برای حریف بوجود آوردند .

میرزا کوچک‌خان یکی از شخصیت‌های لایق و توانای ایران زمین بود که در ناحیه جنگل و در سخت‌ترین شرایط زندگی بسر

میبرد و در زیر بارانهای مداوم و بلا انقطاع شمال و با جمعی که همگی آنها بلا استثنا در نتیجه آب هوای محل گرفتار تبونوبه و مالاریا بودند دلیرانه با قوای خصم به پیکار ادامه داد و متجاوز از شش ماه بانبروی ایران و انگلس و روس جنگ و ستیز کرد .

چند نفر از اسرای آلمانی و اطریشی که از ترکستان روس جان سالم بدر برده بودند با او همکاری میکردند و وی معلومات نظامی این فراریان جنگ را مورد استفاده قرار میداد .

میرزا کوچک خان و اتباع او سوگند یاد کرده بودند که تا حصول پیروزی نهائی سرو صورت خود را نتراشند و فقط روزی سرو صورت را اصلاح کنند که عموم بیگانگان خاک وطن را ترك گفته باشند . میرزا کوچک خان چند نفر از اتباع انگلیس منجمله نویل همان افسر معروفی را که سابقاً در نواحی جنوبی با واسموس دست و پنجه نرم میکرد باسارت گرفته و در اعماق جنگل زندانی کرده بود .

در جولای ۱۹۱۸ که ژنرال دنسترویل شهر رشت را محیطه تصرف در آورد میرزا کوچک خان قوای او را مورد تعرض قرار داد ولی با تلفات سنگینی عقب نشینی کرد .

وی از این تاریخ ببعده سوگند خود را شکست و ضمن عقد قرار دادی متعهد شد خوار بار و آذوقه مورد نیاز قوای دنسترویل را تهیه و تامین کند .

در سال ۱۹۲۰ مجدداً سروکله میرزا کوچک خان و اتباع او در شهر رشت پیدا شد و از طرف بلشویکها بحکمرانی گیلان منصوب گردید .

ناصر دیوان کازرونی هم یکی از قهرمانان رشید جنوب ایران است که در سال ۱۹۱۶ با قوای پلیس جنوب زدو خورد کرد و حتی میگویند مقداری پول هم به اسم خودش که زد .

ناصر دیوان از آن وطن پرستانی بود که بی روی وریا و بدون اینکه منافع شخصی خود را در نظر بگیرد با کسانی که بزعم او دشمن ایران بودند مخالفت میورزید ناصر دیوان در حال حاضر هنوز در قید حیات است و در شهر کازرون بسر میبرد منتهی از آن یال و کوپال سابق افتاده و آخرین مراحل زندگی را طی میکند .

بختیار بهام از عشایر رشید و دلاور ایران میباشند ولی بایکدیگر متحد نیستند و بعضی از آنها وطن را به پول نمیفروشند و مصالح میهن را تحت الشعاع منافع شخصی قرار نمیدهند.

دکتر پوژن آلمانی با همه فعالیت‌های که هنگام جنگ بین‌المللی کرد نتوانست سرداران بختیاری را بفریبد و کسانی که دور علم او سینه میزدند چند نفر از یاغیهای محلی از قبیل رضا جوزدانی و جعفر قلی چرمینی در حومه و اطراف شهر بودند که اصل و نسب حسابی نداشتند. اوایل تشکیل پلیس جنوب سرپرسی سایکس با مشکلات فراوانی روبرو بود و مکرر اتفاق میفتاد عده‌ای از افراد پلیس جنوب که بمأموریت میرفتند تفنگ و مهمات را برداشته و راه خود را پیش می‌گرفتند یا اسباب و اثاثیه ایراکه بنا بود بفلان محل برسانند وسط راه فروخته و دنبال کار خود میرفتند .

در دوران جنگ بین‌المللی هرج و اغتشاش بی سابقه‌ای در ایران حکمفرما بود و این بی‌نظمی همچنان ادامه داشت تا پایان جنگ که آشفته‌گی اوضاع از هر جهت افزایش یافت .

پس از پایان جنگ امیدی به بقای ایران نبود و از هر گوشهٔ مملکت نغمهٔ ناموزونی بگوش میرسید .

حکومت مرکزی اسم‌بی‌مسائی بیش‌نبود و ابدأ باوضاع مملکت تسلط نداشت لیکن در بحبوحهٔ همان ایامیکه عموم نسبت بآئیهٔ مملکت اندیشناک بودند یکی از سربازان رشید ارتش برای نجات کشور قیام کرد و در فاصله کوتاهی با عزم و ارادهٔ آهنین نظم و امنیت رادر همه جا مستقر ساخت و وطن پرستان کشور هم که از ضعف نفس و بی‌لیاقتی سلاطین قاجاریه بستوه آمده بودند پشتیبانی او برخاستند و احمدشاه را از سلطنت خلع و تاج کیانی و تخت طاوس را بپادشاه خدمات قهرمان ملی خود بسردودمان پهلوی تفویض کردند .

مملکتی که تا قبل از ظهور رضاشاه امیدی ببقای آن نبود در دورهٔ سلطنت او بسرعت سرسام آور و شگفت‌انگیزی مدارج ترقی و تعالی را پیمود و اصول خان‌خانی و ملوک‌الطوایفی که یکی از دردهای بیدرمان مملکت بود از این کشور رخت بر بست و همسایگان ایران بقدرت و عظمت رضاشاه اذعان و اعتراف نمودند . در نتیجهٔ اقدامات قابل تحسین رضاشاه از مداخلات ناروای اجانب اثری باقی نماند و ایران عظمت واقعی سابق خود را از سر گرفت .



گفتار دهم

انقلاب جنوب ایران و وقایع ۱۹۱۸-۱۹۱۷

اینک باید بعقب برگشت و از نو فعالیت‌های واسموس را مورد بحث قرار داد .
او اواخر سال ۱۹۱۶ و واسموس تنگستان را ترك گفت و روانه کازرون شد .

قهرمان داستان ما ، در این تاریخ ضعیف و رنجور و موهای سراو سفید شده بود . او دیگر ترسی نداشت که انگلیسها او را ببینند زیرا شناخته نمیشد و از طرفی از اتباع انگلیس احدی در کازرون نبود که واسموس از این بابت نگرانی داشته باشد ولی با اینوصف جانب احتیاط را از دست نداد و مقدمات مسافرت را طوری فراهم کرد که نیمه‌های شب و در تاریکی بکازرون وارد شود .

هنگامیکه واسموس با ناصر دیوان روبرو شد کلانتر کازرون از اوضاع اظهار دل‌تنگی کرد و گفت چندی پیش چندتن از افراد پلیس جنوب بفرماندهی يك افسر انگلیسی بکازرون آمدند و افسر نامبرده ضمن ملاقات از طرف سرپرستی سایکس اظهار داشت که این افراد همه ایرانی هستند و دولت ایران بآنها ماموریت داده است تا متمرکبین را در هر مرتبه

و مقام سرکوبی کنند و اگر کسی با این افراد بمخالفت برخیزد حکم یاغی دولت را خواهد داشت و بدست خودسند محکومیت خود را امضا کرده است. افسر نامبرده پیغام سایکس را ابلاغ و بشیراز مراجعت کرد و اینک با این پیش آمد متحیرم که چه باید کرد .
واسموس در پاسخ گفت باید دید صولت الدوله و خوانین قشقائی چه اقدامی خواهند کرد .

ناصر دیوان رشته سخن را در دست گرفت و گفت من محرمانه باصولت الدوله تماس گرفته‌ام و او پیغام داده است که فعلا از ناحیه کازرون سروصدائی بلند نشود تا بعداً در موقع مناسب اقدامات لازم بعمل بیاید و ضمناً چند صندوق چای هم برای من سوغات فرستاده است .

چند روز پیش هم که پیشکار صولت الدوله را ملاقات کردم می‌گفت شاهزاده فرمانفرما استاندار فارس و همچنین سرپرسی سایکس مبلغی بصولت پرداخته و فعلا او را ساکت کرده‌اند .

صولت الدوله گفته است آزاد به خواهان کازرون باید مقدمات حمله پبلیس جنوب را فراهم نموده منتظر دستور او باشند و معلوم میشود تصمیم گرفته است کازرونیهارا آلت قرار دهد تا باینوسیله و وسایل گوناگون دیگر سایکس را بیشتر بدوشد و سوء استفاده کند و الادلیل نداشت برای من مقداری چای بفرستد .

صولت تصور میکند من با این قبیل هدایا فریب میخورم و من هم مثل او برای جیفه دنیوی فعالیت میکنم .

من هدفی جز استقلال و عظمت وطن ندارم و باهرکس که با ایران دشمن باشد و در جهت مخالف مصالح ماگام بردارد مبارزه خواهم کرد .

واسموس گفت معلوم میشود شما نسبت بصدافت و صمیمیت صولت الدوله تردید پیدا کرده اید .

ناصر دیوان باین سخن جواب مثبت داد ولی واسموس باو گفت صولت از مردان نیک است و باید بگفته‌های او اعتماد کرد و چون او بیشتر با رجال و معاریف فارس و مرکز تماس دارد شاید بهتر باوضع واقف باشد و ضمناً اضافه کرد که فرمانفرما مطلقاً نباید مورد وثوق و اطمینان واقع شود زیرا مسلماً خود را بدشمنان وطن فروخته است ولی صولت کسی نیست که استقلال مملکت را فدای منافع بیگانگان کند . ناصر دیوان گفت پس چرا از سایکس و فرمانفرما پول گرفته و آرام نشسته است .

واسموس گفت حالا که چنین است من بیدرنک از بیراهه بفیروز آباد میروم و از نزدیک با صولت تماس میگیرم و مادام که من با او همکاری میکنم شما هم چون بصدافت و صمیمیت من اعتماد دارید باید بگفته‌های وی گوش فرادهید و قدمی برخلاف گفته او برندارید .

واسموس اینرا گفت و با ناصر دیوان خداحافظی کرد و برای ملاقات صولت الدوله کازرون را ترك گفت .

چندروز بعد با ایلخانی قشقائی حوالی یکی از چشمه‌های معروف ملاقات کرد و همینکه خواست شروع بسخن کند خبر آوردند که اتباع ناصر دیوان حاکم کازرون رازندانی و افراد پلیس جنوب را خلع سلاح کرده اند .

صولت از وقوع این پیش آمد اظهار نگرانی کرد اما واسموس باو گفت ناصر دیوان یکی از شجاعان روزگار است و از هیچ کس اندیشه و هراس ندارد .

هنگامیکه آزادبخوانان و احرار شیراز کنسول انگلیس و سایر
عمال آن دولت را دستگیر کردند او هم بنوبه خود دست طرفداران
انگلیس را از کازرون کوتاه ساخت و از عواقب کار نهراسید .

حالا که قشون ترك تاهمدان پیش آمده و متفقین در همه جاشکست
خورده اند بطریق اولی ناصر دیوان بیم بدل راه نمیدهد و از کسی و اهمه
ندارد و پس از تأسیس قوای پلیس جنوب هم اگر از ابراز مخالفت
علنی خود داری کرده است فقط با احترام شخص جنابعالی بوده که سمت
پیش کسوتی آزاد بخوانان را دارید .

صوالت از جمله اخیر زاید الوصف خوشوقت گردید و در حضور
کلانتران قشقائی بادی بآستین انداخت و گفت در شرایط حاضر مردم
ایران در زیر بار سنگین شدايد گوناگون کمر خم کرده اند ولی همه آنها
دل شیر دارند و از قوای بیگانه نمهراسند و سرانجام همانطور که رستم
دستان از هفتخوان مازندران گذشت و دیوسفید را شکم پاره کرد
ایرانیان نیز بدشمنان وطن و سپاهیان اجنبی فایق خواهند شد .

صوالت این را گفت و سپس بکسانی که اطراف او نشسته بودند
دستور داد خلوت کنند تا او و واسموس تنها بمذاکرات محرمانه
پردازند .

هنگامیکه اطرافیان صوالت با اشاره او متفرق شدند وی بواسموس
گفت رفیق عزیز حالا بگو بینم با اوضاع فعلی من چه بکنم شما به اوضاع
بیشتر واقفید و هر طور مصلحت است بی پرده بمن بگوئید . حقیقت امر
این است که من از فرمانفرما و قوام الملك بی اندازه متنفرم زیرا اولی
فقط برای پول فعالیت میکند و هدفی جز جمع آوری ثروت و مکنت
ندارد دومی هم آلت بلا اراده ایست که بساز سرپرسی سایکس میرقصند

و جز بدستور این مرد اجنبی دست بهیچ کاری نمیزند .
 نخبه هموطنان مرا این قبیل رجال تشکیل میدهند . گاهی فکر
 میکنم که برای انحراف عقیده و گمراهی سایکس من هم از او تقاضای
 پول بکنم تا او از جانب من مطمئن شود و مرا جزو دوستان خود
 بداند ولی باز اجرای این تصمیم منصرف میشوم زیرا اگر من از سایکس
 پیشکشی بگیرم حکم قحبه هرجائی را خواهم داشت که خود را پول
 بهر کس و ناکس میفروشد .

تا حال کج دارو مریز و مماشات کرده و بانتظار فرصت مناسب
 نشسته‌ام و از همین نقطه نظر بناصر دیوان تاکید کرده‌ام فعلاً دست نگاه
 دارد و علناً باقوای پلیس جنوب مخالفت نکند .

بدیهی است واسموس گول این خودستائیه‌ها را نمیخورد و بخوبی
 میدانست که صولت هم در باطن دست کمی از قوام‌الملک و فرمانفرما
 نخواهد داشت و هر کس که بیشتر مطامع او را تأمین کند زودتر او را
 باجرای مقاصد خود و ادار خواهد کرد .

واسموس گفت جناب آقای ایلخانی شما مسلماً بصدافت و
 صمیمیت من ایمان کامل دارید و برای جنابعالی محقق است که مردم
 آلمان ، بایران و ایرانیان علاقمند میباشند

ترکها و اهالی عثمانی بپشتیبانی امپراطوری آلمان انگلیسها را
 در کوت‌العماره شکست دادند و دولت انگلیس حاضر شد مبلغ گزافی
 بدولت عثمانی بپردازد تا از اسارت سربازان انگلیسی صرف نظر شود
 ولی دولت عثمانی چون از کمکهای مالی آلمان برخوردار بود بتقاضای
 مقامات انگلیسی ترتیب اثر نداد .

ارتش ترکیه فعلاً بکمک آلمان تا همدان پیشروی نموده و دیر

بازود بطهران خواهد رسید و بساط قدرت عمال انگلیس را وژاگون خواهد کرد .

شما و خوانین قشقائی هم باید به حمایت و پشتیبانی دولت آلمان اطمینان داشته باشید و در راه اجرای نقشه‌های دولت متبوع من که ضمناً منافع ایران را هم تامین خواهد کرد تسهیلات لازم فراهم کنید .
واسموس در این هنگام چند دانه روآرید و جواهر گرانبها بصوات تقدیم کرد و گفت این هدیه ناقابل رارا امپراطور آلمان بوسیله اینجانب برای جنابعالی فرستاده و امیداست با قبول آن جناب آقای ایلخانی بربنده کمترین منت گذارند .

واسموس باصوات خداحافظی کرد و روانه کازرون شد اما قبل از حرکت با سردار احتشام برادر صولت الدوله نیز ملاقات و ضمن اظهارات فریبنده و تقدیم مختصر هدیه‌ای او را هم تطمیع کرد .
هنگامیکه بکازرون رسید اوضاع را بروفق مراددید زیرا اتباع ناصر دیوان افراد پلیس جنوب را خلع سلاح کرده و جشن گرفته بودند .

واسموس اطمینان داشت که جواهرات تقدیمی اثر خود را بخشیده و دیر یا زود صولت و قشقائیا با اطرافیان سایکس وارد زدو خورد خواهند شد .

برای اینکه تنگستانیها هم بموازات طغیان صولت دست بکار شوند راه اهرم را پیش گرفت تا مجدداً خوانین و مشایخ دشتی و دشتستان را علیه قوای بریطانیا برانگیزد .

دریابیکی حاکم بوشهر بامعدودی از بزرگان درجه دوم دشتستان تماس گرفته و آنها را آرام کرده بود ولی شیخ حسین خان وزایر خضر -

خان کماکان با او مخالفت میکردند و او را عامل انگلیس میدانستند زایر خضرخان در این تاریخ اعلامیه‌ای صادر و بدر و دیوار الصاق کرد و در اعلامیه نامبرده متذکر شد که مردم نباید فریب اظهارات بیهوده دریابیکی را خورده با دشمنان وطن سازش کنند و کسانیکه از دریابیکی و طرفداران انگلیس تبعیت نمایند بمادر وطن خیانت کرده اند .

اواخر سال ۱۹۱۶ دزدی و راهزنی و نهب و تاراج قوافل تجارتنی شیوع کامل پیدا کرد و ایلات و عشایر جنوب تصمیم گرفتند نظم و امنیت راههایی را که بسواحل خلیج منتهی میشود مختل و پریشان نمایند .

یکی دو هفته قبل از میلاد مسیح و پیش از اینکه طرق و شوارع عمومی در اثر برف و باران مسدود گردیده و عبور و مرور رادچارا اشکال کند ، سرپرسی سایکس مصمم شد دزدان و متمرذین محلی را قلع و قمع نماید .

برای اجرای این منظور با فرمانفرما و قوام‌الملک تماس گرفت تا آنها با ناصردیوان وارد مذاکره شوند و دوستانه از او تقاضا کنند که وی نیز در این زمینه اشتراك مساعی بعمل آورد .

فرمانفرما و قوام‌الملک به ناصردیوان مراجعه کردند و او تا اندازه‌ای روی موافق نشان داد ولی طولی نکشید که مجدداً چند تن از تفنگچیهای کازرونی در حوالی دشت ارژن به عده‌ای از افراد پلیس جنوب حمله کرده چند نفر را به هلاکت رسانیدند .

این خبر که بشیراز رسید سایکس متوجه شد چاره منحصر بفرد این است که با عملیات نظامی اشترار محلی راسرکوب و وادار باطاعت نماید لیکن پیش از اینکه اردوی پلیس جنوب از شیراز حرکت کند نامه‌ای از ناصردیوان بفرمانفرما رسید و کلانتر کازرون نوشته بود که من

با کسی سرپیکار ندارم و حادثه دشت ارژن بتفنگچیهای کازرونی ارتباط نداشته است.

بنا بمراتب سایکس دستور داد که اردو ارتفاعات دشت ارژن را بحیطه تصرف در آورد و سپس بقوه قهریه میان کتل را نیز اشغال کند و موقتا در آنجا متوقف شود تا ناصر دیوان تصمیم نهائی بگیرد و وضع خود را روشن نماید.

اولین ستون قوای پلیس جنوب که بمیان کتل رسید ناگهان با حمله شدید کازرونی ها مصادف گردید و بعداً معلوم شد ناصر دیوان شخصا در میدان جنگ شرکت کرده است.

کازرونی ها بوضع همه پیچ و خمهای ارتفاعات آن حدود آشنا بودند و در نتیجه در همان حمله اول ستون جلو دار قوای اسپیار را که کوچکترین اطلاعی از وضع این منطقه نداشتند تار و مار کردند.

در این زدو خورد خونین عده ای از افراد ایرانی پلیس جنوب و یک افسر انگلیسی کشته شدند و بقیه افراد اردو بطور غیر منظم عقب نشینی نمودند.

ناصر دیوان سرمست باده پیروزی گردید و این پیش آمد را بفال نیک گرفت و با خود گفت از قوای اسپیار هم کاری ساخته نیست و از تجاوزات بعدی نیز بسهوات جلوگیری بعمل خواهد آمد.

از قضا برف سنگینی بر زمین نشست و راهها بسته شد و ناصر- دیوان تا بهار ۱۹۱۷ با آسایش خاطر بکار خود مشغول و از تعرض قوای پلیس جنوب ایمن گردید.

اوایل سال ۱۹۱۷ تحولات گوناگونی در اوضاع پدید آمد زیرا بناصر دیوان خبر رسید که سایکس کلبه عناصر سرکش حتی آنهایی را

هم که باتنگستانی هار تباط نداشته‌اند سرکوب کرده است و قشقای هاو آن عده از ایلات خمسه هم که از قوام سرپیچی نموده و با صولت الدوله تماس گرفته بودند در مقابل سایکس و قوای پلیس جنوب سر تسلیم فرود آورده‌اند و علاوه بر این صولت الدوله هم شخصا از ترس، با سایکس ملاقات و اظهار انقیاد و اطاعت کرده است .

از طرفی دریابیکی هم در بوشهر بیکار ننشسه و با تجهیزات کافی کمر بسر کوبی تنگستانی هابسته و اقدامات و فعالیت‌های زایر خضر-خان به نتیجه نرسیده است .

ناصر دیوان که این خبرها را شنید اقدامات احتیاطی بعمل آورد تا از طرف دشمن غافلگیر نشود .

در حوالی شیراز صولت الدوله برای اولین بار با سایکس ملاقات کرد و در این جلسه هیچیک از طرفین از مسایل سیاسی سخن بمیان نیاوردند و صولت کوشید تا خود را از قضایای کازرون و دشت ارژن بی اطلاع نشان دهد و پس از اینکه بخیال خود مطمئن شد که سایکس تحت تأثیر واقع شده و گفته‌های او را باور کرده است لب‌بگله و شکایت گشود و گفت اگر شما از من پشتیبانی کنید و مبلغی پول در اختیار من بگذارید من شخصا بکمک افراد ایل راهها را امن خواهم کرد و ترتیبی خواهم داد که برای قوای پلیس جنوب مزاحمتی ایجاد نشود .

سایکس که در اثر طول مدت اقامت در ایران و ماموریت‌های مختلف به روحیه و اخلاق کلیه طبقات مردم این کشور آشنا بود بخوبی میدانست که صولت در گفته‌های خود صادق نیست و بسوگند خود وفادار نخواهد ماند اما بنا بمقتضیات از این پیش آمد اظهار خوشوقتی کرد .

فرمانفرما و صولت الدوله و قوام الملك اختلافات موجود را کنار گذاردند و بمنظور ایجاد نظم و امنیت حوزه فارس دست اتفاق بهم دادند .

این پیش آمد از هر جهت بنفع صولت الدوله بود و ایلخانی قشقائی با این مانور سیاسی حریفان زیر دست خود را تحت الشعاع قرار داد .

ناصر دیوان و واسموس چون شنیدند صولت الدوله باسایکس سازش نموده بحیرت افتادند و کلاتر کازرون مخصوصا از این جریان ناراحت و متغیر گردید و برای اینکه از حقیقت امر استحضار حاصل کند پیشکار خود را محرمانه نزد صولت فرستاد تا علل و جهات واقعی این امر را از او جو یا شود .

پیشکار ناصر دیوان با چند نفر سوار از کازرون حرکت کرد و تصادفا در بین راه با جلوداران اردوی قشقائی که بسر کردگی صولت عازم کازرون بودند روبرو شد .

تفنگچیهای کازرون همینکه متوجه شدند قشقائیاها برخلاف عهد و میثاق سابق باسایکس و سایر مخالفین سازش کرده و تطمیع گردیده اند و صولت خیال تصرف کازرون را دارد پیشکار ناصر دیوان را که عازم ملاقات صولت الدوله بود مورد سرزنش قرار دادند و گفتند با این ترتیب ائتلاف با قشقائیاها که بمادر وطن خیانت کرده اند بمصلحت کشور نمیباشد و سرانجام پیشکار نامبرده را که اصرار بملاقات صولت داشت بخاک هلاک انداختند و پس از مختصر زدو خوردی با جلوداران قشقائی، بکازرون مراجعت کردند .

صولت که وضع را چنین دید در همان حدود متوقف شد تا با

مذاکره، ناصر دیوان و احرار کازرون را ساکت و آرام نماید .
ناصر دیوان هم چون اطمینان پیدا کرد که در شرایط موجود وصولت
به کازرون حمله نخواهد نمود متوجه اردوی بوشهر شد که میگفتند
بدستور دریابیکی عازم سرکوبی تنگستانها و آزادبخواهان کازرون
میباشد .

در همین گیرودار یعنی در مارس ۱۹۱۸ ناگهان حرکت اردوی
دریا بیکی بواسطه انتشار خبر انقلاب روسیه بتاخیر افتاد و حکمران
بوشهر تصمیم گرفت که تا روشن شدن اوضاع جنگ اروپا از حمله به
تنگستان و کازرون خودداری نماید .

این پیش آمد از يك نظر بنفع واسموس بود زیرا نامبرده
اطمینان حاصل کرد که فعلا از تعرض دشمن مصون خواهد
ماند ولی از طرفی هم چون راه شیراز و بوشهر مسدود و داد و ستد
متوقف بود آزادبخواهان تنگستان و کازرون دچار مضیقه مالی شدند و
واسموس هم چون نقدینه ای نداشت که بآنها کمک کند سران قوم رفته رفته
بر سر بعضی مسایل جزئی که علت العلل آن همان بی پولی و ضعف بنیه مالی بود
اختلاف حاصل کردند .

يك مقام صلاحیتدار گفته است سخت ترین دوره زندگانی واسموس
در جنوب ایران همین ایام بود که نامبرده بهیچکس دسترسی نداشت و
خواه ناخواه از فعالیت های سیاسی احتراز می نمود .

تنها امیدواری واسموس این بود که با انتشار خبر فتوحات آلمان
و شکست روسیه، وصولت الدوله و قوام الملک که هیچیک پر نسیب و عقیده
پا پر جائی ندارند با سایکس و طرفداران بریطانیا بمخالفت برخیزند و

و جانب عمال آلمان را بگیرند .

در بهار ۱۹۱۷ سه نفر از افسران آلمانی که از میدان جنک ترکستان فرار کرده بودند خود را بواسموس رسانیدند. یکی از این سه نفر در اهرم بدرود زندگی گفت و دیگری اسیرانگلیسها شد و او را بهندوستان بردند و تا پایان جنک در آنجا زندانی بود و سومی بنام اشپیلر با واسموس همکاری می کرد .

از سال ۱۹۱۵ که برنسدوف از بهبهان فرار کرده بود تا این تاریخ واسموس احدی از هوطنان خود را ندیده بود و بدیهی است هنگامیکه این سه نفر باو ملحق شدند زیاده از حد مسرور گردید و این پیش آمد را بفال نیک گرفت

از او اسط ۱۹۱۷ تا انقضای بهار ۱۹۱۸ واسموس فعالیتی نداشت و باصطلاح دستش از همه جا کوتاه بود و فقط گاهی از تنکستان به کازرون و از آنجا باز بتنگستان میرفت و کسانی را که در اثر طول مدت جنک خسته و ناراضی بنظر میرسیدند بوعده و نوید سرگرم می کرد و به آنها اطمینان می داد که پیروزی نهائی با آلمان خواهد بود .

اهالی جنوب هم باوجود اینکه نسبت بفتح آلمان و شکست انگلیس تردید حاصل کرده بودند با او کمال مساعدت را می کردند و کماکان واسموس و سه نفر آلمانی دیگر را با آغوش باز می پذیرفتند. انگلیسیها برای دستگیری واسموس تلاش زیاد بعمل می آوردند و از اینکه در این مدت طولانی موفق بدستگیری او نشده بودند ناراضی بنظر میرسیدند .

صولت الدوله و فرمانفرما تصمیم گرفتند راه کازرون و بوشهر را برای عبور کاروانهای تجارتی باز کنند و در اجرای این منظور مصلحت

در این دیدند که سایکس از عملیات گذشته ناصر دیوان و شیوخ و خوانین تنگستان چشم پوشی کند و بانها تأمین دهد تا آنها نیز متقابلاً آرام گرفته ایجاد مزاحمت ننمایند و ضمناً شرحی نیز بواسموس نوشته چنین خاطر نشان کردند : «چون بتجربه ثابت شده که شما از اقدامات خود نتیجه‌ای نخواهید گرفت صلاح در اینست که تنگستان را ترك گفته عازم مراجعت بوطن شوید و هر گاه چنین تصمیم عاقلانه‌ای بگیریید ما سلامت شما را تضمین و تعهد خواهیم کرد شما را بدون اینکه مورد تعرض واقع شوید بسرحد ترکیه برسانیم تا از آنجا بآلمان مراجعت نمائید .»

واسموس بانجام این تقاضا تن در نداد و از طرفی انگلیسیها هم چون او را يك نفر جاسوس و یکی از تبه‌کاران جنگ میدانستند حاضر نبودند از جنایات وی غمض عین کنند .

بعضی میگفتند که این مرد خطرناک مطلقاً هواخواه ایران نیست و جز پیشرفت مقاصد جنگی دولت متبوع خود منظور دیگری ندارد و اظهارات او همگی لاف و گزاف و خالی از حقیقت است . برخی هم او را یک نفر دیوانه عادی میدانستند و میگفتند : برای او اهمیتی نباید قائل شد .

ده سال بعد از جنگ هم باز مردم نسبت باو عقاید مختلف داشتند و شایعات گوناگونی در باره او بگوش میرسید مثلاً برای اولین بار که اینجانب در یکی از نقاط فارس سخن از او بیمان آوردم یکی میگفت مشغول کشاورزی است و دیگری معتقد بود که با چند نفر زن هر جائی در گوشه تنگستان بسر میبرد و در نتیجه ابتلا به سفلیس و امراض تناسلی دیگر، عقل و مشاعر خود را ازدست داده است .

در همین ایام حادثه جالب توجهی برای واسموس اتفاق افتاد که شرح چگونگی آن در اینجا بيمورد بنظر نمیرسد . ضمن یکی از

مسافرتها که واسموس با میرزا علی افغانی و یکنفر بلدچی کازرونی از تنگستان به کازرون میرفت چون از تعرض اشخاص ایمن نبود و بیم آن داشت که بدست دشمن بیفتد خود را بصورت مقنی‌های محلی در آورد و بآن دونفر گفت که آنها نیز بهمین لباس در آیند .

اما با این وصف از بر از جان با نظر از یکی دو گردنه که گذشتند هنوز پاسی از شب نرفته بود که چند نفر از اشرار قشقائی هر سه نفر را محاصره کردند .

واسموس با چماقی که در دست داشت از خود دفاع کرد اما میرزا علی افغانی در اثر شلیک گلوله بخاک هلاک افتاد و بلدچی کازرونی هم بهتر تریبی بود در تاریکی شب از معرکه جان سلامت برد . یکی از قشقائیه‌ها با دشنه‌ایکه در دست داشت‌ران واسموس را سوراخ و استخوان او را مجروح کرد .

در اثر داد و فریاد واسموس چند نفر از بر از جانیها که تصادفاً از آن راه می‌گذشتند بکمک او رسیده ضارب را دستگیر نمودند و ما بقی چون یارای مقاومت نداشتند پابفرار نهادند . بر از جانیها ضارب و جسد نیمه جان واسموس را به بر از جان بردند و روز بعد که اندکی بهبود حاصل کرد او را برای معالجه بحمامهای آب گرم اهرم انتقال دادند . واسموس از شدت درد، جزع و فزع میکرد و این جراحت بقدری شدید بود که پای او ناقص شد و بقیه عمر را لنگ لنگان راه میرفت .

چند هفته بعد که ضارب را نزد واسموس بردند و تصمیم گرفتند با انتقام دشنه‌ایکه بران او فرو کرده هر قسم که او دستور دهد ویرا بمجازات برسانند واسموس دم فرو برد و چیزی نگفت و وقتی که فهمید دوستان او می‌خواهند ضارب را یک سال زندانی و هر روز او را شکنجه کنند با انجام این امر موافقت نکرد و با لحنی خشونت انگیز ضارب را مورد سرزنش

قرار داد و گفت : «مگر تو نمیدانستی که تنگستان مکان شیران است و کسی را یارای آن نیست که مردان این سرزمین را مورد حمله قرار دهد و علاوه بر این اگر شما قشقائیه‌ها بتحریر انگلیسیها با آزادبخوانان کازرون و تنگستان خصومت بورزید سرانجام انگلیسیها باین منطقه استیلا خواهند یافت و آیا خلاف مردانگی و انصاف و مروت نیست که تو و امثال تو موجبات تسلط بیگانگان را فراهم کنید و برادران وطنی و مذهبی خود را بقید اسارت اجانب در آورید ؟ » سپس بدوستان اهرمی خود گفت من بسهم خود از گناه او در گذشتم شما هم او را رها کنید و اجازه ندهید بیش از این از کار و زندگی خود بازماند. می‌گویند این اظهارات عکس‌العمل عجیبی در حضار بخشید و ضارب نیز باندازه‌ای تحت تأثیر قرار گرفت که نه فقط از عمل خود نادم شد بلکه تصمیم گرفت همانجا بماند و اقوام نزدیک خود را نیز به اهرم انتقال دهد تا در صورت وقوع جنگ با اجنبی، دوش بدوش مردم اهرم با سپاه خصم بجنگ و جهاد به پردازد .

در پائیز ۱۹۱۷ سرپرسی سایکس برای استفاده از مرخصی و کسب دستورات حضوری به هندوستان رفت. در این تاریخ افراد پلیس جنوب بعملیات نظامی دست زده بودند و روابط فرمانفرما و قوام‌الملک و صولت‌الدوله از هر جهت رضایت بخش بنظر می‌رسید و بیم آن نمی‌رفت که حوادث غیر متنظره‌ای در خطه فارس اتفاق بیفتد ولی این نکته هم ناگفته نماند که صولت‌الدوله و قوام با هم از سابق دشمن بودند و اشخاص واقع‌بین تردیدی نداشتند که این وضع دوامی نخواهد یافت کما اینکه بعدها بقراریکه اسناد و مدارک مثبت این موضوع را مدلل می‌کند هر یک جداگانه با واسموس تماس گرفتند و آمادگی خود را برای نجات از شر تسلط انگلیسیها با و اعلام داشتند .

صوالت الدوله به واسموس پیغام داد که تنها عملیات دوستانه و جانبداری او بود که آن سه نفر آلمانی فراری ترکستان توانستند صحیح و سالم از خاک قشقائی گذشته خود را بواسموس برسانند .

واسموس رفته رفته متوجه شد که خط مشی و روش او در گذشته رضایت بخش نبوده و او بی جهت با قوام و صولت دو پهلو بازی کرده است .

از هنگامی که صولت با سایکس و فرمانفرما سازش کرده بود افراد ایل کماکان از او تبعیت نمی نمودند و همواره در پی فرصت می گشتند که در موقع مناسب علیه او دست به طغیان بزنند .

واسموس هم که از این جریان مستحضر بود با چند نفر از کلانتر-های قشقائی تماس گرفت و آتش اختلافات را دامن زد .

صولت چون مقام و منزلت خود را در مخاطره دید با واسموس از در دوستی در آمد و او هم از هیچ اقدامی فروگذار ننمود و بوسایل گوناگون صولت را تطمیع کرد .

یکی دیگر از اقدامات خطرناک واسموس تماس گرفتن او با صاحب منصبان پلیس جنوب بود و افسران ایرانی این سازمان نظامی هنگامیکه بمرخصی می رفتند خارج شهر و حوالی شیراز با واسموس ملاقات می کردند و برای انجام عملیات تخریبی از او تعلیمات لازم می گرفتند .

ژنرال سایکس پس از مراجعت از هندوستان اوضاع فارس را دگرگون دید و معلوم شد صولت نفوذ سابق خود را در میان ایل از دست داده و قوام و فرمانفرما هم با مشکلات بزرگی روبرو شده اند .

از طرفی شایع بود مخبر السلطنه استاندار سابق فارس که بوزارت کشور منصوب گردیده محرمانه بصولت الدوله پیغام فرستاده است که با انگلیسیها مخالفت و بنفع دولتهای مرکزی اروپا فعالیت کند. در نتیجه این تبلیغات روز افزون و انتشاراتی که از طرف مخالفین پلیس جنوب داده می شد چند نفر از افسران ایرانی این سازمان تصمیم گرفتند علیه این قوه نظامی که از طرف حکومت مرکزی غیرقانونی شناخته شده قیام نمایند لیکن سایکس بدقت مراقب اوضاع بود و با افسران هندی دستور داد عملیات صاحب منصبان ایرانی را زیر نظر بگیرند .

در این گیرودار واسموس میکوشید که قشائیهها و ایلات خسمه عرب و کازرونیها در مخالفت خود با انگلیسیها یک هدف مشترک داشته باشند و در یک جبهه واحد با آنها به پیکار ادامه دهند .

در تابستان ۱۹۱۸ که خبر فتوحات ارتش آلمان در میدان جنگ فرانسه منتشر گردید فعالیتهای واسموس به نتیجه رسید و ایلات و عشایر فارس در صدد برآمدند جداً با قوای پلس جنوب وارد زدو خورد شوند .

حکومت مرکزی ایران هم در این تاریخ متمایل به آلمانها بود و یادداشتهای متعددی میان دولت و سفارت انگلیس مبادله گردید .

سفارت انگلیس از یک طرف اصرار داشت که دولت ایران از اقدامات خصمانه مأمورین آلمان جلوگیری بعمل آورد و تشکیلات پلیس جنوب را برسمیت بشناسد و از طرفی دولت ایران مدعی بود که سازمان قوه نامبرده با بیطرفی دولت شاهنشاهی مغایر و غیرقانونی میباشد .

رونوشت یادداشتهای متبادله در کلیه نقاط فارس مخصوصاً در

نقاطیکه قوای پلیس جنوب مستقر گردیده بود انتشار یافت و در نتیجه نه فقط مردم محل بمخالفت با قوای نامبرده برخاستند بلکه جسته گریخته بعضی از افراد و صاحبمنصبان ایرانی پلیس جنوب هم خدمت خود را ترك گفتند

متعاقب این اقدامات چون دسته‌ای از ایلات نیریز واقع در جنوب شرقی شیراز قوای پلیس جنوب را مورد تعرض قرار دادند سرهنگ دوم گرانت بسرکردگی يك ستون نظامی بتعقیب ایلات نیریز رفت و ضربت سختی به متجاوزین وارد کرد .

واسموس که وضع را چنین دید با صولت الدوله و ناصر دیوان تماس گرفت و بآنها تذکر داد که با این وصف جای تأمل نیست و قوای پلیس جنوب باید مورد حمله قرار بگیرند .

قوام الملك هم در این هنگام بیکار ننشسته و در حدود دوهزار سوار مسلح در شیراز و اطراف شهر مستقر ساخته و منتظر بود ببیند کدام يك از طرفین فایق میشوند تا او نیز جانب قوای غالب را بگیرد . مامورین دولت نیز از همه طرف مردم را بمخالفت با قوای انگلیس تحریض میکردند و حتی شاهزاده فرمانفرما هم که از سابق متمایل با انگلیسیها بود در این تاریخ قدمی بنفع دوستان قدیمی خود بر-نمیداشت .

در همین هنگام چند دسته از سواران قشقائی بدستور صولت الدوله یکی از واحدهای پلیس جنوب را در خان زنیان مورد حمله قرار دادند .

پادگان خان زنیان چند نفر از مهاجمین را دستگیر و در کاروان

سرای محل زندانی ساخت. قشقائیه‌ها پیغام فرستادند که درگاه دستگیر شدگان بیدرنگ آزاد نشوند پاسگاه خان زنیان مورد حمله قرار خواهد گرفت و چون این پیام تهدید آمیز مؤثر واقع نگردید قشقائیه‌ها به کاروان سرای محل شروع به تعرض نمودند.

خبر این واقعه که به شیراز رسید عده‌ای از قوای پلیس جنوب و سواران هندی بکمک محاصره شدگان خان زنیان رفتند و هرگاه در این تاریخ صولت مکث نکرده و بلافاصله قوای اعزامی شیراز را مورد حمله قرار داده بود مسلماً حریف شکست می‌خورد و شیراز بتصرف سواران قشقائی در می‌آمد اما صولت به پیروی از سیره معمولی همه مشرق زمینها بجای اینکه هنگام بروز حوادث خطیر ابتکار عملیات را از دست ندهد بطفره و تعلل پرداخت و چون از عواقب امر میاندیشید با فرمانفرما وارد مکاتبه شد.

سرپرسی سایکس هم که میخواست قضایا به دفع الوقت بگذرد و از عامل زمان استفاده کند موقع را مغنم شمرد و بتقاضاهای صولت روی موافق نشان نداد و در بیست و سوم مه که صولت تصمیم بجنگ گرفت اوضاع دگرگون گردید و کلنل گرانت باستون اعزامی به نیریز وارد شیراز شد.

بدیهی است ورود قوای امدادی بنفع سرپرسی سایکس بود و با این ترتیب او بهتر میتواند از تجاوزات و حملات قشقائیه‌ها جلوگیری بعمل آورد.

قوای انگلیسی بمقیم بوشهز در این تاریخ تقویت گردیده بود اما سرپرسی سایکس از جانب آن ناحیه انتظار کمک نداشت زیرا فرمانده پادگان محل اعلام داشته بود که تا قبل از اکتبر نمیتواند بکمک قوای پلیس جنوب بیاید و پادگان شیراز باید بتنهائی با حریف وارد

نبرد شود .

سایکس مینویسد که قوای مسلح قشقائیه و کازرونیها در این تاریخ بالغ بر هشت هزار تن بود در حالیکه قوای پلیس جنوب و سر بازان هندی از دو هزار و دو بیست نفر تجاوز نمی کرد .

در شانزده میلی جنوب شیراز قریه محقریست بنام «ده شیخ» که تا خان خویس فاصله زیادی ندارد و صولت الدوله و سواران قشقائی در همین حدود موضع گرفته و ناصر دیوان و هزار و پانصد نفر تفنگچی کازرونی هم خان زنیان را محاصره کرده بودند .

صوات الدوله فکر می کرد که قوای پلیس جنوب ابتدا بکمک افرادی خواهند رفت که در محاصره کازرونیها میباشند و پس از اینکه عازم خان زنیان شدند او و سواران قشقائی از عقب بآنها حمله خواهد کرد .

بر خلاف پیش بینی صولت ، قوای پلیس جنوب بامدادان روز بیست و پنجم اردوی قشقائیه را مورد تعرض قرارداد .

هنگامیکه تلاقی فریقین شد جنگ خونینی در گرفت و پس از چند ساعت زد و خورد قشقائیه بگردنه های پائین دست خان خویس که هشت هزار پا ارتفاع آنهاست عقب نشینی کردند . صولت بمنظور تشجیع سواران خود و تقویت روحیه قشقائیه اظهار داشت که هندیه در باطن بانگلیسها مخالف می باشند و اگر قشقائیه چند روز دلیرانه به پیکار و ستیز ادامه دهند اردوی خصم از هم متلاشی خواهد شد .

صولت يك اراده توپ شصت تیرهم با خود همراه داشت که در اثنای جنگ از آن استفاده می کرد . این توپ و اظهارات تشجیع آمیز صولت موثر واقع نگردید و کلانتران حریص و طماع قشقائی پیش از اینکه نتیجه نهائی جنگ معلوم شود بر سر تقسیم غنائم با هم اختلاف

پیدا کردند و برفراز ارتفاعات خان خویس سرگرم مشاجره بودند که ناگهان با سر نیزه سربازان هندی روبرو شدند. از انصاف نباید گذشت که قشائیها در این موقع با کمال رشادت بجنگ ادامه دادند ولی سرانجام تاب مقاومت نیاورده و بادادن دو دست و پنجاه نفر تلفات و چهارصد و پنجاه نفر زخمی راه جنوب را پیش گرفته بطور غیر منظم هزیمت نمودند .

صولت الدوله شکست این جنگ را در خان زنیان جبران کرد و شرح قضیه از اینقرار است که محرمانه با افسران ایرانی پاسگاه پلیس جنوب در خان زنیان تماس گرفت و بآنها اطلاع داد از طرف دولت ایران مأموریت دارد تا قوای بیگانه را از خاک وطن قلع و قمع کند و شرط وطن پرستی این است که در این حادثه علاقه مندان باستقلال مملکت از او که بمنظور اجرای او امر دولت متبوع خود قیام نموده حمایت و پشتیبانی نمایند .

افسران ایرانی پادگان محل باغوای این تحریکات دست بطغیان زدند و یک نفر سروان و یک سر جوخه انگلیسی را تیرباران نمودند و پس از این حادثه پرچم سفیدی بالای قلعه کاروانسرا برافراشته در را بروی مهاجمین کازرونی گشودند لیکن بجای اینکه مورد نوازش تفنگچیهای کازرونی واقع شوند همه اسباب واثاثیه آنها بتاراج رفت و آنها نیز ناچار راه شیراز را پیش گرفتند . در شیراز بعداً پرونده امر تحت رسیدگی قرار گرفت و چهارده نفر از آنهائی که بیشتر مقصروخطا کار بودند محاکمه و تیرباران شدند .

گفتار یازدهم

شکست و اسموس و بلا اثر ماندن نقشه‌های او

با وجود تحقیقاتی که بعمل آمده معلوم نیست و اسموس پس از سقوط خان زنیان کجا رفته و چه اقداماتی کرده ولی از قرائن و امارات میتوان گفت که او پس از واقعه غیر منتظره خان زنیان بسرعت میان ایلات و عشایر جنوب فارس رفته و بتحریکات دامنه دار خود ادامه داده است زیرا خبر شکست قوای پلیس جنوب فی الفور در همه جا شایع گردید و عشایر دشتی و دشتستان و کلیه قبایل و ایلات تنگستان ، هم آهنگ بطرفداری صولت قیام کردند و تصمیم گرفتند ماجرای خان زنیان را در سایر پاسگاههای پلیس جنوب نیز تجدید نمایند .

بعضی میگویند و اسموس بسران قبایل فارس خاطر نشان میساخت که قوای پلیس جنوب بحمله و تعرض مبادرت خواهند کرد ولی مثل دفعه سابق سرانجام موفق به پیشرفت نگردیده در مقابل نقاط کوهستانی و ارتفاعاتی که محل و مأوای دلبران عشایر است متوقف خواهند شد . این اظهارات مؤثر واقع گردید و در نیمه اول ماه ژون تفنگچیهای کازرونی باغات حومه شیراز را واقع در پنج میلی شهر تصرف کردند و قشائنها هم در تپه و ماهورهای اطراف موضع گرفتند .

کازرونیها متدرجاً شروع به پیشروی نمودند و ضمناً برای اینکه اهالی شیراز از لحاظ آب در مضیقه بیفتند قنواتی را که بسمت شهر امتداد داشت کور کردند .

ستون جلو دار قوای پلیس جنوب مرکب از چند سوار هندی و يك افسر و چندتن درجه دار انگلیسی که در این هنگام حوالی « چنار راهدار » سنگر گرفته بودند وضع را که چنین دیدند پیشدستی کرده سواران کازرونی را مورد تعرض قرار دادند .

توپخانه قوای پلیس جنوب بکار افتاد و «چنار راهدار» در معرض شلیک توپ واقع شد و بیست نفر از سواران کازرونی به هلاکت رسیدند .

سر کرده تفنکچیهای کازرونی بتقویت قوای خود پرداخت و در شانزدهم ژون مجدداً جنگ شدیدی میان قوای طرفین درگیر گردید . این زدو خورد در قریه احمد آباد اتفاق افتاد و جمع نسبتاً کثیری از دو طرف کشته شدند .

طبق تصمیم متخذه قبلی قرار بود صولت الدوله روز هفدهم ژوئن شروع به حمله و قوای پلیس جنوب را غافلگیر کند و ضمناً در همان تاریخ عده ای از اهالی شیراز در داخل شهر پایگاههای نظامی انگلیسها را اشغال نمایند . این نقشه در نتیجه خیانت يك نفر از مجاهدین فارس جامعه عمل نپوشید و هنگامیکه بسر پرسی سایکس گفته شد صلاح در این است شهر را تخلیه و بطرف شمال عقب نشینی کند او که از نقشه واقعی دشمن آگاه شده بود گفت : «ما اولاد و اعقاب همان سگهای پوزه پهنی هستیم که باین آسانی میدان را برای حریف خالی و بلا معارض نخواهند گذاشت» . سایکس بقوای پلیس جنوب که برای جلوگیری

دشمن رفته بودند دستور داد روز شانزدهم در ناحیه احمد آباد شروع بتعرض کنند و با جنگ گریز سواران قشقائی و کازرونی را بسمت شهر بکشانند .

فرمانده اردوی پلیس جنوب احمد آباد را بتوپ بست و همانطور که باو دستور داده شده بود در چنار راهدار هم مختصر زد و خوردی نمود و بسمت شیراز عقب نشینی کرد . همینکه قشقائیا و کازرونها به باغات اطراف شهر منجمله باغ جنت رسیدند ماگزیمهای قوای اسپیار بکار افتاد . مهاجمین در مقابل گلوله های شصت تیر و مسلسل پلیس جنوب تاب مقاومت نیاورده و دو بیست نفر کشته و سیصد تن زخمی شدند .

صوالت الدوله محرمانه برای مجاهدین شیراز و طرفداران خود در شهر پیغام فرستاد که صدها تن از سربازان هندی در جنگ کشته شده و از قشقائیا فقط مهتر او آنها را در اثر بی احتیاطی بقتل رسیده و وقت آنست که اهالی شیراز قیام و قوای پلیس جنوب را در شهر خلع سلاح کنند . ملیون شیراز مقدمات کار را در خفا فراهم نموده آماده کارزار شدند لیکن صبح روز هفدهم که قرار بود پایگاههای مهم نظامی شهر را اشغال کنند بایک عمل انجام یافته روبرو شدند یعنی صبح که از خانه بیرون آمدند معلوم شد قوای اسپیار شبانه نقاط حساس را متصرف گردیده اند .

زعمای حزب دموکرات که وضع را چنین دیدند فقط بایراد یکی دو نطق و خطابه اکتفا کرده متفرق شدند . کسبه و اصناف هم که از غارت و چپاول ایلات و عشایر خاطرهای شومی داشتند اطمینان حاصل و دکاکین خود را باز کردند و بکسب و کار پرداختند .

این یکی از جنگهای مهم عشایری فارس بود که بفتح انگلیسها تمام شد .

صوالت الدوله پس از این حادثه دیگر در حقیقت نتوانست قدمی

کند و بیشتر طوایف قشقائی از دور او پراکنده شدند و تنگستانها هم باو طان خود مراجعت نمودند لیکن واسموس و ناصر دیوان کازرونی و سواران او صولت را ترك نگفته کماکان با او معاضدت میکردند .

سایکس تصمیم گرفت امکاناً صولت را تضعیف نموده از تعداد طرفداران او بکاهد و برای اینکه این موضوع بدون قتل و خونریزی جامعه عمل بپوشد با فرمانفرما و قوام الملک وارد مذاکره شد . فرمانفرما از سردار احتشام برادر صولت الدوله تقاضا کرد برای مذاکره بشهر بیاید و پس از چند جلسه ملاقات و تذکار عواقب وخیم عملیاتی که صولت پیش گرفته او را بجای صولت بسمت ایلخانی قشقائی انتخاب کرد .

پس از اینکه خبر انتصاب سردار احتشام باین سمت انتشار یافت محمد خان کشکولی که از سابق با صولت مخالف بود و در جنگهای اخیر هم شرکت نداشت با ششصد سوار بشیراز رفت و آمادگی خود را برای اطاعت از ایلخانی جدید بفرمانفرما اعلام داشت بلافاصله علیخان یکی دیگر از برادران صولت نیز با چند نفر از اتباع خود بشیراز رفت و نسبت بقوای نظامی اظهار انقیاد کرد .

پیش از اینکه اتحادیه جدید، قوام و نصیح بگیرد صولت الدوله و ناصر دیوان باشاره واسموس تصمیم گرفتند يك بار دیگر قوای پلیس جنوب را مورد تعرض قرار دهند .

در اجرای این تصمیم روز بیستونهم ژون بیکی از پایگاههای نظامی حمله کردند ولی کاری از پیش نبردند .

در این زدو خورد کازرونیها سی نفر تلفات دادند در صورتیکه از

هنديها و انگيسيها کسی بقتل نرسید.

پس از این واقعه مهاجین با کمال سرافکنندگی بچنار راهدار عقب نشینی کردند و در آنجا میان قشقائیه و کازرونیها اختلاف حاصل شد و طرفین بجان هم افتادند .

ناصردیوان کازرونی بصولت الدوله تعرض کرد و گفت : «جز خیانت از قشقائیه کاری ساخته نیست و در کلیه مراحل پشت بمیدان جنگ میکنند و هدف نهائی آنها چیاول و تاراج هموطنان خود میباشد». و اسموس هرچه تفلأ کرد نتوانست فیما بین صولت و ناصردیوان وحدت و الفت ایجاد کند و کازرونیها در حالیکه مشتها را گره کرده و خان قشقائی را بیاد فحش گرفته بودند ، از چنار راهدار عازم کازرون شدند .

پس از اینکه کازرونیها هم صولت الدوله را تنها گذاشتند او ناگزیر بخان خویس رفت و تنها تسلائی قلب شکستهای ننگین او و اسموس بود که ویرا درهمه جا راهنمائی و از او دلجوئی میکرد .

پیش از آنکه صولت الدوله عازم خان خویس شود مورد حمله قوای انگلیس و عده ای از طرفداران جدید آنها واقع شد .

روز هفتم جولای ، حوالی چنار را هدار صحنه پیکارهای خونینی بود که میان قوای طرفین درگیر شد و انتظار میرفت که این کارزار شدید برای همیشه بفعالیتهای صولت خاتمه دهد .

در این تاریخ فقط يك ثلث قوای سابق از صولت فرمانبرداری میکردند و انصافا از دل و جان برای حفظ و حمایت او میکوشیدند و در این جنگ دلاوری و رشادت شایانی از خود نشان دادند .

قشقائیه ب قوای انگلیس شیخون زدند ولی در مقابل آتش مسلسل تاب مقاومت نیاورده عقب نشینی کردند .

صولت از این معرکه هم جان سلامت دربرد و با سوارانی که باو وفادار مانده بودند بسمت فیروز آباد رفت .

سردار احتشام و قوام‌الملک که قرار بود در حین عقب نشینی صولت را دستگیر کنند دیرتر از موعد مقرر به محل رسیدند و فقط بقتل و کشتار چندتن سواری که عقب افتاده بودند اکتفا نمودند .

قوام و سردار احتشام دو روز صولت را تعقیب کردند ولی همینکه صولت الدوله به جلگه فیروز آباد رسید ناگهان برگشت و بقوایی که در تعاقب او بودند حمله کرد و دلیرانه تمام روز را با آنها بجنگ ادامه داد .

چون تعداد سواران صولت با قوای دشمن قابل مقایسه نبود و بسیاری از افراد ایل جز معدودی از بستگان و اقوام نزدیک، او را تنها گذاشته و پی خیال خود رفته بودند، صوات ناگزیر دست از جنگ کشید و در کوه‌های اطراف متواری شد .

محمد علیخان قشقایی که با کمال صمیمیت از صوات پشتیبانی میکرد تصمیم گرفت بهر ترتیبی که هست موجبات پیروزی او را فراهم کند .

در اجرای این منظور عازم آباد شد و بدروغ در همه جا شایع کرد که صولت در یکی دو مرحله انگلیسها را شکست داده و هرگاه یک عده قوای امدادی باو برسد پیروزی نهائی با او خواهد بود و غنائم زیادی بدست عشایر خواهد افتاد .

این انتشارات موثر واقع نگردید و پنج هفته بعد نامبرده بدون اینکه کاری صورت داده باشد بصولت ملحق شد صولت مدتی را در میان طوایفی که با او همراه بودند بسربرد و سردار احتشام بعنوان

ایله‌خانی در فیروز آباد مستقر گردید.

این وضع بهمین ترتیب تاماها اکتبر ادامه یافت و در تمام این مدت و اسموس باصولت زندگی می‌کرد.

در بعضی اسناد وزارت خارجه انگلستان نوشته شده است که و اسموس در این گیرودار با صولت اختلاف پیدا کرد و در نتیجه همین پیش آمد او را ترك گفت ولی حقیقت قضیه بموجب اظهارات سلطان علی این است که و اسموس همه جا باصولت همراه بود.

سعی و کوشش و اسموس این بود که از نوموجبات اتحاد وهم آهنگی عشایر جنوب را فراهم کند و چشم زخمی باطرافیان سایکس وارد آورد.

در حوالی ماه سپتامبر بو اسموس اطلاع رسید که باز وقایع تازه- ای در ناحیه تنگستان در شرف تکوین است.

تعداد قوای نظامی انگلیس در این تاریخ در بوشهر افزایش یافته بود و خوانین و مشایخ جنوب از این جریان استحضار داشتند ولی با این وجود يك روز شنیده شد که سرکردگان تنگستان باز تصمیم گرفته- اند بپادگان بوشهر تعرض نمایند- روز بیست و یکم سپتامبر غضنفر- السلطنه و شیخ حسین خان چاه کوتاهی با چهارصد نفر تفنگچی در «چغادک» موضع گرفتند و روز بعد نیز زایر خضرخان و عده‌ای سوار بآنها ملحق شدند.

مصلحین خیراندیش بمیان افتادند و برای اینکه از تلفات بیمورد

جلوگیری بعمل آورند سعی کردند بین طرفین تفاهم حاصل شود.

مقامات انگلیسی موضوع را بررسی نموده برای صدمین بار اعلامیه صادر کردند که: «چون دولت ایران در جنگ جهانی جنبه

بیطرفی پیش گرفته بناء علیهذا دولت انگلیس نیز با توجه به این موضوع بیطرفی ایران را نقض نخواهد کرد و تنها منظور فرمانده پادگان بوشهر این است که طرق و شوارع فارس امن و منظم باشد و قوافل تجارتنی بدون دغدغه در این راهها عبور و مرور نمایند و هرگاه خوانین مزاحم مسافرین نشوند و اموال بازرگانان بسلامت بمقصد برسد و مورد دستبرد واقع نگردد مسلماً کسی هم متعرض آقایان خوانین و مشایخ نخواهد شد.»

با وجود این معلوم شد که تنگستانیها گوششان باین حرفها بدهکار نیست و تصمیم گرفته اند قوای بوشهر را غافلگیر و ناگهان بانگلیسها حمله نمایند.

از طرف پادگان بوشهر بتنگستانیها تذکر داده شد که از چغادک متفرق شوند و چون سران عشایر باین تذکاریه ترتیب اثر ندادند جنک درگیر گردید و تنگستانیها بقوه قهریه از آن حدود متفرق شدند.

در همین اوقات شنیده شد که صولت الدوله نیز بتجمع قوا پرداخته است و جمعی از اطرافیان سردار احتشام که از عواقب کار اندیشناک بوده اند قیروز آباد را تخلیه کرده اند.

در ماه اکتبر صولت الدوله با یکهزار و پانصد نفر سوار تازه نفس قیروز آباد را محاصره کرد و قبل از اینکه قوام لملک خود را بانجا برساند و بکمک سردار احتشام بشتابد شهر را متصرف شد و سردار احتشام پیش از اینکه بدست او بیفتد قیروز آباد را ترک گفت و صولت مجدداً با عنوان ایلخانی قشقائی در آنجا مستقر گردید.

سایکس بلافاصله یک ستون از قوای مجهز پلیس جنوب را بقیروز آباد فرستاد و زد و خورد خونینی بین قوای طرفین درگیر شد.

در این جنگها اتفاقاً قشائنها جانفشانی و فداکاری را از حد گذر-
انیده و با اینکه از حیث تجهیزات و تعداد قوا باستون اعزامی قابل
مقایسه نبودند از دل و جان برای پیشرفت منظور صوات میکوشیدند و
با وجود دادن تلفات زیاد پشت بمیدان جنگ نمیگردند .

سرانجام که صوات وضع را خطرناک دید باسوارهای خود مجدداً
بمناطق کوهستانی متواری شد و چنانکه در همه جا مرسوم است مردم
با فرادپلیس جنوب که در این جنگ غالب شده بودند درود و تبریک فرستادند
و شعرا اشعاری باین مناسب سرودند و بعضی از روزنامه های شیراز
هم مقالاتی در اطراف این فتح و فیروزی برشته تحریر کشیدند .

مقارن همین اوقات واسموس راه اهرم را در پیش گرفت و
هنگامیکه بآنجا رسید وضع را آشفته و پریشان دید .

تنگستانیها با اینکه در جنگ شکست خورده بودند باز خود را
آماده پیکار میکردند ولی بخوبی هویدا بود که روحیه آنها تضعیف
گردیده و مقابله باقوای مجهز انگلیسها در بوشهر که اینک مرکب از
یک اردوی بیست هزار نفری بود کار سهل و آسانی بنظر نمیرسید .

از اواسط اکتبر باین طرف انگلیسها تصمیم گرفتند کار تنگستانیها را
یکسره کنند و به اهرم و چاه کوتاه و سایر نقاط قشون بفرستند برای اجرای این
منظور از بوشهر تا بر ازجان را موقتاً راه آهن کشیدند و در امتداد جاده
راه آهن یک جاده شوسه نیز احداث نمودند .

بعد از انجام این امر با بعضی از خوانین و شیوخ محل تماس
گرفتند و یکی از برادران شیخ حسین خان را بکلانتری چاه کوتاه منصوب
کردند .

غضنفر السلطنه نیز شخصا در یکی از پایگاههای نظامی حضور یافت و خود را بفرمانده ستون معرفی کرد و قرار شد برای اینکه ثابت کند که از عملیات گذشته نادم گردیده با تفاق ستون اعزامی بوشهر به برازجان برود.

روز هیجدهم اکتبر ستون اعزامی بسمت اهرم حرکت کرد. ستون نامبرده دارای یگدستگاه توپ کوهستانی بود که میتواندست در صورت لزوم مهاجمین را زیر آتش بگیرد و هنگامیکه سربازان هندی و انگلیسی وارد اهرم شدند از یکی از برجها صدای شلیک و گلوله تفنگ بگوش رسید. توپخانه ستون باین صدا پاسخ داد تا هنگامیکه افراد وارد آبادی شدند احدی را در آنجا مشاهده نکردند و هرچه تفحص نمودند کسیرادر آنجا نیافتند و معلوم شد اهالی اهرم بلااستثنا خانه و زندگی و خود را رها کرده و بمغاکهای کوه پناهنده شده‌اند. قریه مجاور نیز همین حال را داشت و فرمانده ستون که وضع را چنین دید بپگایگاه مرکزی خود مراجعت نمود.

از اینکه سربازان انگلیسی و هندی از اهرم خارج شدند سکنه محل دسته دسته بانهایت حزم و احتیاط بخانه ولانه خود بازگشتند و برای آنها ثابت شد که همه انتشاراتی که راجع بعملیات انگلیسها از طرف مخالفین داده میشود عاری از حقیقت است و سربازان هندی و انگلیسی نه مزارع محصول را آتش زده و نه اموال و اثاثیه آنها را غارت کرده‌اند.

یک هفته بعد غضنفر السلطنه بنا بقولی که داده بود در معیت یکدسته از سپاهیان انگلیسی عازم برازجان گردید ولی پس از اینکه بانجار رسید ناگهان از نظر ناپدید شد و یکی دو روز بعد خبر رسید که نامبرده به لرده رفته و عده‌ای تفنگچی دور خود جمع کرده‌است.

عدم تسلیم تنگستانیها و زدو خورد آنها با سپاهیان انگلیسی آنها را هنگامیکه عده زیادی با تجهیزات کامل وارد برازجان شده بودند حاکی از دلاوری و شهامت مافوق تصور دلیران تنگستانی میباشد. بهر حال ستون اعزامی بوشهر یکی دو فقره با تفنگچیهای تنگستان زدو خورد کرد ولی از تعقیب و دستگیری آنها خود داری نمود.

در ماه نوامبر بدبختی تازه‌ای برای تنگستانیها پیش آمد کرد و آن شیوع انفلوانزا بود که مثل برك خزان مردم تنگستان را بـخـاك هـلاك میانداخت.

در این ایام بحرانی و خطرناک هم واسموس با آنها بسر میبرد و در آبادی مختصری بنام تله زندگی میکرد اما بیماری انفلوانزا با اندازه‌ای شدید بود که باو و سایر همدستان او مجال توطئه نمیداد.

روز بیستم نوامبر بود که معلوم شد يك نفر در همه آبادیهای اهرم در بدر عقب واسموس واشپیلر می‌گردد و هنگامیکه به تله رسید نامه ایراکه فرمانده پادگان بوشهر خطاب به واسموس واشپیلر نوشته بود بواسموس تسلیم کرد.

واسموس وقتی که نامه ارسالی را خواند فهمید که چند روز است جنگ پایان رسیده و فرمانده قوای بوشهر باو واشپیلر خاطر نشان ساخته است که هرگاه در ظرف یک هفته خود را در بوشهر باو و یا اولین پست نظامی انگلیس معرفی کنند وسایل مراجعت آنها بآلمان باکمال آبرومندی و احترام فراهم خواهد گردید و در غیر اینصورت اگر بوسیله قوای انگلیس دستگیر شوند با آنها مثل اسرای جنگ معامله خواهد شد.

و اسموس در پاسخ تقاضا کرد که یک هفته ضرب الاجل بدو هفته تمدید گردد و مقامات انگلیسی با این موضوع موافقت بعمل آوردند .

در تاریخ سیزدهم دسامبر نامه‌ای از طرف و اسموس نوشته شد مبنی بر اینکه مسئله خروج او از ایران از حدود صلاحیت مأمورین بریتانیا خارج است و او الزامی نخواهد داشت که دستور نمایندۀ يك دولت بیگانه را در خاک ایران بموقع اجرا گذارد و هرگاه اقدامی برای دستگیری او بعمل بیاید بمنزله نقض بیطرفی دولت ایران تلقی خواهد شد .

فرمانده پادگان بوشهر که انتظار و صول چنین جوابی رانداشت در مقام دستگیری و اسموس برآمد و نامبرده و اشپیلر هم برای اینکه بدست مأمورین انگلیسی نیفتند تصمیم گرفتند از راه ترکیه بآلمان مراجعت نمایند .

هنگامیکه و اسموس تصمیم قطعی اتخاذ کرد شش نفر از تنگستا- نینها نیز داو طلب شدند که او و اشپیلر را تا سرحد ترکیه همراهی کنند و در موقع حرکت میرزا علی کازرونی و سلطانعلی و داودخان نامی هم باتفاق آنها عزیمت نمودند .

زایر خضرخان و شیخ حسین خان برای اجرای مراسم تودیع به تله رفتند .

شب حرکت و اسموس یکی از شبهای تاریخی تنگستان میباشد .

سران عشایر پروانه و ارگرد رفیق صمیمی و وفادار خود حلقه زدند و مثل ابربهار شروع بگریه وزاری نمودند .

واسموس از گذشته اظهار تأسف نمود و از اینکه بالاخره نتوانسته است وسایل پیروزی تنگستانیها و شکست انگلیسها را که غایت آمال او بود فراهم کند ابراز تأثر میکرد و ضمناً بهمه آنهایی که برای مشایعت او جمع شده بودند خاطر نشان کرد که در حال حاضر صلاح در این است که با انگلیسها کنار بیایید.

سران عشایر از او تقاضا کردند که از اظهار این قبیل مطالب خود داری نماید زیرا ممکن است یکی از جاسوسهای زبردست انگلیسها در میان جمع حضور داشته باشد و چگونگی را اطلاع دهد.

واسموس و همراهان پس از اینکه سران عشایر بگوش هر یک دعای سفر خواندند عازم فاریاب واقع در نزدیکی فیروز آباد شدند مؤلف جریان این مسافرت را از سلطانعلی که همه جا با واسموس همراه بوده تحقیق کرده و این مطالب را به اتکای اطهارات او مینویسد.

پس از دو سه شب که مسافرین به نوجان رسیدند ناگهان در تاریکی شب با ناصردیوان کازرونی مصادف شدند و همگی از این پیش آمد بحیرت افتادند.

ناصردیوان گفت یکی دو نفر از پیشکاران و نزدیکان من بایگانگان تماس گرفتند و بمن و سایر آزاد یخواهان خیانت کردند و منم ناگزیر بطرز ناشناس باین حوالی آمده ام.

میرزا علی کازرونی و واسموس و دیگر همراهان پس از خدا حافظی با ناصر دیوان راه خان زنیان را پیش گرفتند و از آنجا با قافله ایکه بشیراز میرفت و از میان پاسگاههای پلس جنوب میگذشت عازم مقصد شدند. در حوالی شیراز برای اینکه در شهر شناخته نشود و بدست

انگلیسها نیفتند شیراز را دور زدند و پس از ده روز در حالی که روزها را در محل امنی استراحت و شبها را حرکت میکردند بخاک بختیاری رسیدند .

مسافرین از برودت هوای شب فوق العاده متأذی بودند و از ترس دشمن سردی هوارا تحمل میکردند . هنگامیکه بخاک بختیاری رسیدند و اسموس بلباس اروپائی در آمد و جامه قشقائی را از تن در آورد .

لزوماً تذکر داده میشود که و اسموس از سال ۱۹۱۵ تا آن تاریخ بلباس قشقائیا در آمده بود و جامه فرنگی برتن نمیکرد ولی وقتی به خاک بختیاری رسید و تا اندازه ای از تعرض دشمن اطمینان حاصل نمود مجدداً لباس اروپائی پوشید و خود را همه جا یکی از متخصصین و زمین شناسان شرکت نفت جنوب معرفی و فارسی را بلهجه انگلیسی صحبت میکرد ، نام مستعار و اسموس در این ایام مستر ویت بود و همه جا خود را باین نام معرفی مینمود .

صولت السلطنه برادر ناتنی صولت الدوله در بختیاری بود و و اسموس و همراهان در اروجن با او ملاقات نمودند و پس از یکی دو روز روانه دهکرد شدند .

و اسموس تصمیم داشت که از آنجا نزد رضاخان جوزانی یاغی و راهزن معروف برود و بوسیله چند نفر از سواران وی اصفهان را دور زده از حدود آن شهرستان خارج شود .

میرزا علی کازرونی با این تصمیم مخالفت کرد و گفت شایسته

نیست ما به کسی که در دزدی و شرارت معروف خاص و عام است پناهنده شویم و حیثیت خود را که دارنمائیم واسموس چون با مخالفت میرزا علی کازرونی روبرو شد از اجرای این تصمیم صرف نظر کرد و بیکی از سوارهای صولت السلطنه که از اروجن همراه آنها حرکت کرده بود دستور داد فوراً باصفهان رفته و به کنسول انگلیس خبر دهد که واسموس بالباس مبدل همراه قافله ایست که قریباً بشهر میرسد .

کنسولگری بیدرنگ چند نفر مأمور دم دروازه فرستادند تا کلیه مسافرین را بازجوئی و بدینوسیله واسموس را دستگیر و بازداشت نمایند تحقیقات مأمورین تا چند روز ادامه داشت و در همین حال واسموس و سایرین از بیراهه خود را بکاشان رسانیدند .

واسموس در حدود مارس ۱۹۱۹ وارد کاشان شد و تا آن تاریخ مأمورین انگلیسی نتوانستند اثری از او بدست آورند .

دشمنان سیاسی واسموس میدانستند که این مرد زیرک فوق العاده در راه پیمائی و حفظ اسرار خود ید طولائی دارد و چون از کشف مخفی گاه او ناامید شدند تصور کردند وی صحیح و سالم خود را بسرحد ترکیه رسانده است هنگامیکه واسموس بکاشان رسید در نتیجه يك بی احتیاطی حریفان سیاسی را از محل اقامت خود آگاه ساخت و همین بی احتیاطی بضرر او تمام شد و سرانجام او بچنگ مأمورین انگلیسی افتاد .

جریان واقعه از این قرار است که واسموس در کاشان علی رغم تذکرات میرزا علی کازرونی علناً بکوچه و بازار میرفت و بیا مردم گفتگو میکرد و معلوم نیست چرا عالماً و عامداً خود را به مخصصه

انداخت .

بیست و یکم مارس مصادف با نوروز ایرانیان است و عموم اهالی کشور از خرد و کلان و فقیر و غنی در این عید تشریفات خاصی برگزار میکنند و در مرکز، شاهنشاه ایران بسلام می‌نشیند و بارعام میدهد و در استانها و شهرستانها نیز استانداران و فرمانداران بهمین ترتیب مجلس سلام تشکیل میدهند .

فرماندار کاشان در این اوان ماشاءالله خان معروف فرزند نایب حسین بود که خود را سر کرده همه یاغیان ایران میدانست و بامساعدت او بود که ندرمایر سابقا با واسموس تماس گرفت .

واسموس روز عیدباداره حکومتی رفت تا حضورا به ماشاءالله خان تبریک بگوید و از مساعدتهای سابق او اظهار تشکر نماید .

یکی از ارامنه ایران که متصدی تلگرافخانه هندواروپ بود از مآوقع استحضار حاصل کرد و بطمع پول بیدرنک به سفارت انگلیس در تهران تلگرافی اطلاع داد که واسموس جاسوس معروف آلمانی از کاشان عازم قم میباشد .

ماشاءالله خان چون نسبت به تلگرافچی ارمنی سوء ظن داشت بواسموس توصیه کرد که از کاشان بقم نرود و از بیراهه عازم نواحی غرب شود لیکن واسموس لجاجت کرد و سه روز بعد از کاشان روانه قم شد .

بمحض ورود بقم چندتن ژاندارم واسموس و اشپیلر و سلطانعلی را دستگیر نمودند ولی سایر همراهان از معرکه جان بسلامت در بردند .

دولت ایران تعهد کرده بود که جاسوسان آلمانی را پس از دستگیری بمأمورین بریطانیا تحویل دهد و بموجب همین تعهد مأمورین ژاندارمری دستگیر شدگان را از میان خیابان و بازار در حالیکه عدۀ کثیری گرداگرد آنها ازدحام کرده بودند بداره ژاندارمری جلب نمودند تا از آنجا آنها را تحت الحفظ بتهران بفرستند .

باز داشت شدگان را با دلجان بتهران فرستادند و سلطانعلی بنگارنده میگفت که واسموس از این پیش آمد ابدأ اظهار نارضایتی نمیکرد و در عرض راه مرتباً از قضایای سیاسی سخن میآورد و معتقد بود که بهترین حکومتها رژیم سلطنتی است .

پس از ورود بتهران سلطانعلی را تحویل زندان دادند و واسموس واشپیلر را به یکی از باغات یوسف آباد که در اختیار اداره ژاندارمری بود اعزام داشتند .

از آنجائیکه چگونگی دستگیری واسموس باقوال مختلف انتشار یافته و بعضی از آزادی خواهان ایران از این بابت نسبت با اقدامات مأمورین انگلیسی اعتراض کرده اند و چون حقیقت قضایا تاکنون باطلاع عموم نرسیده لذا اینجانب ناچار شرح ماقع را بتفصیل در اینجا مینویسد تا همه خوانندگان تصدیق کنند که ایرادی بمأمورین دولت انگلیس وارد نیست و روشنفکران ایران بی جهت اکاذیب منتشره را باور کرده و از مأمورین انگلیس خرده گرفته اند .

سفیر انگلیس از سابق یعنی از قبل از جنگ با واسموس دوست بود و از همین لحاظ صلاح در این دید که واسموس بیسر و صدا بآلمان برود

و قضایای گذشته بدست فراموشی سپرده شود اتخاذ چنین تصمیمی حاکی از کمال جوانمردی سفیر بریتانیا بود ولی سایر اتباع انگلیس در ایران خاصه آنهایی که منافعشان در نتیجه اقدامات و اسموس بخطر افتاده بود با این تصمیم موافقت نداشتند و میگفتند: این جاسوس تبه-کار باید محاکمه و بکیفر اعمال سیئه خود برسد .

وزیر مختار انگلیس طی یادداشتی از دولت ایران تقاضا کرد که و اسموس و اشپیلر را از یوسف آباد به باغ سفارت انتقال دهند و خود تا وصول دستور از لندن، تهران را ترک گفت و بقرزین رفت تا بواسطه سابقه آشنائی با و اسموس محظور اخلاقی نداشته باشد و ضمناً قرار شد که حضرات را با کمال احترام بسرحد بفرستند تا از آنجا بآلمان بروند مشروط بر اینکه قول و اطمینان دهند که درصدد فرار بر نیایند .

و اسموس و اشپیلر را با اتومبیل از یوسف آباد بدفتر وابسته نظامی سفارت انگلیس فرستادند و معاون نظامی دم در از حریفان سیاسی استقبال و از آنها تقاضا کرد وارد عمارت شوند ولی حضرات از توی اتومبیل تکان نخوردند و در مقابل اصرار بانکار افزودند .

تقاضای معاون وابسته نظامی رفته رفته صورت تحکم پیدا کرد اما باز نتیجه نبخشید و پس از اینکه مامورین سفارت متدرجا عصبانسی شدند اشپیلر از اتومبیل بیرون آمد لیکن و اسموس باظهارات آنها ترتیب اثر نداد. وابسته نظامی با صدای بلند فریاد کرد چرا پیاده نمیشوی؟ و اسموس هم متقابلاً بهمان آهنگ عربده کشید: پیاده نمیشوم .

ناچار بچندتن از سربازان هندی دستور داده شد که و اسموس

را بزور پیاده کنند ولی واسموس باوجود اینکه باقنداق تفنگ هم او را کتگ میزدند باز از خروج از اتومبیل امتناع میورزید سرانجام چند نفر دست و پای وی را گرفته و او را بداخل عمارت انتقال دادند.

این منظره همه کسانی را که ناظر واقعه بودند بخنده در آورد. معاون وابسته نظامی باز با کمال احترام از واسموس خواهش کرد که باین جنقولك بازی خاتمه دهد و چون وی در جواب چیزی نگفت دستور داد دست و پای او را ببندند و ویرابهمان ترتیب بسمت قزوین حرکت دهند اشیپلر چون سر و صدائی راه نمیانداخت از این مجازات معاف شد ولی البته او را هم تحت الحفظ با واسموس فرستادند. وقتی که مسافرین در یکی از قهوه خانه های بین راه پیاده شدند واسموس تقاضا کرد دست و پای او را باز کنند و مامورین انگلیسی با این تقاضا موافقت بعمل آوردند بهر حال شب را بقزوین رسیدند و قرار شد بکنسولگری انگلیس بروند.

مامورین از اینکه واسموس آرام گرفته بود و سرو صدائی نمیکرد راضی بنظر میرسید ندولسی غافل از اینکه این صبر و سکوت بمنزله آرامش قبل از طوفان است و واسموس نقشه هائی با خود طرح میکند.

سفیر انگلیس در تهران تصور نمیکرد که مقامات وزارت خارجه بریطانیا با پیشنهاد او راجع بازادی واسموس مخالفتی بعمل آورند و از همین نقطه نظر دستور داده بود تا وصول جواب لندن نسبت بواسموس واشپیلر آن اندازه ها سخت گیری نکنند.

پس از آن که واسموس بقزوین رسید از طرز رفتار مامورین

انگلیسی متوجه شد که با پیشنهاد سفیر موافقت به عمل نیامده و ضمناً از گوشه و کنار شنید که تصمیم گرفته اند نامبرده را بعنوان یکی از تبهکاران جنگ محاکمه و مجازات کنند.

متجاوز از ده روز و اسموس و اشپیلر در قزوین سلندر و بلا تکلیف بودند و این پیش آمد احساسات و اسموس را برانگیخت و وی را به خشم در آورد و هنگامی که بر او ثابت شد شایعات مربوط به محاکمه او محقق و مسلم می باشد موضوع را با اشپیلر در میان گذاشت و دو نفری تصمیم گرفتند از معرکه بگریزند و خود را از چنگ مأمورین بریتانیا نجات دهند.

در این اوان کنسول انگلیس به مرخصی رفته بود و امور مربوط را موقتاً رئیس بانک شاهی قزوین اداره میکرد.

و اسموس و اشپیلر هر دو در عمارت کنسولگری منزل داشتند ولی یک روز ناگهان معلوم شد مأمورین انگلیسی تصمیم گرفته اند آنها را به منزل رئیس بانک انتقال دهند.

قبل از اجرای این تصمیم و اسموس و اشپیلر بهر ترتیبی بود فرار کردند و وقتی مأمورین محافظ از این جریان استحضار حاصل کردند که آن دو نفر فرسنگ ها از قزوین دور شده بودند.

چند هفته بعد در میان مسافرینی که از دروازه شمیران وارد تهران شدند یکی هم آقای و اسموس قهرمان داستان ما بود که فوراً خود را به يك درشکه رسانید و از سورچی تقاضا کرد او را بسفارت آلمان ببرد .

واسموس از فرط خستگی بلافاصله بخواب رفت و وقتی بیدار شد که درشگه چی اشتبهاً از قضادم سفارت انگلیس رسیده بود. واسموس با تغیر بدرشگه چی دستور داد که زود از آن جا حرکت کند و او را بسفارت آلمان برساند.

پیش از اینکه بشرح بقیه داستان پردازیم لازمست گفته شود که واسموس و اشپیلر برای این که در راه شناخته نشوند تصمیم گرفتند از هم جدا شوند و بهر ترتیبی که هست خود را از بیراهه بطهران برسانند.

واسموس از قزوین بنواحی شمالی ایران رفت و سپس از راههای شمال البرز عازم تهران شد اما اشپیلر چون آن اندازهها باوضاع و احوال مملکت آشنا نبود همان راه پر مخاطره کرج را که مأمورین انگلیسی در فواصل مختلف پاس میدادند انتخاب کرد.

بهر حال سرگذشت واسموس پس از مراجعت بطهران بسیار مفصل و از حوصله این سطور خارج است و در اینجا فقط بشرح رئوس مطالب اکتفا میشود.

سفارت انگلیس پس از چندین بار مکاتبه با لندن بالاخره مقامات وزارت خارجه انگلیس را متقاعد کرد که از محاکمه واسموس صرف نظر کنند و سرانجام قرار شد واسموس چون برخلاف تعهدی که سپرده بوده است فرار نموده رسماً معذرت بخواهد و سپس به وسیله مأمورین انگلیسی تحت الحفظ روانه آلمان شود.

این ماجرا مدتی بطول انجامید و واسموس بدفع الوقت میگذرانید

و هر روز مسئله تازه‌ای را پیش می‌کشید و حرکت خود را بتأخیر می‌انداخت مثلاً یکروز می‌گفت مأمورین بریتانیا اسناد و اوراق و دفتر لغات و اصطلاحات فارسی اورا توقیف کرده‌اند و تا اوراق توقیفی را مسترد نمایند حرکت نخواهم کرد.

البته سفارت انگلیس از استرداد اسناد و اوراق او خودداری نمود ولی دفتر لغت را با او مسترد داشت. عاقبت الامر و اسموس گفت سلامت مزاج من در اثر چند سال کار پر زحمت و طاقت فرسا مختل گردیده و در شرایط حاضر مسافرت من خطرناک است.

ظاهراً اعضای سفارت متوجه نبودند که چهار سال متوالی بیابان گردی و سر و کله زدن با ایلات و طوایف مختلف در حقیقت او را فرسوده نموده و تأمین سلامتی وی مستلزم مدتی استراحت می‌باشد. بالاخره وزیر مختار اسپانیا که موقتاً عهده‌دار حفظ منافع اتباع آلمان بود اورا متقاعد کرد که طبق خواسته انگلیسها معذرت بخواهد و روانه آلمان شود.

و اسموس که وضع را چنین دید به پیشنهاد وزیر مختار اسپانیا تن در داد و کتباً از سفارت انگلیس معذرت خواست و سپس در روز مقرر با چند نفر مامور مجدداً باتفاق اشیپلر عازم قزوین شد که از آنجا از راه باد کوبه و باتوم بایک کشتی انگلیسی به مارسیل و بعد با راه آهن به کلن عزیمت نماید.

چون در نتیجه جنگ و حوادث بین‌المللی اوضاع همه‌جا مغشوش بود و اسموس در عرض راه با اشکالاتی چند روبرو گردید در این تاریخ عده‌ای

از قوای بریتانیا در رشت و همچنین در باطوم مستقر بودند و همین که واسموس و مأمورین برشت رسیدند فرمانده پادگان انگلیس چون دستوری در این مورد باو نرسیده بود همه آنها را بازداشت کرد و بعد از چندروز و پس از مخابره چندین تلگراف به مراکز مختلف آنها را آزاد ساخت.

در باطوم هم کشتی برای حرکت آماده نبود و آنجا هم باز فرمانده پادگان انگلیس همه را توقیف کرد و یک افسر انگلیسی مأمور شد که از واسموس و اشپیلر بازجوئی نماید.

افسر نامبرده بخیال اینکه ممکنست اطلاعات تازه‌ای از زندانیان بدست بیاورد در جلسه دوم بازجوئی دستور داد چند بطریویسکی بیاورند و آقای باز پرس و مقصرین سیاسی بسلامتی هم جامها را بالا کشیدند و جلسه بازجوئی تبدیل به مجلس باده گساری شد و متهمین در صرف نوشابه افراط کردند و در اثر مستی هر ۳ نفر غوغائی برپا ساختند که شرح مضحك آن تامدتی ورد زبان مقامات نظامی بود بعد از چندروز، تلگراف آزادی متهمین رسید و قرار شد با کشتی که باسکندریه می‌رود حرکت کنند و از آنجا عازم مارسیل شوند.

در اسکندریه مأمورین انگلیسی باز واسموس و اشپیلر را مدتی در اردوگاه زندانیان سیاسی توقیف کردند و با اعتراضات متوالی آنها ترتیب اثر ندادند و بعدها که تلگراف آزادی آنها رسید واسموس و اشپیلر را به مارسیل اعزام داشتند.

در مارسیل نیز باز اوضاع سابق تجدید گردید و مجدداً آن

بیچاره‌ها را توقیف کردند و بعد هم که به کلن رفتند باز در آنجا زندانی شدند. یکی دو هفته بعد و اسموس از زندان گریخت و ایشیلر تا مدتی بازداشت بود تا دستور آزادی اورسیدودرپائیز ۱۹۱۹ مستخلص شد.



گفتار دوازدهم

واسموس در برلین

واسموس پس از ورود به آلمان مستقیماً به « هارز » مسقط الرأس خود رهسپار گردید و پس از ازدواج وطنی ماه عسل روانه برلین شد تا در آنجا مقام آبرومندی را که بعنوان پاداش زحمات بی‌پایان او برایش در نظر گرفته بودند اشغال نماید.

واسموس بدستور مقامات وزارت خارجه آلمان گزارش مأموریت خود را در ایران بطور مشروح تهیه و به مصادر امور تقدیم نمود و سپس بریاست اداره شرقی وزارت خارجه آلمان منصوب و مشغول کار شد .

وی در همین هنگام اطلاع حاصل کرد که خوانین و شیوخ تنگستان اضطراراً با مأمورین بریتانیا از در صلح در آمده و حتی بزائر خضر خان هم اجازه داده شده است که در اهرم سکونت اختیار نماید ، واسموس از شنیدن این خبر مدتی ب فکر فرورفت و متوجه گردید که تمام زحمات وی نقش بر آب شده و عملیات و فعالیت های او تنها نتیجه ای که بخشیده همان خرابی و ویرانی تنگستان و قتل و کشتار های بیهوده بوده است .

نامبرده از این پیش آمد خشمگین شد و از اینکه چهار سال متوالی به مردم تنگستان دروغ گفته و وعده‌های بی‌اساس داده است نادم و پشیمان گردید و هر وقت بیاد عملیات گذشته می‌افتاد پیش وجدان خود منفعل و سر بیزیر میشد و همواره در این فکر بود که بچه وسیله خطا های گذشته را جبران نماید.

هنوز مدتی از اشتغال بشغل جدید نگذشته بود که نامه های متعددی از تنگستان برای او واصل و لزوم اجرای وعده های گذشته یادآوری گردید.

در ضمن نامه‌های رسیده مراسلاتی هم از «زائر خضر خان» و «شیخ حسین خان چاه کو تاهی» فرستاده شده بود که اشخاص نامبرده بدون اینکه کوچکترین گله و شکایتی از حوادث گذشته و اسموس بنمایند سلامتی و موفقیت او را خواستار گردیده و فقط اظهار امیدواری کرده بودند که واسموس در اجرای تعهدات خود تعلل ننماید.

مفاد مراسلات وارده حاکی از این بود که واسموس به موجب تعهداتی که در مواقع مختلف نموده مبلغی در حدود ۳۰ هزار پوند بایستی بتنگستان حواله کند.

واسموس بحساب خود بیشتر از پنجهزار پوند بتنگستانی ها بدهی نداشت ولی متوجه شد که خوانین محل مزبور در مقابل مساعدت هائی که باو کرده اند و زیان هائی که در این راه متوجه آنها شده است در حدود ۳۰ هزار پوند خود را بستانکار می‌دانند این مکاتبات تا مدتی ادامه یافت و سرانجام نامبرده کتباً بخوانین تنگستان وعده داد که برای

تصفیه بدهی واقعی خود یعنی همان مبلغ پنجهزار پوند در آتیه نزدیکی تصمیم لازم اتخاذ خواهد کرد و ضمناً از مقامات مافوق خود تقاضا نمود که این مبلغ را در اختیار او گذارند تاوی هرچه زودتر دیون خود را تصفیه نماید.

واسموس مرتباً به مقامات وزارت خارجه آلمان مراجعه و مصراً تقاضا می کرد که مبلغ پنجهزار پوند برای خوانین تنگستان حواله کنند و چون برای اجرای این منظور از پای نمی نشست سرانجام روزی مدیر کل وزارت خارجه نامبرده را احضار و باو خاطر نشان ساخت که آلمان در نتیجه جنگ جهانگیر از پای درآمده و بنیه مالی او اجازه نمی دهد که با این درخواست و پادار کردن اعتبار مبلغ مورد تقاضا موافقت بعمل آورد و اگر در واقع خوانین تنگستان استحقاق دریافت چنین مبلغی را داشته باشند مسلماً کسانی که به «ندمایر» و «شونمان» و «ژنرال فاندراگولتز» کمکهای مالی و معنوی کرده اند استحقاق دریافت مبالغ بیشتری را خواهند داشت و انجام این امر در شرائط حاضر از عهده دولت آلمان خارج خواهد بود.

از طرفی واسموس معتقد بود که حفظ حیثیت آلمان منوط بر اینست که مأمورین آن دولت در اجرای تعهدات خود ذره ای فروگذار ننمایند و بالاخره چون این جریان دو سال متوالی بدون نتیجه بطول انجامید و واسموس تقاضای مرخصی کرد تا لااقل از تحمل خاطرات تلخ این بارگرانرهایی بیابد.

وزارت خارجه آلمان با تقاضای مرخصی او موافقت نمود و

هنگامی که مدیر کل کارگزینی وزارت خارجه اطلاع حاصل کرد که واسموس تصمیم گرفته است ایام مرخصی را در حوالی خلیج فارس بسر ببرد با وی وارد مذاکره شد تا او را از انجام این کار ممانعت نماید ولی واسموس متقاعد نگردید و راه بوشهر را در پیش گرفت.

نامبرده مصمم شد که شخصاً مشکلات کار را با خوانین تنگستان در میان گذارد و ضمناً با آنها اطمینان دهد که به محض ایجاب مقتضیات قرار تصفیة مطالبات خوانین داده خواهد شد.

واسموس پس از ورود به بوشهر با فرماندار شهر ملاقات و از او تقاضا کرد اجازه داده شود که شخصاً با خوانین و شیوخ تنگستان تماس بگیرد.

مقامات انگلیسی هم چون اطمینان داشتند که با شرایط موجود عمل مخالفی از واسموس ناشی نخواهد شد در راه انجام تقاضای او مخالفتی ابراز نمودند .

واسموس از بوشهر، یکه و تنها با اسب سواری خود روانه تنگستان شد و به محض اینکه باولین آبادی رسید اهالی محل دور او را گرفته از تجدید دیدار او اظهار مسرت نمودند همینکه وی باهرم رسید اطلاع حاصل کرد که «زائر خضر خان» در جنگی که چندی پیش با سواران قشقائی کرده بقتل رسیده و اینک فرزند ارشد او بجای وی مستقر گردیده است .

یکی دو روز بعد سران اهرم به ملاقات او رفتند و نامبرده رشته سخن را در دست گرفته گفت :

دولت آلمان در جنگ شکست خورده و دولت انگلیس و متفقین او شاهد پیروزی را در آغوش گرفته‌اند و با این ترتیب خوانین تنگستان باید بدریافت همان پنجهزار پوند طلب واقعی خود اکتفا نمایند و برای جبران خساراتی که بآنها وارد آمده سخنی به میان نیاورند و ضمناً متذکر شد که پرداخت همین مبلغ هم باین فوریت از عهده دولت متبوع او خارج است و خوانین باید باو مهلت بدهند تا عندالقدرة والاستطاعة قرار پرداخت مبلغ مزبور داده شود.

چند روز بعد واسموس از اهرم ببوشهر مراجعت کرد و در آنجا با «ویلهلم مایر» که در موقع جنگ بدست انگلیسها اسیر و باسترالیا فرستاده شده بود طرح آشنائی ریخت، مایر از ادبیات فارسی اطلاعات کامل داشت و مخصوصاً به مثنوی و افکار مولانا جلال الدین رومی علاقه و آفری ابراز می نمود.

واسموس شرح گرفتاری‌های خود را با مایر در میان گذاشت و بتشویق وی متقاعد شد که از دولت آلمان تقاضا کند مأموریتی در سواحل خلیج باو داده شود تا وی با نصف حقوق دریافتی گذران و نصف دیگر را پس انداز نماید و ضمناً با مبلغ پس انداز یکقطعه زمین در حوالی «چغادک» اجاره و در آنجا با سلوب جدید شروع بزراعت کند و با درآمد محصولات کشاورزی زمین مورد اجاره، قروض خود را پرداخت و ضمناً ببالا بردن سطح فکر مردم محل و آشنائی کشاورزان با اصول جدید زراعت نیز کمک کرده باشد.

تنها مسئله‌ای که در این مورد فکر « ویلهلم مایر » را نگران و مشوش میساخت این بود که او نمی‌دانست که در صورت مبادرت باین اقدام از ناحیهٔ مأمورین انگلیسی چه عکس‌العملی نشان داده خواهد شد و آیا مأمورین بریطانیا که از اعمال گذشته واسموس ناراضی بنظر می‌رسیدند، در راه اجرای این منظور مخالفتی بعمل نخواهند آورد؟

لیکن واسموس از این حیث باو اطمینان داد و متذکر شد که بعد از پایان جنگ عدهٔ زیادی از انگلیسها برای ملاقات او اظهار اشتیاق کرده‌اند و فعالیت‌های گذشته در راه اجرای این نقشه تأثیری نخواهد داشت.

مایر گفت در این صورت من همه نوع با شما مساعدت خواهم کرد تا این نقشه جامهٔ عمل ببوشد پس از اینکه واسموس مقدمات کار را بهمراهی مایر فراهم نمود با شیخ حسین خان چاه کوتاهی ملاقات و وی نیز وعده کرد یکقطعه زمین مناسب در حوالی چغادک با اختیاروی گذارد و سپس واسموس بانفاق همسر خود که در همه جا باجرای خیالات او کمک و مساعدت می‌کرد روانه برلین شد.

واسموس پس از مراجعت از خلیج فارس از مقامات وزارت خارجه تقاضا کرد که در کنسولگری آلمان در بوشهر شغلی باو واگذار نمایند تا در ضمن اشتغال و انجام وظائف محوله مقدمات کشت و زرع املاکی را که با شیخ حسین خان چاه کوتاهی مذاکره کرده بود فراهم کند ولی وزارت خارجه آلمان در آن تاریخ چون نمیخواست با اعزام مأموزی که مبعوض و مغضوب دولت

بریتانیا میباید احساسات مقامات لندن را برانگیزد بتقاضای او روی مواقع نشان نداد.

نویسندگان اروپائی در اطراف عملیات واسموس داستان های معمولی تنظیم کرده اند که هیچیک مقرون به صحت نمی باشد چنانکه کسار هائی هم بکلنل لارنس مأمور معروف انتلیجنت - سرویس نسبت داده اند که آنها نیز هیچکدام مطابق با واقع نیست مثلا اقدامات بعضی از کارمندان وزارت خارجه انگلیس را هم که در خاورمیانه مأموریت داشته و در کشورهای مختلف شرق عملیاتی انجام داده اند بحساب لارنس گذاشته اند، در صورتی که پس از تحقیقات عمیق بخوبی روشن خواهد شد که لارنس ابتدا به عراق و سپس بافغانستان رفته و در آنجا در اقداماتی که برای برکناری امان الله خان پادشاه اسبق افغانستان از مقام سلطنت بعمل آمده شرکت داشته و مسلماً فعالیت های او درین مورد مؤثر بوده است يك مقام موثق معتقد است که کلنل لارنس پس از ختم غائله «بچه سقا» از کابل بحبشه رفته و مدتی در آنجا بسر برده است.

نویسندگان اروپائی در مورد واسموس هم بقراری که در بالا گفته شد حکایات و افسانه های زیادی جعل کرده و هر واقعه ای که در هر - نقطه خاورمیانه علیه منافع انگلیس اتفاق افتاده وقوع آنرا به واسموس آلمانی نسبت داده اند.

بهر حال همینکه واسموس استنباط کرد که دولت آلمان با اعزام مجدد او بسواحل خلیج فارس موافقت نخواهد نمود با مدیر کل وزارت خارجه ملاقات کرد و متذکر شد که هرگاه دولت بیش از این

از پرداخت مطالبات خوانین تنگستان استنکاف و از اعزام او ببوشهر خودداری نماید او ناگزیر از مقام خود استعفا خواهد داد تا باینکه دو نفر کارشناس کشاورزی بچغادک عزیمت نماید و پس از کشت و زرع اراضی و املاکی که با اختیار او گذارده خواهد شد در آمدی بدست آورده دیون خود را تصفیه کند.

نصایح و مذاکرات مدیر کل وزارت خارجه برای انصراف او از این تصمیم مؤثر واقع نگردید ولی واسموس برای اجرای نظریه خود تا می توانست با فشاری کرد و وزارت خارجه آلمان حاضر گردید او را با استثنای ایران بهر کشوری که مایل باشد بعنوان نمایندگی بفرستد، لیکن واسموس از تعقیب تقاضای خود دست بردار نبود و اصرار داشت که حتماً او را ببوشهر اعزام دارند. درین حیص و بیص دوستان و آشنایان متنفذ واسموس بمیان افتادند تا بالاخره وزارت خارجه آلمان مجبور شد پنجهزار پوند مورد مطالبه واسموس را که بشیوخ و خوانین تنگستان بدهکار بود با اختیار او گذارد.

واسموس بجای آنکه مبلغ دریافتی را بلافاصله ببوشهر منتقل و قروض خود را تصفیه نماید مبلغ مزبور را بعنوان یک قسمت از سرمایه اولیه خود برای کارهای کشاورزی چغادک اختصاص داد و در ضمن از وزارت خارجه مصر آتفاضاً کرد که استعفای او را بپذیرد.

واسموس با خود میگفت وقتیکه من بادست خالی آنهم در بحبوحه جنگ بین المللی در سرتاسر جنوب فارس نفوذ و محبوبیت پیدا کرده ام مسلماً در موقع صلح با سرمایه کافی و با کمک و دستیاری دوستان تنگستانی توفیقات کامل حاصل خواهم کرد و دیری نخواهد پائید که در نتیجه

اقدامات من سطح کشت تنگستان و حول و حوش آن ناحیه افزایش خواهد یافت و با این ترتیب سرزمینی که یکروز محل تاخت و تاز پاره‌ای از ماجراجویان بوده رشک بهشت برین خواهد شد و اسموس با این رؤیاهای طلائی که آینده ثابت کرده هیچکدام عمل نخواهد پوشید، بالاخره تصمیم گرفت روانه تنگستان شود.

دوستان وزارت خارجه و اسموس معتقد بودند جوهی را که وزارت خارجه برای تصفیه قروض سابق با و پرداخته است باید بلافاصله بیستانکاران تأدیه گردند این که برای سرمایه کارهای شخصی اختصاص داده شود و از همین نظر بعضی او را نادرست و برخی دیوانه و مجنون خطاب میکردند، اما واسموس بهیچوجه تحت تاثیر اینگونه نسبت‌ها واقع نگردید و سرانجام مصمم شد نقشه خود را بموقع اجراء گذارد.

هفته اول دسامبر ۱۹۲۴ بود که واسموس با خانم خود و دو نفر متخصص کشاورزی و چندتن مکانیسین وارد بوشهر شد و چون تراکتور و ماشین بذرافشان و سایر ماشین آلات کشاورزی او قبلاً با آنجا رسیده بود این پیش آمد را بفال نیک گرفت و اظهار امیدواری کرد که اقدامات او نتیجه برسد این امیدها و آرزوها هنگامی تقویت یافت که باو گفته شد «زائر خضر خان» کلانتر اهرم چشم از جهان پوشیده اما خوشبختانه فرزند سه ساله او بقیمومیت یکی از بستگان نزدیک خود بجای پدر نشسته و همه حول و حوش او را دوستان سابق واسموس تشکیل داده اند و «حسین دشتستانی» هنوز در قید حیات است اما «غضنفر السلطنه» را مقامات دولتی تهران فرستاده اند.

دیگر این که «شیخ حسین خان چاه کوتاهی» هنوز از مرگ فرزند دلبنده خود که در جنگ شربت شهادت نوشیده عزادار است و امید بی زندگی نداشته و شاید دیر یا زود رخت از جهان بر بندد اما بنابه وصیت او قرار است «شیخ ناصر احمدی» پس از وی بجانشینی او منصوب گردد و شیخ حسین خان، باو که از دوستان نزدیک واسموس است تاکید نموده چندین قطعه از اراضی چغادک را برای کشت و زرع با اصول جدید با اختیار او گذارد.

هنگام اقامت بوشهر روزی واسموس سلطانعلی گماشته وفادار سابق خود را ملاقات کرد و نامبرده به وی گفت پس از این که او از تهران عازم بر این گردید وی نیز از زندان آزادودر تهران در يك مغازه سلمانی مشغول کار شده است ولی پس از چندی چون متوجه میشود که مامورین خفیه پلیس مراقب او میباشند از بیم این که مبادا مجدداً زندان بیفتد شبانه از تهران گریخته و اینک وارد بوشهر شده و در صدد تهیه کاری است تا امور زندگی خود را اداره کند. واسموس تصمیمات خود را با اطلاع او رسانید و از وی تقاضا کرد که مافی السابق با استخدام او در آید ولی سلطانعلی با این پیشنهاد موافقت نکرد و متذکر شد که مصمم است بشغل آزاد پردازد.

مؤلف بعدها که با سلطانعلی ملاقات نمود علت این استنکاف را از وی جو یا شد و وی در جواب متذکر گردید که آثار پیروزی و موفقیت از ناصیه واسموس هویدا نبود و گویا از غیب بمن الهام شد که او درین مرحله هم شکست خورده و در اجرای نقشه های خود با مشکلات فراوان روبرو

خواهد شد .

صبح روز چهاردهم دسامبر «مایر آلمانی» که از شیراز می‌آمد وارد بوشهر شد و بیکر است بخانه‌ای که واسموس و همراهان در آنجا سکونت داشتند رهسپار گردید. مایر به شرح مسافرت خود از برازجان ببوشهر پرداخت و معلوم شد که در اثر بارندگی سیل همه جا را فرا گرفته است و به واسموس که در همین هنگام عازم چغادک بود تذکر داد که عبور او از «مشیله» آنهم با ماشین آلات کشاورزی میسر و مقدور نخواهد بود و چون واسموس در حرکت عجله داشت مایر با و نهیب زد «شرط عقل نیست که در شرائط حاضر از بوشهر حرکت کنی» واسموس متقابلاً متغیر گردید و سرانجام چون در حرکت اصرار داشت تصمیم گرفته شد که همسر خود را موقتاً در آنجا گذاشته و با توافق مایر و مکانیسن‌ها، ماشین آلات کشاورزی را بچغادک انتقال دهند .

هنگام حرکت واسموس و همراهان باران بشدت هرچه تمامتر میبارید و امواج خروشان خلیج فارس همه را به وحشت می‌انداخت و با این که حرکت ماشین آلات کشاورزی در کوچه و خیابان‌های بوشهر هم باسانی میسر نبود و مرتباً چرخهای تراکتور و ماشین‌های بدرافشان در گل و لای فرو میرفت، واسموس دست از لجاجت برداشت و برای حرکت بسمت چغادک پافشاری مینمود .

گویا واسموس فراموش کرده بود که آب درین هنگام سرتاسر «مشیله» را فرا گرفته و عبور و مرور و سائط نقلیه در شرائط موجود مشکل و بلکه محال و ممتنع می‌باشد. هنوز مسافرین چغادک بمشیله نرسیده بودند که هوا تاریک شد و جز طوفان و رعد و برق منظره دیگری پدیدار نبود، مسافرین

که هر کدام باهم فاصله کوتاهی داشتند هیچیک دیگری را نمیدیدند و فقط با صدای نعره خود که آنهم در مقابل رعدهای برق آسا ناچیز بشمار میآمد از محل توقف یکدیگر اطلاع حاصل میکردند، مکانسینهای بیچاره با ماشین آلات، شب را بهر زحمتی بود در زیر باران های متوالی و لاینقطع بروز آوردند و همینکه صبح واندکی هوا روشن شد مشاهده چرخ ماشین ها که هر يك در نقاط مختلف بگل فرو رفته بود همه را برقت در آورد .

درین هنگام با اینکه کار از کار گذشته بود و همه غرق در آب بودند واسموس دست از لجاج برداشت و تصمیم گرفت حرکت خود را به چغادك یکی دو هفته به تأخیر بیاورد و ماشین آلات را بهر ترتیبی که هست از گل در آورده ببوشهر عودت دهد، در اجرای این منظور مکانسین ها بكمك سایر مسافرینی که پیاده ببوشهر یا بالعکس ببرازجان میرفتند ماشین آلات را بزحمت از خندق های گل و لای بیرون کشیده بسمت بوشهر مراجعت و تا یکی دو هفته بعد از عید میلاد مسیح در آنجا توقف نمودند و همین که هوا مساعد شد مجدداً روانه چغادك گردیدند.

گفتار میزدهم

چغادك

واسموس و همراهان سرانجام وارد چغادك شدند و ما بر در کاروانسرا و سایرین هر يك در خانه‌ی یکی از روستائیان سکونت اختیار کردند و پس از رفع خستگی بعزم ملاقات شیخ حسین خان بچاه کوتاه رفتند و همین که بآنجا رسیدند معلوم شد نامبرده در حال نزع و احتضار است و قریباً جامه‌ی زندگی را تهی خواهد کرد شیخ حسین خان بمحضی که صدای واسموس را شنید گریه‌ها سرداده و او را در آغوش گرفت و دوستان و بستگان شیخ که در آنجا حضور داشتند از تضرع و زاری این دویار دیرین متأثر گردیدند.

شیخ حسین خان واسموس را به «شیخ ناصر» که شخص بلند اندام و رشیدی بود و سبیل‌های مردانه او همه را تحت تأثیر قرار میداد معرفی و باو توصیه کرد چند قطعه زمین که مورد تقاضای واسموس است برای کشت و زرع در اختیار وی بگذارد؛

واسموس جواباً اظهار تشکر و در ضمن از تعویق پرداخت بدهی‌اش اظهار تأسف نمود و در پایان متذکر شد علت تأخیر امر اینست که دولت آلمان مصمم بود باتهیة و حمل چند دستگاه تراکتور و

ماشین بندرافشان بترویج اصول جدید کشاورزی و افزایش سطح کشت این ناحیه کمک و مساعدت نموده و ضمناً بدین وسیله مطالبات خوانین را تصفیه کند .

بدیهی است اظهارات و اساموس ابدأ مطابق با واقع نبود و دولت آلمان اصولاً در مورد این تصمیم دخالتی نداشت و اساموس مختصری در اطراف نقشه هائی که طرح کرده بود توضیح داد و تعهد کرد که تدریجاً از درآمد محصول املاک و اگذاری چغادك بدهی خود را بپردازد .

وی تلو یحاً متذکر شد که دولت آلمان مبلغ پنج هزار پوند برای اجرای منظور در دسترس وی قرار داده است .

شیخ حسین خان از این پیش آمد اظهار مسرت نموده و بشیخ ناصر مؤکداً دستور داد که حتی المقدور با و اساموس مساعدت و اشتراك - مساعی نماید .

شیخ ناصر با حضور و اساموس و شیخ حسین خان متعهد شد که هرگاه خوانین تنگستان برای وصول مطالبات خود باین ترتیب رضایت داشته باشند او هم بنوبه خود با و اساموس کمک خواهد کرد و هنوز دست های شیخ حسین خان در میان دست و اساموس بود که وی کلمه « شهادة » را بر زبان جاری کرد و برای همیشه چشم از جهان پوشید . در همین موقع بود که و اساموس متوجه شد که یکی از یاران و دوستان و همکاران صمیمی خود را از دست داده است .

اقوام و بستگان شیخ حسین خان نمی توانستند بفهمند که چرا او و سایر خوانین تنگستان مبارزه با دولت انگلستان را شعار خود قرار داده اند

و شیخ ناصر هم که بجانشینی شیخ حسین خان منصوب شده بود زیاده از اندازه نسبت به واسموس رشک می ورزید و سایر بزرگان محل نیز به تبعیت او نسبت باین مرد اجنبی تغییر عقیده دادند ولی سکنه محل کماکان واسموس را تا حد پرستش دوست میداشتند و اجرای نظریات و نقشه‌ها و جلب رضایت وی را واجب و لازم میدانستند .

مذاکرات شیخ ناصر با واسموس برای واگذاری زمین مورد اجاره در ماه ژانویه به پایان رسید و به محض این که واسموس و همسر او در منزل مسکونی استقرار یافتند شروع بعملیات و اقدامات کشاورزی نمودند .

درابتدا «شیخ ناصر» قطعه زمین وسیعی را در حوالی چغادک به واسموس واگذار کرد اما همینکه «مایر» از نزدیک محل نامبرده را مورد بازدید و بررسی قرارداد متوجه شد که زمین مزبور شوره زار و برای کشت و زرع غیر قابل استفاده میباشد .

پس از این که مایر چگونگی موضوع را به واسموس اطلاع داد واسموس و مایر متفقاً جریان امر را باشیخ ناصر در میان گذاشتند و همین که شیخ ناصر متوجه گردید که با بکار بردن تراکتور ها و ماشین آلات کشاورزی نتایج و منافع خوبی عاید او خواهد شد تصمیم گرفت قطعه زمین مناسبی برای کشت و زرع در اختیار واسموس گذارد .

از اوایل بهار واسموس و دستیاران و همکاران او شروع بکار نموده و بمنظور آنکه قطعه زمین مزبور زودتر از حد تصور

برای عملیات و اقدامات کشاورزی آماده و حاضر گردید دستیاران و اسموس شبهارا نیز بکار ادامه دادند لیکن هنگام بذر افشانی بر سر نحوه عمل بین اسموس و مایر اختلاف نظر شدیدی حاصل گردید و سرانجام مایر هشتصد جریب زمین را با فاصله دو اینچ مطابق سلیقه خود و بقیه را و اسموس با فاصله شش اینچ طبق نظریه خود بذر افشانی نمودند .

بالتیجه محصول ناحیه ای که بدستور و اسموس بذر افشانی شده بود همگی ترش از کار درآمد و در اثر وقوع این پیش آمد شیخ ناصر از جریان امر باطناً ناراضی و دل‌تنگ گردید ولی علناً سخنی از این مقوله بمیان نیاورد.

و اسموس در عین حال بیکار نشست و اوقات خود را بتسطیح جاده های اطراف گذرانید و ضمناً در مواقع لزوم تراکتور و ماشین های خود را برای رهایی و سائط نقلیه ای که در مشیله بگل و لای فرو میرفت باشخاص واگذار می نمود و علاوه بر احداث چند نخيله یکی دو مزرعه نیز بسبك مزارع نواحی مختلف آلمان ایجاد نمود.

در این او ان «مایر» بشیر از رفته بود و بجای وی برادرزاده و اسموس با او مساعدت و همکاری می کرد لیکن گاه و بیگاه مایر هم از شیراز به محل مزبور رفته و پس از بازدید و بررسی عملیات جدید به و اسموس و برادرزاده او نظر مشورتی میداد.

نتیجه زحمات و اسموس در سال دوم رضایت بخش بود و نامبرده توانست از محل فروش محصول اراضی، قسمت عمده ای از مطالبات خوانین تنگستان را بپردازد و چون نسبت به ثمره و نتیجه اقدامات و عملیات خود اعتقاد و اطمینان کامل داشت روزی کلیه خوانین و بزرگان تنگستان را

در چغادك احضار و بان‌ها خاطر نشان ساخت که اگر حاضر نباشند در اجرای تصمیم جدید باوی همکاری و مساعدت و در حقیقت شرکت نمایند او بقیه پنجهزار پوند طلب آنها را پرداخته و مستقلاً بکار ادامه خواهد داد و درینصورت سود و منفعت محصول املاک منحصرأ متعلق بنامبرده خواهد بود و در پایان متذکر شد که بهتر است خوانین و بزرگان تنگستان برای پیشرفت نقشه جدید باوی مشارکت نمایند تا متدرجاً طلب هر يك باقساط مختلف مستهلك و بقیه منافع و عواید حاصله برای ادامه کار تخصیص داده شود.

خوانین پس از مختصری مذاکره و تبادل نظر با پیشنهاد واسموس موافقت بعمل آوردند و در نتیجه، او شرایط قرارداد را بخط خود نوشت و برای امضاء بحاضرین تسلیم کرد.

شیخ ناصر نیز ذیل قرار داد را بامضاء رسانید ولی در باطن با شرایط و مواد پیشنهادی واسموس چندان موافق نبود و همین مسئله سبب شد که زمزمه نارضایتی دیگران هم متدرجاً بگوش برسد.

روزی یکی از مأمورین راه تصادفاً با شیخ ناصر ملاقات و از جریان کار واسموس استحضار حاصل کرد و بعداً با کنایه و اشاره شیخ ناصر را آگاه و مطلع ساخت که واسموس یک نفر جاسوس و دست نشانده بیگانه است که عملیات و اقدامات او هیچگونه سود و منفعتی برای خوانین تنگستان نخواهد داشت و نتیجه زحمات او منحصرأ عاید دولت آلمان خواهد شد.

مأمور نامبرده چگونگی امر را بمقامات مرکزی تهران گزارش داد و چون مأمورین سفارت آلمان در پایتخت هم از موضوع قرارداد

و تعهدنامه‌ی واسموس با شیوخ تنگستان آگاهی و اطلاع نداشتند در جواب پرسش مقامات وزارت خادجه ایران اظهار بی‌اطلاعی نمودند و همین امر موجب شد که دولت ایران نسبت به فعالیت‌ها و اقدامات واسموس سوءظن حاصل نماید .

واسموس از کشت و زرع اراضی چفادك نتیجه‌ای عایدش نگردید و با اینکه مشایخ و خوانین تنگستان هم مبلغی باو کمک کردند و در حقیقت يك شرکت سهامی برای بهره‌برداری املاك کشاورزی تشکیل دادند باز هم واسموس توفیقی حاصل نکرد و تنگستانیها علاوه بر پنجهزار پوند سابق مبالغ هنگفتی از او بستانکار شدند .

شیخ ناصر و سایر شیوخ محل رفته‌رفته نسبت باو ظنین شدند و بعضی از ماموران دولتی هم که بطور کلی از عموم اروپائیهابلا استثناء ناراضی بودند باین اختلافات دامن زدند .

در این اوقات سلطنت از خانواده ضعیف النفس قاجاریه منتزع گردیده و شخصیت توانائی مانند رضاشاه زمام امور را در دست گرفته بود و ایرانیهادر همه‌جا به پیروی از حکومت مرکزی خارجیها رایبگانه واجنبی میدانستند و همکاری با این قبیل عناصر برای آنها ذنب لایغفر بشمار میرفت .

همینکه واسموس دستش تهی شد مجدداً دست حاجت بسوی شیخ ناصر و سایر بزرگان محل دراز کرد ولی دیگر کار از کار گذشته بود و نه فقط احدی دیناری باو مساعدت نمود بلکه همگی برای وصول مطالبات سابق خود باو فشار آوردند و واسموس در این هنگام از هر جهت در در تنگنا واقع شده بود و همه هموطنان او که در نقاط مختلف ایران

بودند همینکه از چگونگی حالات او خبردار میشدند نسبت باو رقت میکردند.

از جمله کسانیکه تصمیم گرفتند بواسموس کمک کنند و او را از این مخمصه نجات دهند شویمان بود که از سرگذشت واسموس من البدو الی الختم اطلاع داشت و در باطن متأسف بود که چرا واسموس بتوصیه مقامات وزارت خارجه آلمان ترتیب اثر نداده و خود را عبث در مهلکه انداخته است.

شویمان در این تاریخ در اصفهان به تجارت اشتغال داشت و ضمناً با یکی از کارخانجات ریسندگی جدید الاحداث محل نیز همکاری میکرد و دختر او بعقد پسر یکی از بازرگانان و سهامداران کارخانه نامبرده در آمده بود شویمان بهمین مناسبت با همه معاریف و بزرگان اصفهان دوستی و ارتباط داشت و مصمم شد از این موقعیت استفاده کند و واسموس یعنی یکی از هموطنان فعال خود را که از بخت بدبسن نوشت شومی دچار گردیده بنحوی از انحاء از تیره روزی و شور بختی رهائی بخشد.

برای اجرای این منظور شویمان با استاندار اصفهان تماس گرفت و چگونگی حالات واسموس را با او در میان گذاشت و از او تقاضا کرد اجازه دهد واسموس به اصفهان برود و با شرایط مرضی الطرفین در یکی از املاک خالصه بکشت و زرع پردازد و دور از غوغای تنگستان و فارغ از حب و بغض مردم آن ناحیه متدرجا بدهی خود را تصفیه کند.

شویمان تا اندازه ای موافقت استاندار را جلب و واسموس را به

اصفهان دعوت کرد و همینکه نامه او به تنگستان رسید و اسموس و همسرش بلافاصله عازم اصفهان شدند .

و اسموس در کازرون با ناصر دیوان دوست صمیمی دیرین خود ملاقات و در آنجا و سپس در شیراز برای العین مشاهده نمود که اوضاع نسبت بسابق از زمین تا آسمان تفاوت کرده و دوران خیره سری سپری و نفوذ و قدرت حکومت مرکزی بر همه جا چیره گردیده است.

و اسموس یکبار دیگر از مشاهده ابنیه با عظمت و تاریخی سلاطین صفویه بوجد درآمد و از نزدیک متوجه شد که اثری از آشوب طلبان سابق اصفهان بجا نمانده و مناره های فیروز فام مسجد شاه و گنبد نفیس مسجد شیخ لطف الله ناظر آرامش و امنیتی است که از پرتوه مت رضا شاه پهلوی در همه جا بسط و تعمیم یافته و اشرار و گردن کشان را بترك عادات مذموم سابق و ادار نموده است .

شونمان دريك فرسنگی شهر از مهمانان هموطن خود استقبال و هردو نفر را به منزل مسکونی خود هدایت کرد و پس از صرف چای و رفع نخستگی او و اسموس دو نفری برای مذاکره و گردش به خیابان چهارباغ و حاشیه زنده رود رفتند و همین که از منزل خارج شدند و همسر و اسموس با خانم شونمان تنها ماندند همسر و اسموس عقده دلش باز شد و شروع به گریه و زاری کرد و رنج و مصیبتی را که در تنگستان متحمل گردیده برای خانم شونمان توضیح داد ولی ضمناً تقاضا کرد از این مقوله سخنی با اسموس به میان نیاورند زیرا وی ممکن است التماس و تضرع همسر خود را بیوفائی و عدم ثبات و پایداری

او تعبیر نماید.

خانم شو نمان قول داد که از این موضوع حتی با شوهر خود سخنی به میان نیاورد و برای اینکه او را دلداری دهد گفت: «شو نمان با استاندار اصفهان راجع به واسموس بتفصیل مذاکره کرده و رضایت او را جلب نموده و امیدوار است با انتقال واسموس از تنگستان به پایتخت صفویه وضع زندگی این زن و شوهر بدبخت که مدت‌ها در نواحی دوردست جنوب ایران یکه‌وتنها بسر برده‌اند بنحو رضایت بخشی تغییر حاصل نماید.»

شو نمان و واسموس در حاشیه زنده‌رود قدم زنان خاطرات جنگ رابرای هم شرح داده و از گذشته اظهار تأسف کردند و سپس شو نمان جریان ملاقات و نتیجه مذاکرات خود را با استاندار اصفهان باطلاع واسموس رسانید و اوصیما نه از کمک و همراهی دوست‌دیرین خود اظهار تشکر نمود.

صبح روز بعد شو نمان و واسموس برای ملاقات با استاندار بکاخ چهلستون رفتند و وی هر دو نفر را با کمال خوشروئی پذیرفت و به واسموس اطمینان داد که او با فراغ خاطر میتواند در یکی از املاک خالصه اصفهان بکشت و زرع بپردازد و از مخالفت کنسول انگلیس بیمی بخود راه ندهد.

استاندار صریحاً متذکر شد که در شرائط حاضر احدی را برای آن نیست که در امور داخلی ایران مداخله نماید و دولت اجازه نخواهد داد که بیگانگان اعمال سابق را از سر بگیرند و برای یکدیگر کارشکنی کنند و در نتیجه جمعی به حمایت این و گروهی پشتیبانی آن

برخیزند ولی یکی از شرایط واگذاری املاک خالصه هم این است که شونمان و یکی از بازرگانان محلی متضامناً صحت اعمال و اسموس را تضمین نمایند.

در پایان استاندار از واسموس پرسید او برای انجام کار چه نقشه‌ای طرح کرده و درآمد املاک را بچه مصرفی خواهد رسانید و همینکه فهمید واسموس مصمم است قسمت عمده درآمد املاک را برای تصفیه دیون خود تخصیص دهد موضوع بمرحله بن بست رسید زیرا چند نفر از سران تنگستان که از واسموس طلبکار بودند هنوز از گذشته عبرت نگرفته تجدید اوضاع مغشوش سابق را آرزو میکردند و البته دولت نمی‌توانست اجازه دهد درآمد املاک خالصه بدست کسانی برسد که بازهم سودای خام یاغیگری در سر دارند و چه بسا ممکن است وجوه حاصله را به مصرف پیشرفت نقشه های شوم و خطرناک خود برسانند.

بعضی از خوانین تنگستان که از واسموس بستانکار بودند هر یک مبالغ هنگفتی از بابت مالیاتهای گذشته بدوات بدهکار بودند و استاندار با توضیح این مسئله به واسموس خاطر نشان ساخت که هرگاه او حاضر شود درآمد املاک را بحساب بدهی خود در مقابل رسید بدارائی محل پردازد تا دولت وجوه دریافتی را بحساب دیون مالیاتی تنگستانیها پایا کند، عقد قرارداد و واگذاری املاک خالصه زودتر ممکن الحصول خواهد شد و الا بیم آن میرود که دولت با پیشنهاد او موافقت ننماید.

واسموس تقاضا کرد اجازه داده شود یکی دو روز در پیرامون

موضوع مطالعه و باشونمان تبادل نظر نماید و بعداً چگونگی را بعرض
استاندار برساند.

جلسه بهمین ترتیب خاتمه پذیرفت و به محض اینکه واسموس از
کاخ چهلستون خارج شد رعه شددیدی براندام او مستولی گردید و
دستخوش احساسات شد و شونمان را مخاطب قرار داده گفت: «من این
ننگ را کجا ببرم که بدوستان خود خیانت کنم و کسانی را که در روز
سختی بکمک من برخاسته اند بدشمن !!! بفروشم .» الحاح و اصرار
شونمان و خانواده او نتیجه ای نبخشید و واسموس دست از
لجاج برنداشت و بالاخره هم بدون این که به پیشنهادات شونمان
رضایت دهد اصفهان را باکمال یأس و نومیدی ترک گفت و روانه
تنگستان شد .

سال بعد هم از فعالیت های واسموس نتیجه ای گرفته نشد و محصول
کک بنا بگفته بعضی در اثر خرابکاری چند تن از تنگستانیها دچار آفت
گردید و یکروز شیخ ناصر و جمعی دیگر بچغادک بسراغ واسموس
رفتند و متفقا از او خواستند که مطالبات هر یک را بدون چون و چرا
فی المجلس پردازد .

واسموس از این پیش آمد خشمگین گردید و ناگزیر رودر بایستی
را کنار گذاشت و صریحاً بشیخ ناصر گفت علت عدم موفقیت او در اجرای
نقشه تنظیمی خرابکاری چند نفر از تنگستانیهاست که عالمأ و عامداً در موقع
آبیازی مزارع رابی آب گذارده اند.

شیخ ناصر گفت با این دستاویزهای بی اساس و عناوین پوچ بیش
از این نمیتوانید پرداخت بدهی خود را به تأخیر بیاندازید و مقتضی

است همین آآن مطالبات ما را نقداً بپردازید و هرگاه در اجرای تعهد خود قصور کنید مادسته جمعی از شما بدادگستری بوشهر شکایت خواهیم کرد .

واسموس از این سخن بر آشفت و با شیخ ناصر گلاویز گردید و سپس به همراهان او گفت به موجب قرار داد منعقدہ اظهارات شیخ ناصر مجوزی ندارد و چند سال دیگر تا انقضای قرارداد باقی مانده است .

تنگستانیها گفتند استناد شما بقرار داری که ما نفهمیده بامضاء رسانیده ایم موردی نخواهد داشت و شما باید در همین دوسه روز طلب ما را بدون لاونعم بپردازید و الامسؤولیت هرگونه پیش آمدی بعهدۀ شما خواهد بود .

ضیق صفحات کتاب اجازه نخواهد داد که شرح کشمکش واسموس با تنگستانیها به تفصیل در اینجا نوشته شود و تنها بدینتر این نکته اکتفا میکنیم که رفته رفته واسموس برای تأمین مخارج روزانه خود به مضیقه افتاد و متدرجاً همه ااثائیۀ خود را باستثنای پیانوی خانمش که فوق العاده مورد علاقه او بود بفروش رسانید و سرانجام نیز ناگزیر شد همسر خود را بتهران بفرستد تا او در آنجا موقتاً با یکی از دوستان آلمانی بسربرد و خود او هم چندی بعد بیوشهر رفت و در عمارت محقری که سابقاً کنسولخانه آلمان بود سکونت اختیار کرد .

از واسموس تنگستانیها متناوباً بدادگستری بوشهر شکایت کردند و تنگستانیها در دادگاه مدعی شدند قرارداد مورد استناد واسموس ساختگی است و نامبرده امضای آنها را جعل کرده است .

ضمناً از دادگاه تقاضا کردند که موضوع بچند نفر از کارشناسان خبره
مراجعه شود.

واسموس از این اتهام ناروا بخنده در افتاد و با اجازه
رئیس محکمه به تفصیل از خود دفاع کرد پس از او نوبت سخن
به شیخ ناصر رسید و سرانجام دادگاه به نفع تنگستانی ها رای
صادر کرد .

واسموس پس از محکومیت چنان فرسوده و ناتوان گردید
که دیگر سلامتی خود را از سر نگرفت و با این وصف سال بعد راهم در ایران
توقف کرد .

چند روز بعد از صدور رأی، تنگستانیها از کرده خود پشیمان
شدند و چون اطمینان حاصل کردند که واسموس واقعا قادر به
پرداخت بدهی خود نمیشد از او تقاضا نمودند به چغادک برود و به
کارهای زراعتی ادامه دهد اما واسموس این تقاضا را نپذیرفت و برای
صادر محکمه بدایت بوشهر اعتراض و عرضحالی به محکمه استیناف شیراز
تقدیم کرد .

تنگستانیها که وضع را چنین دیدند با خوانین قشقائی وارد
مذاکره شدند و بآنها تذکر دادند که هرگاه سران عشایر تنگستان محکوم
شوند افتضاح و بی آبرویی غیر قابل جبرانی دامنگیر عموم ایلات و
عشایر ایران خواهد شد و مقتضی است برای جلوگیری از این
پیش آمد خوانین قشقائی در این قضیه از بذل هیچگونه مساعدت
دریغ نمایند.

در روز محاکمه چند نفر از خوانین متنفذ قشقائی باتفاق شیوخ تنگستان در محکمه حضور بهم رسانیدند تا با این ترتیب قضات محکمه را تحت تأثیر قرار دهند. واسموس در دادگاه استیناف شیراز هم محکوم گردید و پرونده بنا به تقاضای او به دیوان کشور احاله شد.

در تهران واسموس مثل دیوانگان و مجانین در کوچه و خیابانها سفیل و سرگردان بود و از اینکه منظورش تأمین نگر دیده و مخصوصاً خانم او نیز عاقبت بخیر نشده اظهار تأسف می کرد.

رسیدگی به پرونده او تا مدتی در دیوان کشور بتأخیر افتاد و وی ناگزیر در آوریل ۱۹۳۱ پیش از این که پرونده به جریان بیفتد روانه برلین شد و در آنجا در نتیجه شکست و ناکامی به بستر بیماری افتاد.

چندی بعد در گیرودار اینکه میخواست برای همیشه چشم از جهان بپوشد باو خبر رسید که دیوان عالی کشور رای صادره استیناف شیراز را نقض کرده است.

سه سال بعد از عزیمت واسموس از تنگستان مؤلف برای بازدید اوضاع، و درك عقیده مردم آن ناحیه نسبت بنا مبرده عازم چفادك شدم. و پس از ورود به آنجا از یکنفر روستائی تقاضا کردم يك اطاق مناسب یکی دو روز باختیار من گذارد اما نامبرده در جواب گفت ما بااروپائیها آمیزش نمیکنیم زیرا انجام اینکار ما را به مخاطره خواهد انداخت و مامورین دولت از ما بازخواست خواهند کرد.

بعد که سراغ دوستان واسموس را گرفتم وضع تغییر کرد و جمع کثیری بتصور اینکه من با او آشنا هستم پروانه وار گردن حلقه زدند و مرتباً جویای حال او شدند و سپس گفتند: «چون شما از دوستان واسموس هستید باید در قلعه بزرگ محل سکونت اختیار کنید و ما با کمال مهربانی از شما پذیرائی خواهیم کرد».

یک پسر بچه ۱۲ ساله که کت و شلوار پوشیده بود و کلاه لبه دار بر سر داشت به ملاقات اینجانب آمد و معلوم شد که وی تنها فرزند شیخ این ناحیه است که فعلاً آزادانه در آنجا بسر می برد و شیوخ و سران محل همگی با اتهام شرارت و راهزنی دستگیر و به وسیله مأمورین انتظامی به تهران گسیل شده اند.

من از احساسات مردم تنگستان نسبت به واسموس بحیرت افتادم زیرا هر کس که بسراغ من میآمد بجای واسموس مراد را آغوش می گرفت و بی اختیار اشک از دیدگانش جاری میشد.

ماشین آلات کشاورزی واسموس بمرور زمان فرسوده و بلااستفاده در گوشه بیابان افتاده بود و روستائیان از این که شیخ ناصر و دیگران با واسموس مماشات نکرده بودند اظهار ندامت می نمودند - یکنفر از تنگستانیها بنام محمد واسموسی هنوز اظهار امیدواری میکرد که ارباب او مجدداً بچغادک برود و فعالیت های گذشته را از سر بگیرد ولی افسوس که او بآرزویش نرسید و واسموس در برلن بدرود زندگی گفت و بدیار باقی شتافت.

فهرست اعلام

امان الله خان (پادشاه مخلو
افغانستان) ۲۵۲

امیر حبیب‌اله خان ۱۴۵-۵۰

۱۴۶-۱۴۷-۱۴۸-۱۴۹-۱۵۹

انور پاشا ۳۶-۳۷-۴۰-۲۹

۱۳۴-۱۵۸-۱۵۹

ب

باراتف ۱۳۴-۱۳۶-۵۶

بچه‌سقا ۲۲۵

برکت‌اله (پرفسور) ۹۷

برون (پرفسور ادوارد) ۱۰-۱

بکر ۹۹

بوپ ۱۳۲

بورنسدرف ۵۱-۵۷-۱۸۵

بیجراخف ۱۵۶-۱۶۱-۱۶۲

آ

آدمیت (محمدحسین رکن‌زاده)

۱۰۹-۵۹-۲۵

الف

احسان پاشا ۱۳۴-۱۳۵-۱۳۶

احمدخان (سردار احتشام) ۶۳-

۱۷۹-۱۹۸-۲۰۰-۲۰۲

احمدشاه ۵۳-۸۷-۱۶۹-۱۷۳

ارتافکرین ۶۸

استاز (پیشکار بلجیکی مالیه‌فارس)

۶۸

اسمیت ۱۱۳-۱۱۶-۱۱۷-۱۱۸

اشپیلر ۱۸۵-۲۰۵-۲۰۶-۲۱۰-

۲۱۱-۲۱۲-۲۱۳-۲۱۵ تا ۲۱۸

اکونور ۶۸-۶۹-۹۳-۱۱۳-۱۱۵-

۱۱۹-۱۲۳-۱۲۷

داریوش ۱۳-۱۸	پ
داودخان ۲۰۶	پاچن ۸۵-۱۴۵-۱۵۰-۱۵۱
دایر ۱۳۸	۱۵۲
دریا بیگی (میرزا احمدخان) ۱۷۹-	پتیکرو ۱۱۳
۱۸۰-۱۸۲-۱۸۴	پراوتیس ۷۴-۷۶
دسته ویل ۱۵۶-۱۶۱-۱۶۲-۱۶۵-	پوژن (دکتر) ۵۲-۸۶-۱۱۰-۱۵۵
۱۶۶-۱۷۱	۱۵۹-۱۷۲
دنیکن ۱۶۴	ت
ر	توشند (ژنرال) ۱۲۱
رضا جوزدانی ۱۷۲-۲۰۸	تریور ۱۲۵
رضاشاه ۵-۱۲-۱۷۳-۲۳۶-	ج
۲۳۸	جعفرقلی چرمینی ۱۷۲
روهر ۱۵۰-۱۵۱	جلال‌الدین رومی ۲۲۳
رویس (پرنس هانری) ۸۲-۸۴-۸۵-	جیمز موریر ۱۱
۱۲۶-۱۳۲-۱۳۳	چ
رئوف بیک ۳۷-۵۰-۵۱-۸۰-	چرچیل (وینستون) ۱۳۰
۸۱-۸۲-۸۳-۸۴-۸۸-۹۶-۱۳۳-	چنگیز ۱۵۸
۱۷۰	چیک ۵۸
رئیس‌علی دلواری ۹۰-۹۴-۹۵-	ح
۱۰۱-۱۰۲-۱۰۴-۱۰۵-۱۰۷-	حاج بابا ۱۱
۱۱۳	حاج علی تنگستانی ۱۲۴
ز	حافظ ۶۵
زایر خضرخان از صفحه ۲۴ ببعده در	حیدرخان حیات داودی ۵۸-۵۹
اغلب صفحات	خ
زایلر ۹۷-۹۹-۱۲۰-۱۵۵	خالوحسین دشتی ۱۲۴
زوگمایر ۴۰-۴۱-۴۳-۸۳-	خشا پارشا ۱۲
۸۵-۹۷-۱۰۴-۱۲۰-۱۲۱-۱۳۸-	خلیل بیک ۴۵-۴۸-۹۶
۱۵۵	د
زومر ۱۵۳	داری ۷

شیخ محمود ۹۰	ژ
شیخ مزعل ۳۰	ژاکوب ۱۵۰
شیخ ناصر خان (سالارمفخم) ۲۹	س
۲۲۸-۲۳۱ تا ۲۳۶-۲۴۱ تا ۲۴۳	سایکس (ژنرال سرپرسی) ۱۲۰-
۲۴۵	۱۳۹-۱۴۰-۱۴۱-۱۴۲-۱۶۵-۱۷۵-
ص	۱۷۸-۱۸۰ تا ۱۸۴-۱۸۶-۱۸۸-
مصمام السلطنه (نجف قلی خان	۱۸۹-۱۹۲-۱۹۳-۱۹۶-۱۹۸-۲۰۱-
بختیاری) ۸۴	۲۰۲
مصمام الممالک (شیرخان سنجاپی)	سپهسالار (محمدولیخان تنکابنی)
۸۴	۱۳۹
صولت الدوله (محمد اسمعیل خان)	سردار احتشام ر.ک: احمد خان
سردار عشایر) ۶۲-۶۳-۷۷-۱۰۴	سلطان علی ۶۱-۷۸-۹۰-۱۲۸-
۱۰۹ تا ۱۱۱-۱۶۵-۱۷۵ تا ۱۷۸	۱۸۵-۱۹۰ تا ۱۹۹
۱۸۲-۱۸۳-۱۸۵-۱۹۰ تا ۱۹۹	۲۰۱-۲۰۶-۲۰۷-۲۱۰-۲۱۱-
۲۰۱ تا ۲۰۳	۲۲۸
ض	ش
ضیاء الواعظین (سید ابراهیم) ۱۰۷	شوستر (مرگان) ۲-۸
۱۰۸	شومان ۳۴ تا ۳۶-۳۸ تا ۴۱-
ع	۴۳-۴۴-۵۲-۷۹ تا ۸۲-۸۶-۱۳۲-
عبد الحمید (سلطان) ۳۲	۲۲۱-۲۳۷-۲۳۹ تا ۲۴۱
عبد العظیم (حضرت) ۲	شیخ حسین خان چاه کوتاهی
عبیدالله افندی ۴۵	(سالار اسلام) ۲۹-۳۰-۹۰-۹۴-۱۱۸-
علی (حضرت، علیه السلام) ۱۵۲	۱۲۳-۱۲۴-۱۷۹-۲۰۱-۲۰۳-
علی خان ۶۳-۱۹۸	۲۰۶-۲۲۰-۲۲۴-۲۲۸-۲۳۱ تا
علی قلی خان پسیان ۷۲-۱۰۷	۲۳۳
۱۰۹	شیخ حسین دشتستانی ۱۲۸-۲۲۷
غ	شیخ خزعل خان ۳۰
غضنفر السلطنه (میرزا محمد خان)	شیخ صالح خان ۳۰
۲۴-۳۰-۱۱۵-۱۱۷-۲۰۱	شیخ عبدالحسین خان ۲۹
۲۲۷-۲۰۴	شیخ عبدالرسول خان ۳۰
	شیخ محمد خان (سالار جنگ) ۲۹

ف

فرصت الدوله ۶۴

فرگسن ۱۱۳

فرمانفرما (عبدالحسین میرزا)

۱۴۱-۱۷۵-۱۷۷-۱۷۸-۱۸۰-۱۸۳

۱۸۵-۱۸۸-۱۸۹-۱۹۱-۱۹۲

۱۹۸

فیلد مارشال فن در کلتز ۱۲۷-

۱۳۰ تا ۱۳۳-۱۶۹-۱۷۰-۲۲۱

ق

قوام الملك ۶۳-۷۶-۱۰۹-۱۱۱-

۱۷۷-۱۷۸-۱۸۰-۱۸۳-۱۸۴-

۱۸۸-۱۸۹-۱۹۱-۱۹۸-۲۰۰-

۲۰۲

ک

کاکس (سرپرسی) ۱۶-۱۷-۵۸-

۱۶۸

کانیتز ۱۳۲-۱۳۳

کپلینگ (رود یارد) ۱۶۵

کرزن (لارد) ۱۴-۶۴-۱۴۸-۱۶۸-

۱۶۹

کرنیلف ۱۴-۱۵

کریسمس ۱۱۴

کلین ۴۸-۱۱۰-۱۳۲

کوچک خان (میرزا) ۱۶۰-

۱۶۱-۱۶۴-۱۶۶-۱۷۰-۱۷۱-

کورش ۱۲

گ

گرانت ۱۹۱-۱۹۳

گریسینگر ۴۱-۸۳-۸۵-۹۷-

۱۵۵

گلیخ ۱۳۳-۱۳۴-۱۳۵

ل

لارنس ۶۲-۱۵۴-۲۱۵

لندرس ۵۱-۵۷-۵۸

لنین ۱۶۷

لیستر من ۳۱-۶۱

لیوینگستن ۱۱۳

م

مارکوپلو ۱۲

مارلینگ (سرچارلز) ۱۰۶

ماشاءاله خان کاشی ۹۶-۲۱۰

مالسون (سر ویلفرید) ۱۶۲-

۱۶۴

ماهاندارا پراتاب ۹۷

مایر (ویلهلم) ۲۲۳-۲۲۴-۲۲۹-

۲۳۳-۲۳۴

محمد خان کشکولی ۱۹۸

محمد علی (شیخ) ۵۸

محمد علی خان قشقائی ۲۰۰

محمد علی میرزا ۸۶

محمد قلی خان ۱۵۹

محمد واسموس ۲۴۵

مخبر السلطنه (حاج مهدی قلی خان

هدایت) ۶۷-۷۵-۱۰۶-۱۱۱-۱۹۰

مظفر الدین شاه ۲-۶

معاون الدوله (محمد ابراهیم خان

غفاری کاشی) ۷۱

معین الوزاره (حسین علا) ۶۸

مکر دیچ ۷۲

مود (ژنرال) ۱۳۳-۱۳۶

میرزا حسن (برادر حبل المتین) ۷۰

۷۴-۷۵

نوئل ۵۹ تا ۶۲ - ۱۰۰ - ۱۷۱
 نیکسون (سرجان، فرمانده پادگان
 انگلیس در بوشهر) ۹۴

نیکلسون (هارولد) ۱۶۹

و

واسموس در اغلب صفحات

واکت ۹۹

واگنر ۹۸ - ۹۹ - ۱۵۰ تا ۱۵۲

وایت ۸۵ - ۱۵۰

ودیک ۹۹

ویت ۲۰۸

ویلسن (سر آرنلد) ۱۱ - ۱۲۹

ه

هنتیک ۹۷ - ۱۵۰ - ۱۵۱

میرزا رضای کرمانی ۲

میرزا علی افغانی ۱۸۲

میرزا علی کازرونی ۲۵ - ۲۰۶ تا

۲۰۹

ن

نادرشاه ۱۱

ناصرالدین شاه ۱ - ۲

ناردیوان (خواجه عبدالله ناصر

لشکر سابق) از صفحه ۲۵ ببعده در اغلب

صفحات

نایب حسین کاشی ۹۶ - ۲۱۰

نردمایر از صفحه ۳۴ ببعده در اغلب

صفحات

نصراالله خان (برادر امیر حبیب الله

خان) ۱۴۷



انتشارات وحید

چند مقاله تاریخی و ادبی: از استاد نصراله فلسفی - ۲۶۱ صفحه
چهل ریال .

ظل السلطان: نوشته حسین سعادت نوری - ۲۹۰ - صفحه چهل ریال
یادداشت‌های ابراهام گاتوخی گوس: جریان تاجگذاری نادر در دشت
مغان. ترجمه عبدالحسین سپنتا - ۱۱۷ صفحه ۲۵ ریال .

تأثیر زبان فارسی در عربی: نوشته استاد عبدالحامد عبدالقادر
استاد دانشگاه الازهر - ترجمه فیروز حریری - ۲۵ ریال .

سفرنامه ویلسن یا تاریخ سیاسی و اقتصادی جنوب غربی ایران -
ترجمه حسین سعادت نوری - ۳۹۰ صفحه - چهل ریال .

غزلیات میرسید علی همدانی چهل ریال .

تاریخ فرانسه ۴: نوشته آندره موروا - ترجمه نجفقلی معزی. (زیر چاپ)

صدرالتواریخ: نوشته اعتماد السلطنه (زیر چاپ)

حاجی میرزا آقاسی: نوشته سعادت نوری .

غار تگران سرحد: ترجمه دکتر سلماسی زاده .

واسموس آلمانی: ترجمه سعادت نوری

دفاع از ملانصرالدین: نوشته ابوالقاسم پاینده

بہا با جلد معمولی ۱۶۰ ریال

« سلفون ۱۸۵ »